

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی



پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۱۲۹



مرکز تحقیقات کلام و علوم اسلامی

محمّدی ری شهری، محمّد، ۱۳۲۵ -
پیامبر اعظم از نگاه قرآن و اهل بیت / محمّد محمّدی ری شهری؛ مترجم حمید رضا شیخی، - قم: دار الحدیث،
۱۳۸۵.

۲۸۴ ص. - (پژوهشکده علوم و معارف حدیث: ۱۲۹)

ISBN : 964 - 493 - 167 - x

فهرست نویسی پیش از انتشار بر اساس اطلاعات فیها.
کتابنامه: ص ۲۶۹ - ۲۸۰؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. محمّد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. - جنبه های قرآنی. ۲. محمّد(ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از
هجرت - ۱۱ق. الف. شیخی، حمید رضا. ب. عنوان.

۹۱۳۶۹ پ ۲۲/۹/م ۲ BP

فهرست نویسی پیش از انتشار، در کتابخانه تخصصی حدیث / قم.

پیامبر اعظم ﷺ

از نگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

محمدی ای شهری

مترجم

حمید رضاشاهی

بیامبر اعظم از نگاه قرآن و اهل بیت

محمد محمدی ری شهری

مترجم: حمیدرضا شیخی

بازبین علمی: محمد اسمانی فر، حیدر مسجدی

مقایله گر با مصادر: عبد الکریم مسجدی، حیدر وائلی

کنترل مصادر: رعد بهبهانی

سرپرستار: محمد خادی خالقی

ویراستار فارسی: مرتضی بهرامی غشتودی

نمونه خوان: علی نقی نگران، مصطفی اوجی، سید هاشم شهرستانی، محمدعلی دهاقی، حیدرعلی وائلی

مخوش نویسنده: حسن فرزادگان

صفحه آرا: فخر الدین چلیوند



مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

کتابخانه

مرکز تحقیقات کلامی و علوم اسلامی

شماره ثبت: ۰۱۵۱۰۵

تاریخ ثبت:



ناشر: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

چاپ: سوم ۱۳۸۶

چاپخانه: دار الحدیث

شمارگان: ۳۰۰۰

قیمت: ۲۶۰۰ تومان

دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵، تلفن: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۳ / فاکس: ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۷۱ / ص. پ ۳۷۱۸۵ / ۲۲۴۸

نمایشگاه دانش علوم حدیث (قم، خیابان معلم): ۰۲۵۱ ۷۷۴۰۵۲۵ - فروشگاه شماره «۲» (شهر ری، صحن کاشانی): ۰۵۹۵۲۸۶۲

فروشگاه شماره «۳» مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه هم کف: ۰۵۱۱ ۲۲۴۰۰۶۲ - ۳

<http://www.hadith.net>

hadith@hadith.net

ISBN : 978 - 964 - 493 - 167 - 3

* کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است *



9 789644 931673 >

فهرست اجمالی

۷	پیش‌گفتار
۹	درآمد
۲۱	فصل یکم: دلایل پیامبری
۲۶	سخنی درباره گواهی دادن خدا بر نبوت انبیا
۳۸	داستان مسلمان شدن یک عالم مسیحی
۶۳	پژوهشی درباره گواهی دادن دانش بر پیامبری محمد ﷺ
۷۳	فصل دوم: حکمت پیامبری
۸۷	سخنی درباره آزادی در مکتب انبیا
۱۰۹	فصل سوم: پایان پیامبری
۱۱۴	تحلیلی درباره حکمت ختم نبوت
۱۱۹	فصل چهارم: رسالت جهانی محمد ﷺ
۱۴۱	فصل پنجم: ویژگی‌های پیامبر
۲۲۷	فصل ششم: محمد از زبان محمد ﷺ
۲۳۷	فصل هفتم: محمد از زبان علی ؑ
۲۵۱	فهرست‌ها



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

پیشگفتار

رهبر بزرگوار جمهوری اسلامی ایران، آیه الله خامنه‌ای، سال ۱۳۸۵ هجری شمسی را «سال پیامبر اعظم» نامید.^۱ این اقدام زیبایی فرهنگی که در واقع، شکار فرصت‌هاست،^۲ بستر بسیار مناسبی است برای آشنا کردن هر چه بیشتر جهان اسلام، بلکه همه جهانیان، با کامل‌ترین انسان و بزرگ‌ترین پیامبران الهی.

بی‌تردید، شناخت چهره نورانی پیامبر خدا و آشنایی با سیره علمی و عملی او می‌تواند زندگی مادی و معنوی بشر را دگرگون کند و زمینه جهانی شدن ارزش‌های اسلامی را فراهم سازد. از این رو، دشمنان اسلام، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و پیامدهای آن در جهان که از قدرت فرهنگی اسلام، احساس خطر کرده‌اند، با همه توان می‌کوشند این چهره نورانی را تاریک جلوه بدهند و خدشه‌دار کنند. کتاب آیات شیطانی و اخیراً اهانت به پیامبر خدا در قالب کاریکاتور، نمونه‌ای از اقدامات آشکار دشمنان اسلام برای پیشگیری از فراگیر شدن اسلام است.

برای مقابله با این توطئه و تهاجم فرهنگی حساب شده، بر همه کسانی که توان لازم را در خود احساس می‌کنند، فرض است که از فرصت ارزنده «سال پیامبر اعظم» برای معرفی صحیح ابعاد مختلف شخصیت پیامبر خدا، نهایت بهره‌برداری را داشته باشند. پژوهشکده علوم و معارف حدیث، در صدد تدوین دانش‌نامه‌ای است که بتواند

۱. علت این نام‌گذاری، ظاهراً این باشد که در سال ۱۳۸۵ ش، بر پایه تقویم هجری قمری، دوبار سالگرد وفات پیامبر خدا، تکرار شده است.

۲. در روایتی از امام علی (ع) آمده: «الفرصة خُلصة، فرصت، شکار است» (میزان الحکمة، مدخل «الفرصة»).

پاسخگوی نیازهای امروز جهان درباره ابعاد مختلف شخصیت و زندگی پیامبر اسلام باشد و بخشی از کار هم انجام شده است؛ اما با توجه به گستردگی و عمق کار، به ثمر رسیدن این شجره طیبه، سال‌ها طول خواهد کشید. از این رو، برای بهره‌گیری از فرصت «سال پیامبر اعظم»، تلاش‌هایی در حال انجام گرفتن است تا به فضل الهی، سه عنوان کتاب در این زمینه در کوتاه‌مدت، ارائه گردد:

۱. کتاب حاضر که پیشنهاد یکی از دوستان فاضل، زمینه‌ساز تألیف آن گردید - جزاه الله عن نبیه خیر الجزاء - این مجموعه، در واقع، بازسازی و تکمیل بخش مربوط به پیامبر خدا در کتاب میزان الحکمه است.

۲. حکمت‌نامه پیامبر اعظم. در این کتاب - که احتمالاً در پنج جلد در آینده نزدیک ارائه خواهد شد - رهنمودهای اعتقادی، اخلاقی و اجتماعی پیامبر خدا، به سبک میزان الحکمه، ارائه می‌گردد.

۳. سیره اخلاقی و عملی پیامبر اعظم، که تلاش خواهیم کرد تا به برکت نام پیامبر خدا، این کار نیز تا پایان سال جاری به پایان رسد. **ان شاء الله!** گفتنی است که کتاب نخست، درباره معرفی شخصیت پیامبر اعظم و کتاب دوم، درباره گفتار آموزنده و حکیمانه پیامبر خدا و کتاب سوم، درباره کردار حکیمانه و آموزنده ایشان است.

در پایان، اشاره به این نکته ضرور است که هر چند موضوع این نوشتار، «پیامبر اعظم از نگاه قرآن و اهل بیت» است؛ لیکن گاه به تناسب موضوع، مطالبی از غیر اهل بیت علیهم‌السلام نیز روایت شده است.

از همه همکاران عزیز و بزرگوار «پژوهشکده علوم و معارف حدیث» - که در آماده‌سازی نهایی این مجموعه، مرا یاری دادند -، صمیمانه سپاس‌گزارم و از خداوند منان، مسئلت دارم که به ما توفیق تکمیل نوشتارهای یاد شده را در قالب دانش‌نامه محمد رسول الله، عنایت فرماید. آمین!

رَبَّنَا، تَقَبَّلْ مِنَّا، إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

محمد محمّدی ری شهری

۱۳۸۵/۲/۲۵ ش

۱۳۲۷/۶/۲۰ قی

درآمد

گفتن و نوشتن درباره شخصیتی که مخاطب حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الأفلاك»^۱ و آفرینش او، فلسفه آفرینش است، بسی دشوار، بلکه بدون هدایت حضرت آفریدگار، غیر ممکن است. در حدیثی از پیامبر خدا خطاب به امام علی علیه السلام آمده:

يَا عَلِيُّ! مَا عَرَفَ اللَّهُ إِلَّا أَنَا وَأَنْتَ، وَمَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَأَنْتَ.^۲

ای علی! کسی جز من و تو خدا را نشناخت و کسی جز خدا و تو، من را نشناخت. از این رو، بی تردید، بهترین و مستندترین منبع معرفتی برای ارزیابی شخصیت پیامبر اعظم، قرآن و سخنان آن حضرت درباره خود و نیز سخنان خاندان رسالت (بویژه امام علی علیه السلام) درباره آن بزرگوار است.

بر این پایه، در این مجموعه، دلایل نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله، فلسفه نبوت او، ختم نبوت به وسیله ایشان، جهانی بودن نبوت او، و ویژگی های پیامبر ختمی مرتبت از نگاه قرآن و خاندان رسالت، ارائه می گردد؛ اما پیش از آن، توضیح کوتاهی درباره دلایل و فلسفه نبوت پیامبر اکرم از منظر قرآن، می آوریم.

۱. بحار الأنوار: ج ۱۵ ص ۲۸: «اگر به خاطر تو نبود، افلاک را نمی آفریدم».

۲. مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵.

۱. دلایل قرآن بر نبوت پیامبر خدا

به طور خلاصه، می‌توان گفت: قرآن، شش برهان اساسی بر نبوت خاتم انبیاء علیه السلام اقامه کرده است. این براهین، عبارت‌اند از:

۱/۱. گواهی خدا

قرآن کریم، در شش آیه برای اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و آله و صداقت او در ادعای پیامبری، به گواهی خداوند متعال، استناد کرده است: در دو آیه، ضمن استدلال به گواهی خداوند به نبوت او، اعلام می‌دارد که گواهی خدا برای اثبات رسالت وی، کافی است^۱ و در چهار آیه، افزون بر این، به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد که به این برهان، بر نبوت خود، استناد نماید.^۲

اما چگونگی شهادت خداوند متعال بر نبوت پیامبر خدا، در مثنی این نوشتار خواهد آمد.^۳ به طور اجمال، خداوند متعال از راه‌های ممکن، قولاً و عملاً نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله را تأیید کرده است.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۲/۱. پیشگویی انبیای پیشین

دومین دلیل قرآن بر نبوت خاتم انبیا (محمد صلی الله علیه و آله)، این است که موسی علیه السلام در تورات و عیسی علیه السلام در انجیل، بعثت ایشان را بشارت داده‌اند؛ بلکه همه کتاب‌های آسمانی به بعثت پیامبر خدا و نزول وحی بر او بشارت داده‌اند:

﴿وَإِنَّمَا إِلَهُ الْبَشَرِ نُزُورُ الْأَوَّلِينَ﴾^۴

و [وصف] آن در کتاب‌های پیشین آمده است.

امام علی علیه السلام طبق روایتی در توصیف بعثت پیامبر خدا می‌فرماید:

...إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولًا لِلَّهِ لِيُنْجِزَ عِدَّتَهُ وَإِتْمَامَ نُبُوتِهِ مَا خُذَ عَلَى

۱. نساء: آیه ۱۶۶، فتح: آیه ۲۸.

۲. اسراء: آیه ۹۶، عنکبوت: آیه ۵۲، احقاف: آیه ۸، انعام: آیه ۱۹.

۳. ر.ک: ص ۲۶ سخنی درباره گواهی دادن خدا بر نبوت انبیا.

۴. شعراء: آیه ۱۹۶.

النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ مَشْهُورَةً سَمَاءَهُ ۱.

... تا آن که خداوند ﷻ محمد، فرستاده خویش، را برای تحقق وعده خود و تمام کردن جریان پیامبری، برانگیخت و این در حالی بود که از پیامبران، عهد گرفته شده بود و نشانه‌هایش مشهود بود.

در روایتی دیگر از امیر مؤمنان، ابن عباس و قتاده، درباره تبیین این میثاق آمده:

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نَبِيِّنَا أَنْ يُخْبِرُوا أُمَّتَهُمْ بِمَبْعِيهِ وَنَعْيِهِ وَيُبَشِّرُوهُمْ بِهِ وَيَأْمُرُوهُمْ بِتَصَدِيقِهِ ۲.

خداوند، از پیامبران پیش از پیامبر ما پیمان گرفته که امت‌هایشان را از بعثت و وصف ایشان، مطلع سازند و آمدن او را بشارت دهند و مردم را وادارند که او را تصدیق کنند.

قرائن فراوانی نیز حکایت می‌کند که شماری از پیامبران، آمدن پیامبر خاتم را بشارت داده‌اند.

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

به هر حال، از نگاه قرآن، مشخصات پیامبر خاتم به گونه‌ای روشن در کتب آسمانی آمده بود، تا آن جا که اهل کتاب، ایشان را همانند پسران خود می‌شناختند:

«الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَلَيْسَ بِالْحَقِّ أَنْ يُخْبِرُوا عَنْهُمْ وَأَنْ يُبَشِّرُوا عَنْهُمْ وَإِنْ قَرِيبًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» ۳

کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناستند، او (محمد) را می‌شناستند، و مسلماً گروهی از ایشان، حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان [هم] می‌دانند.

گفتنی است که اگر در ادعای قرآن، مبنی بر بشارت کتب آسمانی بر نبوت

۱. نهج البلاغة: خطبة ۱.

۲. ر.ک: ص ۲۸ ح ۳.

۳. بقره: آیه ۱۴۶.

پیامبر خدا و شناخت کامل اهل کتاب نسبت به ایشان در عصر نزول قرآن، کمترین تردیدی وجود داشت، دشمنان اسلام، برای مخالفت با این آیین، قطعاً آن را مطرح می‌کردند. بنا بر این، عدم ثبت مخالفتی روشن و مستند با این ادعای صریح، با وجود انگیزه جدی برای مخالفت، دلیلی واضح بر صحت این ادعاست.

افزون بر این، در تورات و انجیل فعلی نیز با همه تحریفاتی که در آنها صورت گرفته است، مطالبی قابل انطباق با خاتم انبیا (محمد ﷺ)، وجود دارد.^۱

۱ / ۳. گواهی کسی که علم کتاب، نزد اوست

سومین برهان قرآن بر رسالت خاتم انبیا، گواهی کسی است که گواهی او همانند گواهی خداوند متعال، در محکمه عقل و وجدان، برای اثبات صداقت پیامبر خدا کافی است. قرآن، چنین فردی را با دو عنوان معرفی کرده است: یکی «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ کسی که علم کتاب نزد اوست»:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۲

و کسانی که کافر شدند، می‌گویند: تو فرستاده نیستی. بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.

و عنوان دیگر: «شَاهِدٌ مِّنْهُ؛ گواهی از خویشان او»:

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كُتِبَ
مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً»^۳

آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حیثی روشن است و شاهدی از [خویشان] او، پیرو آن است و پیش از وی [نیز] کتاب موسی، راهبر و مایه رحمت بوده است [دروغ

۱. رک: ص ۳۲.

۲. رعد: آیه ۴۳.

۳. هود: ۱۷.

می‌یافت؟»

طبق روایاتی که در منابع معتبر فریقین (شیعه و اهل سنت) آمده، مقصود از (شاهد) و «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۱ آری، کسی که با ویژگی‌های علمی،^۲ اخلاقی^۳ و عملی^۴ آن امام آشنا باشد، می‌داند که او به گزاف سخن نمی‌گوید و چیزی جز حق، بر زبان جاری نمی‌سازد. از این رو، گواهی امام علی علیه السلام در کنار گواهی خداوند متعال، سند روشن نبوت پیامبر خاتم است و پیروی شخصیت برجسته‌ای مانند علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر خدا، برای اثبات صداقت و رسالت او کافی است.

گفتنی است که امیر مؤمنان پس از پیامبر خدا، عالم‌ترین امت به کتاب خدا و از بزرگ‌ترین مصادیق گواهان رسالت است. بنا بر این، تطبیق آیه یاد شده به ایشان، با انطباق آن با سایر اهل بیت پیامبر خدا، منافاتی ندارد؛ بلکه هر کس حقیقتاً با قرآن آشنا باشد، شاهد صداقت و رسالت آورنده آن است.

۱ / ۴. اطلاع علمای بنی اسرائیل

چهارمین برهان قرآن، برای اثبات رسالت حضرت ختمی مرتبت، آگاهی علمای بنی اسرائیل از پیشگویی نزول قرآن بر ایشان است:

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ • أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَءِيلَ؟﴾^۵

و [وصف] آن در کتاب‌های پیشینیان آمده است. آیا برای آنان، این خود، دلیلی روشن نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند؟

۱. ر.ک: ص ۵۱ و دانش‌نامه امیر المؤمنین: بخش نهم / فصل یکم: علی از زبان قرآن / آن که دانش کتاب، نزد اوست.

۲. ر.ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین: بخش یازدهم / دانش‌های امام علی علیه السلام.

۳. ر.ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین: بخش دهم / ویژگی‌های امام علی علیه السلام / فصل دوم: ویژگی‌های اخلاقی.

۴. همان، فصل سوم: ویژگی‌های عملی.

۵. شعراء: آیه ۱۹۶ و ۱۹۷.

این آیه بدین معناست که دانشمندان بنی اسرائیل، موضوع نبوت پیامبر خاتم را که در کتب انبیای گذشته دیده بودند، پیش از بعثت ایشان، برای مشرکان بازگو کرده‌اند و چنان که در آیه دیگر آمده، آنها را تهدید می‌کردند که با آمدن آن پیامبر، از آنها انتقام خواهند گرفت:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ^۱﴾

و هنگامی که از جانب خداوند، کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است، برایشان آمد، و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند، پیروزی می‌جستند؛ ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می‌شناختند، برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد! و در آیه دیگری آمده:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^۲﴾

و آن گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد - که آنچه را با آنان بود، تصدیق می‌کرد، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند.

بدیهی است در محیطی که دانشمندان بنی اسرائیل در کنار مشرکان حضور دارند، امکان ندارد قرآن به گراف، چنین ادعایی را داشته باشد؛ چرا که از هر سو بانگ برخواید خاست که چنین ادعایی صحیح نیست، و این خود، نشان می‌دهد که این موضوع، در محیط نزول آیات به قدری روشن بوده که جای انکار نداشته است. افزون بر علم و آگاهی علمای یهود و نصارا از بعثت پیامبر خدا، پیش از آن، عده

۱. بقره: آیه ۸۹.

۲. بقره: آیه ۱۰۱.

فراوانی از آنان در عصر پیامبر خدا ایمان آوردند و به این که او همان پیامبری است که کتاب‌های آسمانی گذشته نوید آمدنش را داده بودند، اعتراف کردند.^۱

۵ / ۱. گواهی علم

از نگاه قرآن و حدیث، علم، با ایمان به توحید و نبوت، پیوندی ناگسستنی دارد و عالم حقیقی، کسی است که صداقت و رسالت خاتم انبیا را تصدیق می‌کند:

﴿وَيَزِيَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۲

و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده [صفات] راهبری می‌کند.

و بر این پایه، از پیامبر خدا روایت شده است:

«الْعِلْمُ حَيَاةُ الْإِسْلَامِ وَعِمَادُ الْإِيمَانِ»^۳

علم، مایه حیات اسلام و استواری ایمان است.

و اما این که کدام علم، حیات اسلام و عماد ایمان است، در متن کتاب، تبیین خواهد شد.^۴

۶ / ۱. داوری خداوند متعال

روش قرآن برای اثبات نبوت پیامبر خدا در گام اول، تکیه بر دلیل و برهان است و اگر طرف مقابل، در برابر دلایل روشن، لجاجت کرد و تسلیم حق نشد، در گام دوم، دعوت به مباحله، یعنی نفرین کردن دو نفر به یکدیگر برای اثبات ادعاست، بدین سان که آنان، درباره مسئله مورد اختلاف، در یک جا جمع شوند و به درگاه خدا تضرع کنند و از او بخواهند که دروغگو را رسوا سازد و مجازات نماید. این اقدام، در

۱. ر.ک: ص ۵۵: «اطلاع علمای بنی اسرائیل و ایمان آوردن شماری از داناتان اهل کتاب».

۲. سبأ: آیه ۶.

۳. ر.ک: ص ۵۸ ح ۲۴.

۴. ر.ک: ص ۶۳: «پژوهشی درباره گواهی دادن دانش بر پیامبری محمد».

واقع، به داوری خواندن خداوند متعال در مورد تصدیق و یا تکذیب هر یک از آنان در ادعای خویش است.

خداوند متعال به پیامبر خود دستور می دهد برای اثبات صداقت خود در گفتگو با نصاری نجران، بدین ترتیب، آنان را دعوت به مباحله کند:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا
وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لُغْنَتَ
اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱

پس هر که در این [بار] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو مواجه کند، بگو:
«بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیکمان و شما خویشان
نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

بی تردید، دعوت به مباحله به گونه ای که در این آیه آمده است، حکایت از
صداقت مدعی نبوت دارد؛ زیرا کسی که به صحت ادعای خود یقین نداشته باشد،
امکان ندارد از مخالفان خود دعوت کند که: بیایید خداوند را به داوری بخوانیم تا
دروغگو را رسوا سازد و شما در همان مجلس دعا، نتیجه داوری خداوند و مجازات
دروغگو را خواهید دید!

بدیهی است که ورود به این میدان بدون اطمینان به نتیجه آن، معقول نیست؛ زیرا
اگر دعای مدعی به اجابت نرسد و مخالف، مجازات نشود، مدعی رسوا خواهد شد.
از این رو، پیشنهاد مباحله به مسیحیان، صرف نظر از نتایج آن، بی تردید، حاکی از
صدق پیامبر خدا در دعوی رسالت است.

پس از ارائه پیشنهاد مباحله توسط پیامبر خدا، نمایندگان مسیحیان نجران برای
پاسخ دادن به این پیشنهاد، از ایشان مهلت خواستند تا با بزرگان خود، مشورت کنند.
نتیجه مشاوره آنان، نکته ای بود مهم که از نظر روان شناسی، حاکی از صدق و یا کذب
مدعی نبوت است. لذا تصمیم گرفتند که در مجلس مباحله حاضر شوند و ببینند که

همراهان پیامبر ﷺ برای مباحله کیستند و او چه کسانی را در معرض مجازات الهی قرار می‌دهد. آنان با خود گفتند:

إِنْ بَاهَلْنَا بِقَوْمِهِ بَاهَلْنَا؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بِنَبِيِّ، وَإِنْ بَاهَلْنَا بِأَهْلِ بَيْتِهِ خَاصَّةً فَلَا بُبَاهِلَ؛ فَإِنَّهُ لَا يَقْدِمُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا وَهُوَ صَادِقٌ.^۱

اگر به همراه قوم خویش به مباحله با ما آمد، پیامبر نیست و با او مباحله می‌کنیم؛ اما اگر تنها خانواده‌اش را به مباحله با ما آورد، با او مباحله نخواهیم کرد؛ چرا که کسی خانواده‌اش را [برای مباحله] همراه نمی‌آورد، مگر آن که راستگو باشد.

طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند. ناگاه دیدند که پیامبر خدا همراه با دخترش فاطمه علیها السلام و دامادش علی علیه السلام و دو نواده کوچک خود (حسن و حسین علیهما السلام) برای مباحله حاضر شده است. آنان با دیدن این صحنه حاکی از صداقت پیامبر خدا، سخت به وحشت افتادند و از مباحله خودداری کردند و به مصالحه و رعایت شرایط ذمه تن دادند.^۲

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

۲. فلسفه بعثت پیامبر خدا

پس از شناخت پیامبر خدا، مهم‌ترین مسئله در زمینه معرفت شخصیت پیامبر اعظم، آشنایی با فلسفه^۳ بعثت اوست.

فلسفه بعثت پیامبر خاتم، در اساس، با فلسفه بعثت پیامبران تفاوتی ندارد. تنها تفاوت این است که او برنامه سایر پیامبران را تکمیل کرده و بدین جهت، نبوت به او ختم گردیده است.^۴

با عنایت به این نکته، می‌توان فلسفه بعثت از نگاه قرآن را در دو عنوان که حاکی

۱. ر.ک: ص ۶۶ ح ۲۷.

۲. ر.ک: ص ۶۷.

۳. فلسفه در این جا، به معنای «چرایی» و «حکمت» است.

۴. ر.ک: فصل دوم: حکمت پیامبری.

از یک واقعیت‌اند، خلاصه کرد که عبارت‌اند از :

۱ / ۲ . دعوت به خدا

دعوت به خدا، جامع‌ترین فلسفه بعثت همه انبیای الهی است، این دعوت، در واقع، همان دعوت به پیمودن راه خدا، و عمل کردن بر اساس دین اسلام، یعنی برنامه تکامل انسان است که ضامن تأمین حیات مادی و معنوی اوست. از این رو، تعبیرهایی مانند: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي﴾؛ بگو این است راه من، که من و هر کس پیروی‌ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می‌کنیم ﴿وَأَدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْخَسَنَةِ﴾^۱ با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگار دعوت کن ﴿وَأَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲ دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید، هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد و امثال آنها در مورد فلسفه بعثت، اشاره به یک واقعیت از زاویه‌های گوناگون است.

به تعبیر دیگر، فلسفه بعثت همه انبیای الهی، و سرآمد آنان، پیامبر خاتم، این است که مردم را با راه رسیدن به کمال مطلق، آشنا کنند تا آنان با پیمودن این راه، ضمن تأمین نیازهای مادی و معنوی خود، به لقاء الله - که مقصد نهایی حرکت تکاملی انسان است - دست یابند. لذا مهم‌ترین و جامع‌ترین فلسفه بعثت، همانا دعوت به خداوند متعال است.

۲ / ۲ . تکامل انسان

در جهان بینی الهی، فلسفه وحی و نبوت، بر سه اصل اساسی استوار است :

اصل اول این‌که فلسفه آفرینش انسان، تکامل اوست ؛

اصل دوم این‌که راهنمای تکامل، در متن وجود انسان نیست ؛

اصل سوم این‌که تنها آفریدگار جهان، می‌تواند برنامه تکامل انسان را ارائه

۱ . یوسف: آیه ۱۰۸.

۲ . نحل: آیه ۱۲۵.

۳ . انفال: آیه ۲۴.

نماید؛ زیرا تنها اوست که استعدادها و نیازهای انسان را کاملاً می‌شناسد و با همه دقایق برنامه‌های تکامل انسان، آشناست، و از سوی دیگر، نیازی به انسان ندارد تا چیزی که به سود اوست، از او دریغ دارد.^۱

بنا بر این، برای این که انسان بتواند به فلسفه آفرینش خود برسد، حکمت بالغه الهی ایجاب می‌کند که راهنمایی برای ارائه برنامه تکامل انسان اعزام نماید؛ زیرا در غیر این صورت، تکامل انسان ممکن نخواهد بود و این، به معنای بی‌هدف بودن آفرینش خواهد بود. به سخن دیگر، انکار وحی و بعثت انبیا، مساوی است با انکار توحید. از این رو، قرآن تصریح می‌فرماید که:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾^۲

و آن گاه که [یهودیان] گفتند: خداوند، چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنان که باید، نشناختند.

بر این پایه، در یک جمله می‌توان گفت: فلسفه بعثت انبیا، تکامل انسان و پاسخگویی به نیازهای مادی و معنوی اوست.^۳

سایر اموری که در تبیین حکمت بعثت انبیا در قرآن بدانها اشاره شده است (مانند: رفع اختلاف، رهایی انسان از زنجیرهای درونی و بیرونی، خارج ساختن انسان از تاریکی جهل، آموختن کتاب و حکمت، منور ساختن جهان به نور علم، رشد اخلاقی جامعه و تأمین عدالت اجتماعی)، در واقع، فروع اجابت دعوت خدا، و جزئیات اجرای برنامه الهی تکامل انسان، از جانب انبیای الهی (به عنوان نخستین مجریان آن) است.^۴

اما فلسفه بعثت، در مورد کسانی که دعوت خدا و انبیای الهی را اجابت نکنند، اتمام حجت است.^۵

۱. برای آشنایی بیشتر با این اصول، ر.ک: فلسفه وحی و نبوت، محمد محمدی ری‌شهری.

۲. انعام، آیه: ۹۱.

۳. ر.ک: ص ۷۷ تکامل.

۴. ر.ک: ص ۷۳ فصل دوم: حکمت پیامبری.

۵. ر.ک: ص ۱۰۵: اتمام حجت.

الفصل الأول

دلائل النبوة



مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی

الكتاب

- «لَسَيُنْ أَللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»^١.
- «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَبِالْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»^٢.
- «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا»^٣.
- «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَطْلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^٤.
- «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى

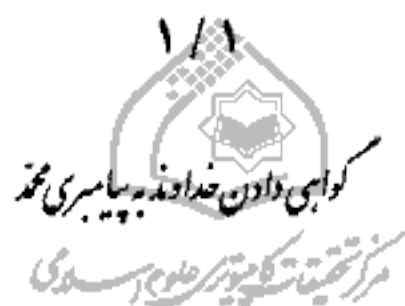
١. النساء: ١٦٦.

٢. الفتح: ٢٨.

٣. الإسراء: ٩٦.

٤. المنكوبت: ٥٢.

فصل یکم دلایل پیامبری



قرآن

«لیکن خدا به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد. [او] آن را به علم خویش نازل کرده است، و فرشتگان [نیز] گواهی می‌دهند؛ و کافی است که خدا گواه باشد».

«اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدايت، با آيين درست، روانه ساخت، تا آن را بر تمام اديان، پیروز گرداند؛ و گواه بودن خدا کفایت می‌کند».

«هگو: میان من و شما، گواه بودن خدا کافی است؛ چرا که او همواره به [حال] بندگانش آگاه بیناست».

«هگو: کافی است خداوند، میان من و شما شاهد باشد، آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند. آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده‌اند، همان زیانکاران‌اند».

«یا می‌گویند: این [کتاب] را بریافته است. هگو: اگر آن را بریافته باشم؛ در برابر خدا، اختیار چیزی برای من ندارید. او آگاه‌تر است به آنچه [با طعنه] در آن فرو می‌روید. گواه بودن او میان من و شما، پس است؛

بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^١.

«قُلْ أَى شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ، وَمَنْ بَلَغَ أَبَيْنُكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّى بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ»^٢.

الحديث

١. الإمام الباقر (ع) - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «قُلْ أَى شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَبَيْنُكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّى بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» -: ذَلِكَ أَنَّ مُشْرِكِي أَهْلِ مَكَّةَ قَالُوا: يَا مُحَمَّدُ، مَا وَجَدَ اللَّهُ رَسُولاً يُرْسِلُهُ غَيْرَكَ؟! مَا نَرَى أَحَدًا يُصَدِّقُكَ بِالَّذِي تَقُولُ، وَذَلِكَ فِي أَوَّلِ مَا دَعَاهُمْ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، قَالُوا: وَلَقَدْ سَأَلْنَا عَنْكَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى فَرَّعَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ ذِكْرٌ عِنْدَهُمْ، فَأَتَيْنَا مَنْ يَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» الآية^٣.

٢. المناقب لابن شهر آشوب عن الكلبي: أَتَى أَهْلَ مَكَّةَ النَّبِيُّ (ص) فَقَالُوا: مَا وَجَدَ اللَّهُ رَسُولاً غَيْرَكَ؟! مَا نَرَى أَحَدًا يُصَدِّقُكَ فِيمَا تَقُولُ، وَلَقَدْ سَأَلْنَا عَنْكَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى فَرَّعَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لَكَ عِنْدَهُمْ ذِكْرٌ، فَأَرَيْنَا مَنْ يَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ كَمَا تَزْعُمُ، فَتَنَزَّلَ: «قُلْ أَى شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَبَيْنُكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّى بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» الآية. وقالوا:

١. الأحقاف: ٨.

٢. الأنعام: ١٩.

٣. تفسير القمي: ج ١ ص ١٩٥ عن أبي الجارود، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٣٥ ح ٧٨.

و اوست آمرزندهٔ مهربان ﴿.

﴿بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خداوند، میان من و شما گواه است. این قرآن به من وحی شده، تا به وسیلهٔ آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم. آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری است؟ بگو: من، گواهی نمی‌دهم. بگو: او تنها معبودی یگانه است. و بی‌تردید، من از آنچه شریک [او] قرار می‌دهید، بیزارم﴾.

حدیث

۱. امام باقر علیه السلام - دربارهٔ آیه ﴿بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است...﴾ - : زمانی که پیامبر خدا در مکه تازه دعوت خود را آغاز کرده بود، مشرکان مکه گفتند: ای محمد! آیا خدا فرستاده‌ای غیر از تو پیدا نکرد که او را بفرستد؟ ما هیچ کس را نمی‌یابیم که گفته‌های تو را تصدیق کند. از یهود و نصارا دربارهٔ تو پرسیدیم؛ اما آنها گفتند که در کتاب‌های آنها از تو یاد نشده است. بنا بر این، کسی را بیاور که گواهی دهد تو فرستادهٔ خدا هستی!

پیامبر خدا فرمود: «﴿خداوند، گواه میان من و شماست...﴾».

۲. المناقب، ابن شهر آشوب: مردم مکه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: آیا خدا، هیچ فرستاده‌ای غیر از تو پیدا نکرد؟ ما احدی را نمی‌بینیم که گفته‌های تو را تصدیق کند. از یهود و نصارا دربارهٔ تو پرسیدیم، گفتند در کتاب‌های آنان، از تو نامی بُرده نشده است. پس، کسی را به ما نشان بده که گواهی دهد تو، آن گونه که می‌گویی، فرستادهٔ خدا هستی.

پس، این آیه نازل شد: ﴿بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خداوند، گواه میان من و

شماست...﴾.

الْعَجَبُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجِدْ رَسُولًا يُرْسِلُهُ إِلَى النَّاسِ إِلَّا يَتِمُّ أَبِي طَالِبٍ!
فَنَزَلَ: ﴿الرَّ بَلَّكَ ءَايَتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ
مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ
إِنَّ هَذَا لَسَجْرٌ مُبِينٌ﴾ الآيات ۱، ۲.



۱. یونس: ۱ و ۲.

۲. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۵۰، مجمع البیان: ج ۲ ص ۴۳۶ نحوه و کلاهما نقلاً عن الكلبي، بحار الأنوار: ج ۱۸ ص ۲۳۴ ح ۷۶: تفسیر الثعلبی: ج ۴ ص ۱۴۰ نقلاً عن الكلبي وفيه صدره إلى «كما تزعم».

نیز اهل مکه گفتند: عجب! آیا خداوند متعال، فرستاده‌ای جز یتیم ابوطالب پیدا نکرد که به سوی مردم بفرستد؟!

پس این آیه نازل شد: ﴿الف، لام، راء﴾ اینها آیات کتاب حکیم است. آیا برای مردم، شگفت‌آور است که بر مردی از آنان وحی نمودیم که مردم را بترساند... ﴿



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

سخنی درباره گواهی دادن خدا بر نبوت انبیا

گواهی دادن خدای متعال به نبوت انبیا به دو طریق، قابل تصور است: گفتاری و رفتاری.

گواهی گفتاری به دو شکل می تواند باشد:

۱. وحی و الهام. خداوند متعال می تواند پیامبر بودن یک نفر را برای مردم اعلام کند و به واسطه وحی و الهام بر نبوت او گواهی دهد. متها کمک گرفتن از این طریقه، زمانی میسر است که استعداد دریافت وحی و الهام در مردم فراهم باشد.

به عبارت دیگر، اشکال از طرف فرستنده نیست؛ بلکه از جانب گیرنده است؛ زیرا هرگاه گیرنده (یعنی مردم) توانایی دریافت کلام خدا را داشته باشند، امکان دارد که خداوند متعال، حقایق نبوت پیامبرش را مستقیماً به آنان ابلاغ کند.

از قرآن کریم استفاده می شود که خداوند متعال، این روش را درباره نبوت بعضی پیامبران به کار برده است. از جمله نسبت به نبوت عیسی علیه السلام با حواریان، آن جا که می فرماید: «وَإِذْ أُوحِيتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» و آن گاه که به حواریان وحی کردم که به من و فرستاده من، ایمان بیاورید و آنان گفتند: ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما تسلیم شدگانیم»^۱.

۲. معجزه گفتاری. طریقه اول (یعنی وحی و الهام) اختصاص به کسانی دارد که حجاب های معرفت قلبی را دریده باشند و امکان ارتباط قلبی با مبدء، به قصد رسیدن به حقایق معرفت، برایشان فراهم باشد.

اما طریقه دوم، یک راه عمومی و همگانی است؛ یعنی، عموم مردم که توانایی

شناخت قلبی را ندارند، می‌توانند از این طریق کمک بگیرند.

این طریق، عبارت از این است که خدای متعال، به واسطه سخنی که خود معجزه است، به نبوت پیامبر خود گواهی می‌دهد، یعنی عموم مردم به روشنی می‌فهمند که این سخن، سخن بشر نیست و انسان، هر اندازه هم مدارج علم و فرهنگ و ادب را پیموده باشد، باز نمی‌تواند چنان سخنی بگوید.

و اما گواهی رفتاری نیز می‌تواند به دو شکل باشد:

۱. معجزه. یعنی کاری که نشان دهد مدعی نبوت با خدای متعال، ارتباط دارد. به همین دلیل است که قرآن کریم، از این کار به «آیه» و «پینه» تعبیر می‌کند؛ مانند افکندن عصا و تبدیل آن به اژدها و زنده کردن مردگان.

بر این اساس، هرگاه کسی که مدعی نبوت است، معجزه‌ای بیاورد، آن معجزه، گواهی عملی از جانب خدای متعال بر حقایق ادعای اوست.

۲. تقریر. اگر فرض کنیم فردی خودش را برای مردم، نماینده فلان شخص مشهور معرفی نماید و در حضور آن شخص مشهور، برای مردم، سخنانی ایراد کند و مدعی شود که از جانب آن شخص است و آن شخص، آزادانه و بدون آن که عذری داشته باشد، سکوت اختیار کند، این سکوت و خاموشی، تقریر یا شهادتی عملی از جانب آن شخصیت بر صدق نیابت مدعی و درستی سخنان او به شمار می‌آید.

با توجه به آنچه گذشت، چنان که شخصی خودش را فرستاده خدا معرفی کند و نبوت خود را، به نحوی از انحاء، در محضر پدید آورنده جهان، مطرح سازد و نبوت او را نه تنها توده مردم، بلکه حتی اهل علم بپذیرند و خدای متعال، ادعای او را در برابر مردم به طریقی روشن باطل نسازد، چنین سکوتی، شهادت عملی و تقریر و تأییدی است بر درستی و حقایق ادعای او.

خداوند متعال، چه راهی برای گواهی دادن به پیامبری پیامبر اسلام به کار گرفت؟ اکنون که مفهوم گواهی دادن خدای متعال روشن شد، لازم است ببینیم که خداوند متعال برای تصدیق و تأیید نبوت پیامبر اسلام، کدام یک از راه‌های پیش گفته را به کار گرفته است.

با ملاحظه سیره پیامبر اسلام، معلوم می‌شود که خدای متعال، درستی و حقایق نبوت آن بزرگوار را به هر چهار طریق یاد شده، تأیید کرده و به واسطه این راه‌ها بر پیامبری او گواهی داده است.

شَهَادَةُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ

الكتاب

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾^۱.

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَءِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ * وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ﴾^۲.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾^۳.

انظر: البقرة: ۸۹، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۳۶، آل عمران: ۸۱، ۸۲.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

الحديث

۳. الإمام علي عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نَبِيِّنَا ﷺ، أَنْ يُخْبِرُوا أُمَّهَاتِهِمْ بِمَبْعَثِهِ وَنَعْتِهِ، وَيُبَشِّرُوهُمْ بِهِ، وَيَأْمُرُوهُمْ بِتَصْدِيقِهِ^۴.

۴. عنه عليه السلام - فِي صِفَةِ مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ - : إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِإِتْجَازِ عِدَّتِهِ وَإِتْمَامِ نُبُوءَتِهِ، مَاخُذًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُ، مَشْهُورَةً سَمَاتُهُ^۵.

۵. الطبقات الكبرى عن محمد بن كعب: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى يَعْقُوبَ: إِنِّي أَبْعَثُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ

۱. الشعراء: ۱۹۶.

۲. الصف: ۷ و ۶.

۳. الأعراف: ۱۵۷.

۴. مجمع البيان: ج ۲ ص ۷۸۴ وروى الحديث أيضاً ابن عباس وقتادة، بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۱۲.

۵. نهج البلاغة: الخطبة ۱.

۲ / ۱

کواهی دادن پیامبران

قرآن

«و [وصف] آن در کتاب‌های پیشین آمده است».

«و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل، من، فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است، بشارت‌گرم». پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: این، سحری آشکار است و چه کسی ستمگرتر از آن کس است که با وجود آن که به سوی اسلام فراخوانده می‌شود، بر خدا دروغ می‌بندد؟ و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید».

«همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند».

ر.ک: بقره: آیه ۸۹، ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۴۶، آل عمران: آیه ۸۱ و ۸۲.

حدیث

۳. امام علی علیه السلام: خداوند، از پیامبران پیش از پیامبر ما پیمان گرفته که امت‌هایشان را از بعثت و وصف او مطلع سازند و آمدن او را بشارت دهند و مردم را وادارند که او را تصدیق کنند.

۴. امام علی علیه السلام - در توصیف بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله -: خداوند سبحان، محمد را به عنوان فرستاده خدا، برانگیخت تا وعده‌اش را جامه عمل بپوشاند و نبوتش را کامل کند و این در حالی بود که از پیامبران، پیمان گرفته شده بود و نشانه‌های او مشهود بود.

۵. الطبقات الکبری - به نقل از محمد بن کعب -: خداوند به یعقوب علیه السلام وحی کرد: «من، از نسل تو شاهان و پیامبرانی برخوام انگیخت تا آن گاه که پیامبر مکی را

مُلُوكًا وَأَنْبِيَاءَ حَتَّى أُبْعَثَ النَّبِيَّ الْحَرَمِيَّ الَّذِي تَبْنِي أُمَّتُهُ هَيْكَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَهُوَ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ، وَاسْمُهُ أَحْمَدُ.^١

٦. رسول الله ﷺ - لَمَّا سُئِلَ فِي بَدْءِ أَمْرِهِ - ... دَعَاهُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ، وَبُشِّرَى عِيسَى، وَرَأَتْ أُمِّي أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنْهَا نُورٌ أَضَاءَتْ مِنْهَا قُصُورُ الشَّامِ.^٢

٧. الطبقات الكبرى عن الشعبي - فِي مَجْلَةِ إِبْرَاهِيمَ ؑ -: إِنَّهُ كَائِنٌ مِنْ وَلَدِكَ شُعُوبٌ وَشُعُوبٌ؛ حَتَّى يَأْتِيَ النَّبِيُّ الْأُمِّيُّ الَّذِي يَكُونُ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ.^٣

٨. الطبقات الكبرى عن عبد الحميد بن جعفر عن أبيه: كَانَ الرَّبِيرُ بْنُ بَاطَا - وَكَانَ أَعْلَمَ الْيَهُودَ - يَقُولُ: إِنِّي وَجَدْتُ سِفْرًا كَانَ أَبِي يَخْتِمُهُ عَلَيَّ، فِيهِ ذِكْرُ أَحْمَدَ؛ نَبِيٍّ يَخْرُجُ بِأَرْضِ الْفَرْطِ صِفَتُهُ كَذَا وَكَذَا، فَتَحَدَّثَ بِهِ الرَّبِيرُ بَعْدَ أَبِيهِ وَالنَّبِيُّ ﷺ لَمْ يُبْعَثْ، فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعَ بِالنَّبِيِّ ﷺ قَدْ خَرَجَ بِمَكَّةَ حَتَّى عَمَدَ إِلَى ذَلِكَ السَّفَرِ فَمَحَاهُ، وَكَتَمَ شَأْنَ النَّبِيِّ ﷺ وَقَالَ: لَيْسَ بِهِ! *مرکز تحقیق کتب ویراسته شده*

٩. الإمام علي ؑ - فِي مَبْعَثِ النَّبِيِّ ﷺ -: إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ... مَا خُوذَا عَلَى النَّبِيِّينَ مِثَاقُهُ، مَشْهُورَةٌ بِسَمَائِهِ، كَرِيمًا مِيلَادُهُ، وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَلٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءُ مُتَشِيرَةٌ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتَّتَةٌ، بَيْنَ مُشَبِّهِ اللَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلَحِّدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ. فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَأَنْقَذَهُمْ بِمَكَانِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ. ثُمَّ اخْتَارَ سُبْحَانَهُ لِمُحَمَّدٍ ﷺ لِقَاءَهُ، وَرَضِيَ لَهُ مَا عِنْدَهُ وَأَكْرَمَهُ عَنْ دَارِ الدُّنْيَا وَرَغِبَ بِهِ عَنْ مَقَامِ الْبُلُوَى. فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ كَرِيمًا ﷺ.^٥

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٦٣.

٢. مستند ابن حنبل: ج ٨ ص ٢٩٥ ح ٢٢٣٢٤، المعجم الكبير: ج ٨ ص ١٧٥ ح ٧٧٢٩ كلاهما عن أبي أمامة، الدرر

المستور: ج ١ ص ٢٣٤: الخصال: ص ١٧٧ ح ٢٣٦ عن أبي أمامة نحوه، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٣٢١ ح ٩.

٣. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٦٣.

٤. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٥٩.

٥. نهج البلاغة: الغطبة ١، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٨٤ ح ١٣٤.

مبعوث کنم که امت او، معبد بیت المقدس را می سازند و او، خاتم پیامبران و نامش احمد است.

۶. پیامبر خدا ﷺ - در پاسخ به سؤال از آغاز کار ایشان (این که از چه زمان پیامبر بوده است؟) :- [من همان] دعای ابراهیم ﷺ و بشارت عیسی ﷺ [هستم] و مادرم [هنگام تولد من] دید نوری از او بیرون می آید و بر اثر آن، کاخ های شام، نمایان شد.

۷. الطبقات الکبری - به نقل از شعبی :- در کتاب ابراهیم ﷺ آمده است: «از فرزندان تو، قوم ها و قوم ها پدید خواهند آمد، تا آن گاه که پیامبر امی، که خاتم پیامبران است، برانگیخته شود.

۸. الطبقات الکبری - به نقل از عبدالحمید بن جعفر، از پدرش :- زبیر بن باطا، که عالم ترین فرد یهود بود -، می گفت: من به کتابی دسترس پیدا کردم که پدرم، آن را از من پنهان نگه می داشت. در آن کتاب، از پیامبری به نام «احمد» یاد شده بود که در سرزمین قرظ [بنی قریظه] ظهور می کند و خصوصیاتش چنین و چنان است. زبیر، بعد از مرگ پدرش و زمانی که پیامبر ﷺ هنوز مبعوث نشده بود، این مطلب را بارها بازگو می کرد؛ اما همین که شنید پیامبر ﷺ در مکه ظهور کرده است، مطالب آن کتاب را پاک کرد و موضوع پیامبر را کتمان نمود و گفت: این شخص، آن پیامبر نیست.

۹. امام علی ﷺ - در بعثت پیامبر ﷺ :- تا این که خدای سبحان، محمد را به عنوان فرستاده خدا برانگیخت، در حالی که از پیامبران درباره او پیمان گرفته بود، نشانه هایش شناخته شده و تولدش فرخنده بود. اهل زمین در آن روز، دارای آیین های گوناگون و خواهش های پراکنده و دسته جات متشتت بودند. کسانی بودند که خداوند را شبیه مخلوق می دانستند. یا از نام او منحرف بودند و یا در پی غیر او بودند. خداوند به وسیله او آنها را از گمراهی هدایت کرد و از نادانی نجاتشان داد. سپس خداوند سبحان، لقای محمد ﷺ را برای خود روا دید و برای او آن را پسندید که در نزد خود داشت و از سرای دنیا، او را بزرگ و عزیز داشت و دوستدار دیدار او شد تا سختی بلایا را نبیند و او را بزرگوارانه برگرفت و قبض روح کرد.

۱۰. التوحید - فی مناظرۃ الإمام الرضا ؑ أصحاب الملل والمقاتل - : قال رأس الجالوت : من أين تثبت نبوة محمد ؟

قال الرضا ؑ : شهد بنوئیه ﷺ موسى بن عمران ، وعيسى بن مريم ، وداود خلیفه الله ﷻ فی الارض .

قال له : أثبت قول موسى بن عمران !

قال الرضا ؑ : هل تعلم يا يهودي أن موسى أوصى بني إسرائيل فقال لهم : إنه سيأتيكم نبي هو من إخوانكم ، فيه فصدقوا ، ومنه فاسمعوا ، فهل تعلم أن لبني إسرائيل إخوة غير ولد إسماعيل ، إن كنت تعرف قرابة إسرائيل من إسماعيل والنسب الذي بينهما من قبل إبراهيم ؑ ؟

فقال رأس الجالوت : هذا قول موسى لا تدفعه .

فقال له الرضا ؑ : هل جاءكم من إخوة بني إسرائيل نبي غير محمد ﷺ ؟ قال : لا .

قال الرضا ؑ : أوليس قد صنع هذا عندكم ؟

قال : نعم ، ولكني أحب أن تصححه لي من التوراة .

فقال له الرضا ؑ : هل تذكر أن التوراة تقول لكم : جاء الثور من جبل طور

سيناء ، وأضاء لنا من جبل ساعير ، واستعلن علينا من جبل فاران ؟

قال رأس الجالوت : أعرف هذه الكلمات وما أعرف تفسيرها .

قال الرضا ؑ : أنا أخبرك به ، أما قوله : جاء الثور من جبل طور سيناء ، فذلك

وحى الله تبارك وتعالى الذي أنزله على موسى ؑ على جبل طور سيناء ، وأما قوله :

وأضاء لنا من جبل ساعير ، فهو الجبل الذي أوحى الله عز وجل إلى عيسى بن

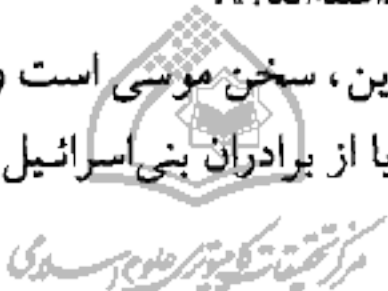
مريم ؑ وهو عليه ، وأما قوله : واستعلن علينا من جبل فاران ، فذلك جبل من جبال

مكة ، بينه وبينها يوم .

۱۰. التوحید - در مناظره امام رضا علیه السلام با پیروان ادیان و عقاید مختلف - رأس الجالوت گفت: چگونه نبوت محمد را ثابت می‌کنی؟

امام رضا علیه السلام فرمود: «موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داوود علیهم السلام، جانشینان خداوند جل جلاله در روی زمین، به نبوت او شهادت داده‌اند».

رأس الجالوت گفت: ثابت کن که موسی بن عمران، چنین چیزی گفته است. امام رضا علیه السلام فرمود: «ای یهودی! می‌دانی که موسی علیه السلام به بنی اسرائیل سفارش کرد و فرمود: "در آینده، پیامبری از برادران شما خواهد آمد. او را تصدیق کنید و به سخنانش گوش دهید". اگر از خویشاوندی اسرائیل با اسماعیل و نسبی که از جانب ابراهیم علیه السلام با یکدیگر دارند، اطلاع داری، آیا فرزندان اسرائیل، برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل داشته‌اند؟».

رأس الجالوت گفت: این، سخن موسی است و ما آن را رد نمی‌کنیم. امام رضا علیه السلام فرمود: «آیا از برادران بنی اسرائیل، پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای شما آمده است؟»

 گفت: نه.

امام رضا علیه السلام فرمود: «نه این است که چنین مطلبی در میان شما حقیقت دارد؟»
 گفت: چرا؛ اما دوست دارم آن را از تورات برای من بیان کنی.
 امام رضا علیه السلام فرمود: «آیا انکار می‌کنی که تورات به شما می‌گوید: نور، از جانب طور سینا آمد و از کوه ساعیر، برای مردم پرتو افکند و از کوه فاران، برای ما آشکار شد؟».

رأس الجالوت گفت: این جملات را می‌دانم؛ اما تفسیر آنها را نمی‌دانم.
 امام رضا علیه السلام فرمود: «من به تو می‌گویم. اما این که می‌گوید: نور از جانب طور سینا آمد، مقصود از آن نور، وحی خدای - تبارک و تعالی - است که خداوند، در کوه طور سینا بر موسی علیه السلام نازل فرمود، و این که می‌گوید: در کوه ساعیر برای مردم پرتو افکند، مقصود، همان کوهی است که وقتی عیسی بن مریم علیه السلام روی آن بود،

قَالَ: ^١ وَقَالَ شُعْبَةُ النَّبِيِّ ﷺ - فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَةِ: رَأَيْتُ رَاكِبَيْنِ أَضَاءَ لَهُمَا الْأَرْضُ، أَحَدُهُمَا رَاكِبٌ عَلَى جِمَارٍ، وَالْآخَرُ عَلَى جَمَلٍ، فَمَنْ رَاكِبُ الْجِمَارِ، وَمَنْ رَاكِبُ الْجَمَلِ؟

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: لَا أَعْرِفُهُمَا، فَخَبَّرَنِي بِهِمَا!

قَالَ ﷺ: أَمَّا رَاكِبُ الْجِمَارِ فَعِيسَى بْنُ مَرْيَمَ، وَأَمَّا رَاكِبُ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ ﷺ، أَتُنْكِرُ هَذَا مِنَ التَّوْرَةِ؟

قَالَ: لَا مَا أُنْكِرُهُ.

ثُمَّ قَالَ الرُّضَا ﷺ: هَلْ تَعْرِفُ حَقِيقَةَ النَّبِيِّ ﷺ؟

قَالَ: نَعَمْ، إِنِّي بِهِ لَعَارِفٌ!

قَالَ ﷺ: فَإِنَّهُ قَالَ - وَكِتَابُكُمْ يَنْطِقُ بِهِ -: جَاءَ اللَّهُ بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلٍ فَارَانٍ، وَامْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَأُمْتِيهِ، يَحْمِلُ خَيْلُهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ، يَا لَيْتَنَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ - يَعْنِي بِالْكِتَابِ الْقُرْآنَ - أَتَعْرِفُ هَذَا وَتُؤْمِنُ بِهِ؟

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: قَدْ قَالَ ذَلِكَ حَقِيقُ ﷺ وَلَا تُنْكِرُ قَوْلَهُ.

قَالَ الرُّضَا ﷺ: وَقَدْ قَالَ دَاوُودُ ﷺ فِي زَبُورِهِ - وَأَنْتَ تَقْرَأُ -: اللَّهُمَّ ابْعَثْ مُقِيمَ

السَّنَةِ بَعْدَ الْفَتْرَةِ، فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيًّا أَقَامَ السَّنَةَ بَعْدَ الْفَتْرَةِ غَيْرَ مُحَمَّدٍ ﷺ؟

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: هَذَا قَوْلُ دَاوُودَ نَعْرِفُهُ وَلَا تُنْكِرُهُ، وَلَكِنْ عَنَى بِذَلِكَ عِيسَى ﷺ، وَأَيَّامُهُ هِيَ الْفَتْرَةُ.

قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ: هَذَا قَوْلُ دَاوُودَ نَعْرِفُهُ وَلَا تُنْكِرُهُ، وَلَكِنْ عَنَى بِذَلِكَ

عِيسَى ﷺ، وَأَيَّامُهُ هِيَ الْفَتْرَةُ.

خداوند ﷺ به او وحی فرستاد، و این که می‌گوید: از کوه فاران برای ما آشکار شد، مقصود، کوهی است از کوه‌های مکه که میان آن کوه و مکه، یکی دو روز راه است.

به گفته خود تو و یارانت، شعیای نبی، در تورات گفته است: دو سواره دیدم که زمین برای آنها درخشید: یکی سوار بر الاغی بود و دیگری، سوار بر اشری. آن الاغ سوار کیست و آن اشر سوار، چه کسی؟.

رأس الجالوت گفت: نمی‌دانم. تو مرا از آن دو آگاه کن.

فرمود: «آن الاغ سوار، عیسی ﷺ است و آن اشر سوار، محمد ﷺ است. آیا منکر چنین چیزی در تورات هستی؟».

گفت: نه. انکارش نمی‌کنم.

امام رضا ﷺ سپس فرمود: «آیا حقیق نبی را می‌شناسی؟».

گفت: آری. کاملاً می‌شناسمش.

فرمود: «او گفته - و کتاب شما نیز گویای آن است - که خدای متعال، از کوه فاران، بیان را آورد و آسمان‌ها از ذکر تسبیح احمد و امت او پُر شد. او سواران خود را در دریا به حرکت در می‌آورد، همچنان که در خشکی نیز. بعد از ویرانی بیت المقدس، کتاب جدیدی (مقصودش قرآن است) می‌آورد. آیا این را می‌پذیری و به آن ایمان داری؟».

رأس الجالوت گفت: البته این را حقیق نبی، گفته است و ما گفته او را انکار نمی‌کنیم.

امام رضا ﷺ فرمود: «داوود ﷺ نیز در زبور خود، که تو آن را می‌خوانی، گفته است: "خدایا! بعد از دوره فترت، آن برپا دارنده سنت را بفرست". آیا غیر از محمد ﷺ پیامبری می‌شناسی که بعد از دوره فترت، سنت را برپا داشته باشد؟».

رأس الجالوت گفت: این، گفته داوود است و ما آن را قبول داریم و انکارش نمی‌کنیم؛ لیکن مقصود از او، عیسی ﷺ است و روزگار او، همان دوره فترت است.

امام رضا ﷺ فرمود: «پس خبر نداری که عیسی ﷺ با سنت مخالفت نکرد؛

قال الرضا عليه السلام: جهلت، أن عيسى لم يخالف السنة، وقد كان موافقاً لسنة التوراة حتى رفعه الله إليه، وفي الإنجيل مكتوب: أن ابن البرّة ذاهبٌ و (الفارقليطا) جاء من بعده، وهو الذي يخفف الأصار، ويُفسّر لكم كل شيء، ويشهد لي كما شهدت له، أنا جيشكم بالأمثال وهو ياتيكُم بالتأويل، أتؤمن بهذا في الإنجيل؟

قال: نعم، لا أنكره.^١

١١. الطبقات الكبرى عن كعب: إن نعت محمد عليه السلام في التوراة: مُحَمَّدٌ عَبْدِي الْمُخْتَارُ، لَا فَظٌ وَلَا غَلِيظٌ، وَلَا صَخَابٌ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَغْفِرُ، مَوْلَدُهُ بِمَكَّةَ، وَمُهَاجِرُهُ بِالْمَدِينَةِ.^٢

١٢. الطبقات الكبرى عن أبي نملة: كانت يهود بني قريظة يدرسون ذكر رسول الله عليه السلام في كتبهم، ويُعلّمونه الولدان بِصِفَتِهِ وَأَسْمِهِ وَمُهَاجِرِهِ إِلَيْنَا، فَلَمَّا ظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ عليه السلام حَسَدُوا وَبَغَوْا وَقَالُوا: لَيْسَ بِهِ الْمُرْتَقِيَةُ كَقِيْرٍ عَدُوٍّ

١٣. الطبقات الكبرى عن محمد بن جعفر بن الزبير و محمد بن عمار بن غزيرة: قَدِمَ وَفَدُ نَجْرَانُ وَفِيهِمْ أَبُو الْحَارِثِ بْنُ عَلْقَمَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، لَهُ عِلْمٌ بِدِينِهِمْ وَرِئَاسَةٌ، وَكَانَ أَسْقَفَهُمْ وَإِمَامَهُمْ وَصَاحِبَ مَدْرَاسِهِمْ، وَلَهُ فِيهِمْ قَدْرٌ، فَعَثَرَتْ بِهِ بَغْلَتُهُ، فَقَالَ أَخُوهُ: تَعِسَ الْأَبْعَدُ! يُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام، فَقَالَ أَبُو الْحَارِثِ: بَلْ تَعِسْتَ أَنْتَ، أَتَشْتِمُ رَجُلًا مِنَ الْمُرْسَلِينَ؟! إِنَّهُ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِيسَى، وَإِنَّهُ لَفِي التَّوْرَةِ! قَالَ: فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْ دِينِهِ؟ قَالَ: شَرَّفْنَا هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَأَكْرَمُونَا وَمَوْلُونَا، وَقَدْ أَبَوَا إِلَّا خِلَافَهُ.^٤

١. التوحيد: ص ٢٢٧، عيون أخبار الرضا: ج ١ ص ١٦٤ ح ١، الاحتجاج: ج ٢ ص ٤١٤ ح ٣٠٧ كلاهما نحوه

وكلها عن الحسن بن محمد النوفلي، بحار الأنوار: ج ١٠ ص ٣٠٧ ح ١.

٢. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٦٠.

٣. المصدر السابق: ص ١٦٠.

٤. في المصدر: «خلافة» والصواب: ما أثبتناه.

٥. المصدر السابق: ص ١٦٤.

بلکه تا زمانی که خداوند او را به سوی خود بالا برد، با سنت تورات، موافق بود. در انجیل نوشته شده است: پسر آن زن پاکدامن می‌رود و پس از او فارقلیطا می‌آید و او، بارهای گران را سَبُک می‌کند و هر چیزی را برای شما روشن می‌سازد و به حقانیت من، گواهی می‌دهد، همچنان که من به آمدن او گواهی دادم. من برای شما امثال (نمودها) آوردم و او برای شما تأویل (حقیقت) می‌آورد. آیا به این که در انجیل آمده، ایمان داری؟».

رأس الجالوت گفت: آری. انکارش نمی‌کنم.

۱۱. الطبقات الکبری - به نقل از کعب -: صفات پیامبر ﷺ در تورات، چنین است: «محمد، بنده برگزیده من است؛ نه تندخوست و نه خشن و نه در کوچه و بازار، هیاهو به راه می‌اندازد. بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد؛ بلکه می‌بخشد و گذشت می‌کند. زادگاهش مکه، هجرتگاهش مدینه و فرمان‌روایی‌اش در شام است».

۱۲. الطبقات الکبری - به نقل از ابو نمله -: یهود بنی قریظه، نام پیامبر خدا را در کتاب‌های خود می‌خواندند و به کودکان خود، آموزش می‌دادند که نام و نشان او چیست و به نزد ما هجرت می‌کند؛ اما چون پیامبر خدا ظهور کرد، حسادت ورزیدند و حق‌کشی کردند و گفتند: این شخص؛ آن پیامبر نیست.

۱۳. الطبقات الکبری - به نقل از محمد بن جعفر بن زبیر و محمد بن عماره بن غزیه -: هنگامی که نمایندگان نجران به حضور پیامبر آمدند، ابو حارث بن علقمة بن ربیعہ نیز در میان آنان بود. او عالم دینی و رئیس و اسقف و پیشوا و صاحب مدارس آنان بود و در میان ایشان، قدر و منزلتی داشت. اتفاقاً استر ابو حارث، او را به زمین زد. برادرش گفت: سرنگون باد آن مردا و مقصودش پیامبر خدا بود. ابو حارث گفت: خودت سرنگون شوی! مردی را که از پیامبران است، دشنام می‌دهی؟! او کسی است که عیسی بشارت آمدنش را داده و نامش در تورات آمده است. برادرش گفت: پس، چه چیز مانع تو از پذیرفتن دین او می‌شود؟

گفت: این قوم، ما را مهتری داده‌اند و گرامی داشته‌اند و ما را بر خود، سالار ساخته‌اند و از هر چیز، جز مخالفت با او سر باز می‌زنند.

داستان مسلمان شدن یک عالم مسیحی

نویسنده کتاب آنیس الأعلام، که یکی از روحانیان مسیحی بوده است، در آغاز این کتاب، با عنوان «سرگذشت پُر آشوب»، داستان مسلمان شدن خود را چنین تعریف می‌کند:

مؤلف این کتاب و پدرانش، جد اندر جد، از قسّيسان بزرگ نصارا بوده‌اند و ولادتش در کلیسا گندی^۱ ارومیه واقع گردیده است و پیش از مسلمان شدن، در نزد قسّيسان بزرگ و علما و معلّمان نصارا تحصیل نموده که از آن جمله‌اند: رآبی یوحنا بکیر و قسّيس یوحنا جان و رآبی عاز و غیر ایشان از معلّمان فرقه پروتستان و اما از معلّمان فرقه کاتولیک: رآبی تالو و قسّيس کورکز و غیر ایشان از معلّمان و تارکان دنیا که در دوازده سالگی از تحصیل علم تورات و انجیل و سایر علوم نصرانیّت فارغ التحصیل شده، از لحاظ علمی به مرتبه قسّيسیت رسیدم و در اواخر ایّام تحصیل، بعد از دوازده سالگی، خواستم عقاید ملل و مذاهب مختلف نصارا را تحصیل نموده باشم. بعد از تجسّس بسیار و زحمات فوق العاده و مسافرت‌های بسیار، خدمت یکی از قسّيسان بزرگ (بلکه مطران والامقام) از فرقه کاتولیک رسیدم که بسیار صاحب قدر و منزلت و شأن و مرتبت بود و در مراتب علم و زهد و تقوا در میان اهل ملّت خود، اشتهار تمام داشت و فرقه کاتولیک از دور و نزدیک، از ملوک و سلاطین و

۱. نام روستایی است در آذربایجان غربی. تفصیل آن را در سر آغاز کتاب فارسی آنیس الأعلام فی نصرة الإسلام، مطالعه فرمایید.

اعیان و اشراف و رعیت، سؤالات دینی خود را از او می‌نمودند و به مصاحبت سؤالات، هدایای نفیس بسیار از نقد و جنس، برای قسّیس یادشده ارسال می‌داشتند و در تبرّک از او و قبولی هدایایشان توسط او رغبت می‌کردند و از این جهت، تشرف می‌نمودند. من، اصول و عقاید ملل و مذاهب مختلف نصرانیّت و احکام فروع ایشان را از محضر او استفاده می‌نمودم و غیر از حقیر، شاگردان بسیار دیگر نیز داشت. هر روز در مجلس درس او نزدیک به چهار صد و یا پانصد نفر حضور به هم می‌رسانیدند و از دختران کلیسا - که تارک دنیا بودند و نذر عدم تزویج نموده و در کلیسا معتکف بودند - نیز جمعیّت کثیری در مجلس درس، ازدحام می‌نمودند که اینها را به اصطلاح نصارا «ربّانتا» می‌گویند.

لیکن از میان جمیع تلامذه، با این حقیر، الفت و محبّت مخصوصی داشتند و مفاتیح مسکن و خزاین مآکل و مشرب خود را به حقیر سپرده بودند و استثنا نکرده بود، مگر مفتاح خانه کوچکی را که به منزله صندوق خانه بود و حقیر، خیال می‌نمودم که آن جا خزانه اموال قسّیس است و از این جهت، با خود می‌گفتم: قسّیس، از اهل دنیاست و پیش خود می‌گفتم: ترک الدنیا للدنیا،^۱ و اظهار زهدش به جهت تحصیل زخاریف و زینت‌های ظاهری دنیاست. پس مدّتی در ملازمت قسّیس به نحو مذکور، مشغول تحصیل عقاید مختلفه ملل و مذاهب نصارا بودیم تا این که سنّ حقیر به هفده و هجده رسید.

در این بین، روزی قسّیس را عارضه‌ای روی داد و مریض شد و از مجلس درس، تخلف نمود. به حقیر گفت: ای فرزند روحانی! تلامذه را بگوی که من، امروز، حالت تدریس ندارم.

فاز قلیطا

حقیر از نزد قسّیس، بیرون آمدم و دیدم تلامذه، مذاکره مسائل علوم می‌نمایند.

۱. به خاطر رسیدن به دنیا، چشم از دنیا پوشیده است.

بالمال، صحبت ایشان منتهی شد به معنی لفظ «فاز قلیطا» در سریانی و «پیرکلو طوس» در یونانی که یوحنا، صاحب انجیل چهارم، آمدن او را در باب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ از جناب عیسی علیه السلام نقل نموده است که آن جناب فرمودند: «بعد از من، فار قلیطا خواهد آمد».

پس گفتگوی ایشان در این باب، بزرگ شد و جدال ایشان به طول انجامید. صداها بلند و خشن شد و هر کسی در این باب، رأی علی حده داشت و بدون تحصیل فایده از این مسئله، منصرف گردیده، متفرق گشتند. پس حقیر نیز نزد قسّیس مراجعت نمودم. قسّیس گفت: ای فرزند روحانی! امروز در غیبت من، چه مباحثه و گفتگو می داشتند. حقیر، اختلاف قوم را در معنای لفظ فار قلیطا از برای او تقریر و بیان نمودم و اقوال هر یک از تلامذه را در این باب، شرح دادم. از من پرسید که: قول شما در این باب چه بود؟ حقیر گفتم: مختار فلان مفسّر و قاضی را اختیار کردم. قسّیس گفت: تقصیر نکرده ای؛ لیکن حق واقع، خلاف همه این اقوال است؛ زیرا که معنا و تفسیر این اسم شریف را در این زمان به نحو حقیقت، نمی دانند، مگر راسخان در علم، و از آنها نیز اندک!

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

پس حقیر، خود را به قدم های شیخ مدرّس انداخته و گفتم: ای پدر روحانی! تو از همه کس بهتر می دانی که این حقیر از بدایت عمر تا کنون، در تحصیل علم، کمال انقطاع و سعی را دارم و کمال تعصّب و تدبّن را در نصرانیّت دارم و بجز در اوقات صلات و وعظ، تعطیلی از تحصیل و مطالعه ندارم. پس چه می شود اگر شما احسانی نمایید و معنی این اسم شریف را بیان فرمایید؟

شیخ مدرّس، به شدّت گریست. بعد گفت: ای فرزند روحانی! والله تو اعزّ ناسی در نزد من و من، هیچ چیز را از شما مضایقه ندارم و اگر چه در تحصیل معنای این اسم شریف، فایده بزرگی است؛ ولیکن به مجرّد انتشار معنای این اسم، متابعان مسیح، من و تو را خواهند گشت، مگر این که عهد نمایی در حال حیات و ممات من، این معنا را اظهار نکنی، یعنی اسم مرا نبری؛ زیرا که موجب صدمه کَلّی است، در حال حیات از برای من، و بعد از ممات، از برای اقارب و تابعان من، و دور نیست که

اگر بدانند این معنا از من بروز کرده است، قبر مرا بشکافند و مرا آتش بزنند.

پس این حقیر، قسم یاد نمودم که والله العلیّ العظیم، به خدای قاهر، غالب، مُهْلِك، مُدْرِك، مُنْتَقِم، و به حقّ انجیل و عیسی و مریم و به حقّ تمامی انبیا و صلحا و به حقّ جمیع کتاب‌های مُنَزَله از جانب خدا و به حقّ قَدْیَسین و قَدْیَسات، من، هرگز افشای راز شما نخواهم کرد، نه در حال حیات و نه بعد از ممات. پس از اطمینان، گفتم: ای فرزند روحانی! این اسم از اسمای مبارکه پیغمبر مسلمین است؛ یعنی به معنی احمد و محمد است.^۱ پس مفتاح آن خانه کوچک سابق الذکر را به من داد و

۱. بشارت‌های بسیاری از ظهور پیامبر اسلام در کتاب‌های عهدین (تورات و انجیل) بوده است و به تصریح قرآن مجید، موسی و عیسی علیهما السلام در تورات و انجیل، از آمدن او خبر داده‌اند و حتی نام او هم تصریح شده است: «عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. به توراتی که پیش از من آمده، گواهی می‌دهم و از آمدن پیامبری که بعد از من خواهد آمد، بشارت می‌دهم و اسم او احمد است» (صف: آیه ۶) و «و آنان که از فرستاده ما پیامبر امّی پیروی می‌کنند و او را در تورات و انجیل، نوشته می‌بینند» (اعراف: آیه ۱۵۷).

ایمان آوردن یهودیان و نصرانیان بی‌شمار در زمان خود پیامبر اسلام و بعد از رحلتش، دلیل روشنی است که در صدر اسلام از این بشارت‌ها در کتاب‌های عهدین، بسیار بوده است؛ و گرنه کافی بود که یهود و نصارا به پیامبر اسلام بگویند: تو می‌گویی موسی و عیسی به آمدن من، بشارت داده‌اند، حال آن که چنین مطالبی در تورات و انجیل به چشم نمی‌خورد. در عوض، اعتراف کرده، دسته دسته اسلام آوردند، در حالی که دیگران بعدها آن را تفسیر داده‌اند و کتاب‌های آسمانی عهدین را دست خورده و تحریف یافته کرده و «سخنان را از موقعیت خود، تغییر می‌دهند» (سوره مائده: آیه ۱۶).

از این رو، انجیل و تورات کنونی، آن ارزش آسمانی خود را از دست داده‌اند و مسلمانان به چشم کتاب آسمانی به آنها نگاه نمی‌کنند و آنها را دلیل و حجت نمی‌دانند؛ اما بدان جهت که معلوم شود با وجود تغییرات و تحریفات، باز هم جامعه کلیسا نتوانسته بشارت‌های ظهور اسلام را به طور کلی از کتاب‌های عهدین حذف کند، به بیان شواهد زیر می‌پردازیم:

أَنْتَ هُمَزِيلِي عَمُو خُونُ كَثَ لِكْسِلَوُ خُونُ پُونِ اَيْنَ هَوُ پارَقْلِيطَا رُو خَارِ قُدُسْ هَوُيْثْ شَاوِزِ بَنِي يَشْمِي هَوُيْثْ
مَلِيبْ لَوُ خُونُ كُلِّ مِئْدِي وَ هَوُيْثْ مَشْخِرْ وَ خُونُ كُلِّ مِئْدِي دِمِرُونِ الْوَ خُونُ (انجیل یوحنا ۱۴: ۲۵ تا ۲۷).

It is the Word of the Father who sent me. I have told you all this while I am still here with you, but your Advocate, the Holy Spirit whom the Father will send in my name, will teach you every thing, and will call to mind all that I have told you.

ترجمه صحیح: این حرف‌ها را با شما گفته‌ام، وقتی که با شما بودم؛ لیکن فارقلیطای روح حق، نصیحت کنند. است و شما را به سوی حق می‌خواند که پدر، او را به اسم من می‌فرستد (مرا تصدیق می‌کند) و هر چیز را به شما یاد خواهد داد و هر آنچه را که گفته‌ام، به یاد شما خواهد آورد.

«متن انجیل امروزی: این سخنان را به شما گفتم، وقتی که با شما بودم؛ لیکن تسلی دهنده، یعنی روح القدس که پدر، او را به اسم من می فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.

وَأَنَا بِتِ حَالَيْنِ مِنْ بَنِي وَخِينٍ يَارْقَلِيطَا بَيْتِ يَبِلَ لَوْ خُونِ دَپَنَشِ عَمُو خُونِ هَلْ أَبَد. (انجیل یوحنا ۱۴: ۱۶)

I will ask the Father and he will give you another to be your Advocate, who will be with you for ever.

ترجمه صحیح: و من از پدر می خواهم که یارقلیطا را به سوی شما بفرستد تا همیشه با شما باشد.

متن انجیل امروزی: و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند. این یعنی داتی یارقلیطا هود انا شاد و پرون لیکسلو خون من لیکش بیی... (انجیل یوحنا ۱۵: ۲۶)

But when your Advocate has come whom I will send you from the Father.

ترجمه صحیح: هنگامی که یارقلیطا آمد که او را از سوی پدر نزد شما می فرستم.

متن انجیل امروزی: لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می فرستم، آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می گردد.

إِلَّا إِنْ بَشَرَ زَامَرْتَلُو خُونِ زَبَقْخُ لَوْ خُونِ دَايِنِ اَزَلْ اِنْ بَرَايِنِ لَا اَذَلَنْ يَارْقَلِيطَا لَا آتِي لَوْ تَخُونِ لِيْنِ دِيْنِ اَزَلْ اِشَادِرِي لَوْ تَخُونِ (انجیل یوحنا ۱۶: ۷).

I tell you the truth: it is for your good that I am Leaving you. If I do not go, your Advocate will not come, whereas if I go, I will send him to you.

ترجمه صحیح: من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است؛ چه اگر نروم، یارقلیطا نزد شما نخواهد آمد؛ و اما اگر بروم، او را نزد شما می فرستم.

متن انجیل امروزی: من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است. زیرا اگر نروم، تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد؛ اما اگر بروم، او را نزد شما می فرستم.

آیات یاد شده، بشارت از آمدن شخصی است به نام یارقلیطا که بعد از مسیح باید بیاید. نصارا هم منتظر آمدن او بودند. دلیل روشن و شاهد زنده، ادعای گروهی از مسیحیان است که می گویند یارقلیطای موعود انجیل هستند.

مدعیان یارقلیطا و منتظران آن

ویلیام مایر، مورخ مسیحی، در فصل دوم از باب سوم کتاب لب التاریخ که در سال ۱۸۴۸ به چاپ رسید، می نویسد: «بعضی گفته اند که منتس، مدعی گردید که: من، یارقلیطا هستم، یعنی روح القدس، و چون مرد پرهیزگار و شدید الریاضه ای بود، مردم پذیرفتند و رسالت او را با ایمان بسیار، قبول کردند». تعبیر «یعنی روح القدس» از تفسیرهایی است که مورخ، اضافه کرده است. منتس که مردی مرتاض بود، به سال ۱۷۷۷ م، در آسیای صغیر ادعا کرد که: من، همان یارقلیطا هستم که مسیح از آمدن آن، خبر داده است.

و نیز می گوید: «یهود و نصارا در زمان محمد، به انتظار پیغمبر موعود یارقلیطا بودند و از این زمینه مساعد، نفع عظیم برای محمد حاصل شد و گفت: من، همان یارقلیطای موعود انجیل هستم.

»

«نجاشی مسیحی، پادشاه حبشه، در جواب نامه محمد، گفت: این، همان پیغمبر موعود است که اهل کتاب در انتظارش بوده‌اند.

قیصر روم نیز در نامه‌اش به محمد نوشت: می‌دانستم که بعد از عیسی علیه السلام پیغمبری مبعوث خواهد شد؛ ولی گمان نمی‌بردم که از میان اعراب برخیزد، بلکه می‌پنداشتم که از شامات ظهور خواهد کرد».

در میان مسیحیان، مدعیان چندی پیدا شدند و ادعای نور جدید و الهام کردند، از جمله هرماس از اهل روم و بعدها در ایران از میان مسیحیان ایرانی نژاد که چند کرور مسیحی بودند، مانی نقاش، نصرانیّت اختیار کرد و به جایی رسید که او را «رئیس القتیسین» نامیدند. با بت پرستان و یهود، مباحثاتی نمود؛ ولی بعدها مذهب جدیدی همچو عقیده زردشت اختراع کرد و خود را «فارقلیط موعود» نامید. ر.ک: نزاعی مزگانی، جمال الدین مسیحی: ص ۲۵۲، چاپ انتشارات نور جهان (اقتست از چاپ ۱۹۳۰م)؛ تاریخ کلیسای میلر، لایپزیگ (آلمان): انتشارات آوگوست پرس، ۱۹۳۱م.

این بود قسمتی از شواهد این که یهود و نصارا در انتظار پیغمبر موعودی بودند؛ بلکه آن را پارقلیطا می‌نامیدند.

پارقلیطا

کلمه پارقلیطا، سریانی است که از اصل یونانی پریقلیطوس (به معنای بسیار ستوده و پسندیده) مشتق شده و عربی آن، محمد یا احمد می‌شود؛ ولی مترجمان در انجیل‌هایی که بعد از اسلام ترجمه شده‌اند کلمه پارقلیطا را مشتق از کلمه «پاراقلیطوس» دانسته‌اند که به معنای تسلی دهنده است و در انجیل‌های فارسی کنونی، به جای پارقلیطا، کلمه «تسلی دهنده» را به کار برده‌اند.

اگر از اشتقاقی کلمه پارقلیطا از اصل پریقلیطوس، صرف نظر کنیم و چشم روی هم گذاشته، معنی آن را که «پسندیده» است، ندیده بگیریم و آن را مشتق از پاراقلیطوس فرض کنیم و به «تسلی دهنده» ترجمه نماییم، باز از آمدن پیغمبری خبر می‌دهد که بشیر و نذیر است.

در کتب عهدین، هر جا کلمه «تسلی دهنده» ترجمه شده، قتیسین به «روح راستی» یا «روح القدس» تفسیر کرده‌اند. در ذیل آیه ۱۶ از باب ۱۴ بعد از کلمه تسلی دهنده آمده است: یعنی روح راستی که جهان، نمی‌تواند او را قبول کند. در آیه ۲۶ از همین باب، حضرت عیسی علیه السلام خطاب به حواریان می‌گوید: «این سخنان را به شما گفتم، وقتی که با شما بودم؛ لیکن تسلی دهنده [و فوراً تفسیر می‌کند]، یعنی روح القدس که پدر، او را به اسم من می‌فرستد...». باز در آیه ۲۶ از باب ۱۵ همین انجیل، «تسلی دهنده» به «روح راستی که از پدر صادر می‌گردد»، تفسیر شده است.

می‌بینیم که با تفسیر تسلی دهنده به روح راستی یا روح القدس، خواسته‌اند ذهن مردم را از حقیقت، دور نگه دارند. آری، قتیسین، همیشه خواسته‌اند به بشارت از آمدن احمد و محمود و یا تسلی دهنده، پرده بکشند و با این تفسیر، اذهان جامعه مسیحیت را از حق، منحرف سازند و چنین وانمود کنند که مقصود از تسلی دهنده، همین روح است که آنان، همیشه خواهان آن بودند و هستند، به طوری که در جاهای بسیاری از انجیل‌ها، شاگردان از یسوع علیه السلام می‌خواهند که آنان را به روح القدس، برکند و او هم وعده می‌دهد که در شما، روح راستی ایجاد خواهیم کرد که شما به قوه همین روح، بتوانید ارواح پلید را از خود، دور سازید.

روح القدس، کی ظاهر می‌شود؟

گفت: در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را نزد من بیاور.

حقیر، چنین کردم و کتاب‌ها را نزد ایشان آوردم. این دو کتاب به خط یونانی و سریانی، قبل از ظهور حضرت ختمی مرتبت، با قلم بر پوست نوشته شده بود و در کتابین مذکورین، لفظ «فارقلیطا» را به معنای احمد و محمد، ترجمه نموده بودند!

«با در نظر گرفتن آیات یادشده و تفسیری که قسّسین از تسلی دهنده کرده‌اند، این سؤال پیش می‌آید که: حیات خدایی‌ای که به عقیده مسیحیان، مجسم شده و به صورت روح القدس در آمده، اگر بعد از مرگ عیسی علیه السلام عطا خواهد شد (همچنان که به عقیده مسیحیان، آیه ۱۷ باب ۱۶ انجیل یوحنا به همین معنا ناظر است)، پس روحی که عیسی علیه السلام را به بیابان برد تا ابلیس، او را تجربه کند (انجیل متی: باب چهارم) که بود؟ آیا اقنوم اول، یعنی ذات پروردگار، تا آن وقت، بی روح بود؟!

با توجه به این که انجیل می‌گوید: «شاگردان عیسی علیه السلام به او گفتند تو ما را با روح القدس، پر کرده‌ای»، جای پرسش بوده که شاگردان از عیسی علیه السلام بپرسند: تو خودت روحی و ما را از روح القدس، پر کرده‌ای و ما به قوت روح القدس، به اخراج ارواح پلید، قدرت یافته‌ایم. پس این روح که ما را به آمدن آن وعده می‌دهی، چیست؟ و این که پیش از وقت، ما را به ایمان آوردن به او توصیه می‌کنی، چه معنا دارد؟! عجب است که به عیسی علیه السلام نگفتند: اگر ما از روح القدس پر نشده‌ایم و به او ایمان نیاورده‌ایم، پس چرا کلید در ملکوت گردیده‌ایم؟!

و اگر مقصود از روح القدس، فرشته‌ای است که حامل وحی و پیام آسمانی و واسطه بین خدا و پیامبر بوده و همیشه وحی انبیا را او می‌آورد و آمدن آن روح القدس، بستگی به رفتن عیسی علیه السلام دارد و با وجود مسیح علیه السلام محال است که بیاید، پس پیغمبر بودن آن بزرگوار نیز محال خواهد بود!

عذر بدتر از گناه

یایاس فندر، قسّس آلمانی، در میزان الحق (ص ۱۸۹) می‌گوید: مقصود از نزول روح القدس - که مسیح علیه السلام به حواریان وعده داده - نزول وی نیست تا گفته شود روح القدس با او ملازم بود؛ بلکه منظور، نزول خاصی است که قبل از حواریان به آن قوت و کمال بر احدی از انبیای گذشته، نازل نگشته است. بر این اساس، مقام نبوت حواریان نیز از عموم پیغمبران گذشته، برتر و کامل‌تر بوده و حتی از خود عیسی علیه السلام نیز مقام ارجمندتری دارند!

چه احتیاجی به روح القدس داریم؟

باز جای سؤال باقی است که شاگردان به حضرت عیسی علیه السلام بگویند تو که پسر خدایی، بلکه تو خود خدایی هستی که به این لباس جسمی و بشری نمودار گشته‌ای تا بندگان خویش را قرین مهر و محبت و مقرون لطف و عنایت فرمایی، پس چرا بندگان خود را بیشتر مقرون الطاف و عنایات پروردگاری نمی‌سازی و آنان را به جمیع راستی‌ها هدایت نمی‌کنی؛ بلکه این لطف و محبت را به عهده روح القدس واگذار می‌کنی، در صورتی که روح القدس را تو خود، خواهی فرستاد تا همیشه در میان ما باشد؟!

این نیست، مگر بشارت صریح از آمدن پیغمبری که دین عیسی علیه السلام را با زیادت‌ی قابل توجه و اعتنا می‌آورد؛ زیرا مسیح علیه السلام فرمود: همه چیز را به شما خواهد داد و آنچه را به شما گفته‌ام (مسیحیت حقیقی) به یاد شما خواهد آورد (انجیل یوحنا: باب ۱۴ آیه ۱۵) و شواهد بسیار دیگر.

بعد گفت: ای فرزند روحانی! بدان که علما و مفسرین و مترجمین مسیحیه، قبل از ظهور حضرت محمد ﷺ اختلافی نداشتند که به معنای احمد و محمد است. بعد از ظهور آن جناب، قسّیسین و خلفا، تمامی تفاسیر و کتب لغت و ترجمه‌ها را از برای بقای ریاست خود و تحصیل اموال و جلب منفعت دنیویّه، و عناد و حسد و سایر اغراض نفسانیّه، تحریف و خراب نمودند و معنی دیگر از برای این اسم شریف، اختراع نمودند که آن معنی، اصلاً و قطعاً مقصود صاحب انجیل نبوده و نیست. از سبک و ترتیب آیاتی که در این انجیل موجوده حالیه است، این معنا در کمال سهولت و آسانی معلوم می‌گردد که وکالت و شفاعت و تعزّی و تسلی، منظور صاحب انجیل شریف نبوده و روح نازل در یوم الدار^۱ نیز منظور نبوده؛ زیرا که جناب عیسی ﷺ آمدن فارقلیطا را مشروط و مقید می‌نماید به رفتن خود و می‌فرماید: تا من نروم، فارقلیطا نخواهد آمد؛^۲ زیرا که اجتماع دو نبی مستقل صاحب شریعت عامّه در زمان واحد، جایز نیست! به خلاف روح نازل در یوم الدار که مقصود از آن، روح القدس است که او با بودن جناب عیسی و حواریّون، از برای آن جناب و حواریّون، نازل شده بود.

مگر فراموش کرده قول صاحب انجیل اوّل^۳ را در باب سوم از انجیل خود که

۱. مقصود از آن، روز پنطیکاست. معروف است که به عقیده مسیحیان، در آن روز، روح القدس به شدّت هر چه تمام‌تر مانند وزش بادی به حواریان نازل شده و فارقلیطای موعود را هم به همان روز، تفسیر کرده‌اند (اعمال رسولان باب ۲: ۱-۱۲).

۲. انجیل یوحنا باب ۱۶: ۷.

۳. مقصود از انجیل اوّل، همان انجیل متی است که در باب سوم، داستان تعمید دادن یحیی ﷺ تمام یهودیه و فریسیان و صدوقیان را نقل می‌کند و در آخر آیه ۱۶ تعمید عیسی ﷺ را بیان می‌کند و در آیه ۱۷ می‌گوید: «اما عیسی چون تعمید یافت، قوراً از آب برآمد که در ساعت، آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید».

اما خود تعمید، یکی از آیین‌های هفتگانه مقدّس کلیسا و از جمله فرایض بزرگ مسیحیت به شمار می‌آید. و آن، دو نوع غسل است:

۱. تعمید اموات،

۲. تعمید مقدّس، که با تشریفات مخصوص از طرف کلیسا با حضور کشیش بزرگ و خواندن ادعیه خاص با آبی که به اسم «تثلیث الّوحده» مقدّس شده، درباره کسی که می‌خواهد وارد جامعه مسیحی بشود، انجام

می‌گوید: «همان که عیسی علیه السلام بعد از تعمید یافتن از یحیای تعمید دهنده، از نهر اردن بیرون آمد؛ روح القدس در صورت کبوتر بر آن جناب نازل شد» (متی: باب ۳، آیه ۱۶). و همچنین با بودن خود جناب عیسی، روح از برای دوازده شاگرد^۱ نازل شده بود، چنانچه صاحب انجیل اول در باب دهم از انجیل خود، تصریح نموده است که جناب عیسی علیه السلام در هنگامی که دوازده شاگرد را به بلاد اسرائیلیه می‌فرستاد، ایشان را بر اخراج ارواح پلیده و شفا دادن هر مرضی و رنجی قوت داد.^۲ مقصود از این قوه، قوه روحانی است، نه قوه جسمانی؛ زیرا که از قوه جسمانی، این کارها صورت نمی‌بندد و قوه روحانی، عبارت از تأیید روح القدس است و در آیه ۲۰ از باب مذکور، جناب عیسی، خطاب به دوازده شاگرد می‌فرماید: «زیرا گوینده شما نیستید؛ بلکه روح پدر شما در شما گویاست» و مقصود از روح پدر شما، همان روح القدس است، و همچنین، صاحب انجیل سیم^۳ تصریح می‌نماید در باب نهم از انجیل خود: «پس



می‌گیرد تا شخص تعمید یافته از نجاست و ناپاکی، طهارت یابد و در خاتمه مراسم، کلیسای پروتستان می‌گوید: «خداوند، گناهان تو را ببخشد»؛ ولی کلیسای کاتولیک می‌گوید: «گناهان تو را بخشیدم».

تعمید در عهد جدید، به مانند ختنه در عهد عتیق، نسبت شخص را با کلیسای مسیح علیه السلام معین می‌کند. بسیاری از مسیحیان معتقدند که تعمید اطفال مؤمنان، واجب است و کاتولیک‌ها می‌گویند: اگر طفلی قبل از تعمید بمیرد، از سعادت اخروی محروم خواهد بود (تاریخ اصلاحات کلیسا: ص ۶۰) و این عقیده با تصریح انجیل متی درباره بچه‌های تعمید نیافته، تضاد دارد: «بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من (عیسی) ایشان را منع نکنید؛ زیرا ملکوت آسمان، از مثل اینهاست» (انجیل متی: باب ۱۹، آیه ۱۴).

جمال الدین مسیحی در نزاعی مزگانی: (ص ۴۷) می‌گوید: «برای ورود به کلیسای حقیقی، غسل تعمید کافی نیست؛ بلکه غسل روح القدس لازم است».

نصرانی‌ها برای تعمید در آب رود اردن، ارزش بیشتری قائل‌اند، چون متی می‌گوید: یحیی، تعمید دهند؛ مسیح را در آن جا تعمید داد (انجیل متی: ۳: ۱۵).

علامه یحیی نوری می‌گوید: محققان عقیده دارند که مسیحیان، این سنت را از آیین هندو گرفته‌اند (اسلام و عقاید و آراء بشری: ص ۴۶۴).

۱. شاگردان دوازده گانه عیسی علیه السلام به عقیده مسیحیان عبارت‌اند از: ۱. شمعون، معروف به پطرس، ۲. اندریاس، برادر شمعون، ۳. یعقوب، پسر زیدی، ۴. یوحنا، برادر یعقوب، ۵. فیلیپس، ۶. برتولما، ۷. توما، ۸. متی، معروف به باجگیر، ۹. یعقوب پسر حلفی، ۱۰. لبتی، معروف به تدی، ۱۱. شمعون قانوی، ۱۲. یهودای اسخریوطی.

۲. انجیل متی: باب ۱۰، آیه ۱.

۳. انجیل لوقا: باب ۹، آیه ۱.

دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان، قدرت و اقتدار بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض، عطا فرمود.»

و همچنین صاحب انجیل سوم در باب دهم گوید: «در باره آن هفتاد شاگردی که جناب عیسی آنها را جفت جفت فرستاد، ایشان، مؤید به روح القدس بودند» و در آیه ۱۷ می فرماید: «آن هفتاد نفر با خرمی برگشتند و گفتند: ای خداوند! دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.»

پس نزول روح، مشروط به رفتن مسیح نبود. اگر منظور و مقصود از فاز قلیطا روح القدس بود، این کلام از جناب مسیح، غلط و فضول و لغو خواهد بود. شأن مرد حکیم نیست که به کلام لغو و فضول، تکلم نماید تا چه رسد به نبی صاحب الشأن و رفیع المنزله، مانند: جناب عیسی. پس منظور و مقصودی از لفظ فار قلیطا نیست، مگر احمد و محمد، و معنی این لفظ نیز همین است و پس.

حقیر گفتم: شما در باب دین نصارا چه می گوید؟

گفت: ای فرزند روحانی! دین نصارا منسوخ است، به سبب ظهور شرع شریف حضرت محمد ﷺ. و این لفظ را سه مرتبه تکرار نمود. من گفتم: در این زمان، طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله کدام است؟

گفت: طریقه نجات و صراط مستقیم مؤدی الی الله، منحصر است در متابعت محمد ﷺ!

گفتم: آیا متابعین آن جناب، از اهل نجات اند؟

گفت: آری والله، آری والله، آری والله!

چرا اسلام را نمی پذیرید؟!

پس گفتم: مانع شما از دخول در دین اسلام و متابعت سید الانام، چه چیز است؟ و حال آن که شما فضیلت دین اسلام را می دانید و متابعت حضرت ختمی مرتبت را طریقه النجاة والصراط المستقیم المؤدی الی الله می خوانید.

گفت: ای فرزند روحانی من! بر حقیقت دین اسلام و فضیلت آن، برخوردار نگردیدم، مگر بعد از کِبَر سن و اواخر عمر و البته در باطن، من مسلمانم؛ ولیکن به حسب ظاهر، نمی توانم این ریاست و بزرگی را ترک نمایم. عزّت و اقتدار مرا در میان نصارا می بینی. اگر فی الجمله، میلی از من به دین اسلام بفهمند، مرا خواهند گشت و بر فرض این که از دست ایشان، فراراً نجات یافتم، سلاطین مسیحیت، مرا از سلاطین اسلام خواهند خواست. به عنوان این که خزاین کلیسا در دست من بوده است و خیانتی در آنها کرده ام و یا چیزی از آنها بُرده ام و خورده ام و بخشیده ام. مشکل می دانم که سلاطین و بزرگان اسلام، از من نگهداری کنند و بعد از همه اینها فرضاً رفتم میان اهل اسلام و گفتم: من مسلمانم، خواهند گفت: خوشا به حالت! جان خود را از آتش جهنم نجات داده ای. بر ما منت مگذار؛ زیرا که به دخول در دین حق و مذهب هُدا، خود را از عذاب خدا خلاص نموده ای! ای فرزند روحانی! «خوشا به حالت» از برای من، نان و آب نخواهد بود.

پس این پیرمرد در میان مسلمانان که عالم به لغت ایشان نیز نیست، در کمال فقر و پریشانی و مسکنت و فلاکت و بدگذرانی، عیش خواهد نمود. حق مرا نخواهند شناخت و حرمت مرا نگاه نخواهند داشت و از گرسنگی در میان ایشان، خواهم مُرد و در خرابه ها و ویرانه ها رخت از دنیا خواهم بُردا خیلی کسانی را به چشم خود دیده ام که رفته اند و داخل دین اسلام گردیده اند و اهل اسلام از ایشان، نگاهداری نکرده، مرتد گشته و از دین اسلام، دو باره به دین خود، مراجعت کرده اند و خَیَر الدنیا والآخرة شده اند! من هم از همین می ترسم که طاقت شداید و مصائب دنیا را نداشته باشم. آن وقت، نه دنیا دارم و نه آخرت! و من بحمدالله در باطن از متابعان محمد ﷺ هستم.

پس، شیخ مدرّس، گریه کردند و حقیر هم گریستم. بعد از گریه بسیار گفتم: ای پدر روحانی! آیا مرا امر می کنی که داخل دین اسلام بشوم؟
گفت: اگر آخرت و نجات می خواهی، البته باید دین حق را قبول نمایی و چون

جوانی، دور نیست که خدا اسباب دنیویّه را هم از برای تو فراهم آورد و از گرسنگی نمیری و من، همیشه تو را دعا می‌کنم در روز قیامت، شاهد من باشی که من، در باطن، مسلمان و از تابعان خیر الانام و اغلب قسّیسین، در باطن، حالت مرا دارند، مانند من بدبخت، نمی‌توانند ظاهراً دست از ریاست دنیویّه بردارند؛ و الا هیچ شک و شبهه نیست در این که امروز در روی زمین، دین اسلام، دین خداست.

چون این حقیر دو کتاب سابق الذّکر را دیدم و این تقریرات را از شیخ مدرّس شنیدم، نور هدایت و محبّت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به طوری بر من غالب و قاهر گردید که دنیا و مافیها در نظر من، مانند جیفه مُردار گردید. محبّت ریاست پنج روزه دنیا و اقارب و وطن، پاپیچم نشد، از همه قطع نظر نموده، همان ساعت، شیخ مدرّس را وداع کردم. شیخ مدرّس، به التماس، مبلغی به عنوان هدیه به من بخشیدند که مخارج سفر من باشد. مبلغ مزبور را از شیخ، قبول کرده، عازم سفر آخرت گردیدم.



پذیرش اسلام

چیزی همراه نیاوردم، مگر دو جلد کتاب، هر چه داشتم از کتاب‌خانه و غیره، همه را ترک نموده، بعد از زحمات بسیار، نیمه شبی وارد بلده ارومیه^۱ شدم در همان شب، رفتم درب خانه حسن آقای مجتهد مرحوم مغفور. بعد از این که مستحضر شدند که مسلمان آمده‌ام، از ملاقات حقیر، خیلی مسرور و خوش حال گردیدند و از حضور ایشان، خواهش نمودم که کلمه طیبّه و ضروریات دین اسلام را به من القا و تعلیم نمایند و همه را به حقیر، القا و تعلیم نمودند و به خطّ سریانی نوشتن که فراموشم نشود و هم مستدعی شدم که اسلام مرا به کسی اظهار نمایند که مبادا اقارب و مسیحیین بشنوند و مرا اذیت کنند و یا این که وسواس نمایند. بعد، شبانه به حمام رفته، غسل توبه از شرک و کفر نمودم. بعد از بیرون آمدن از حمام، مجدداً کلمه اسلام را بر زبان جاری نموده، ظاهراً و باطناً، داخل دین حق گردیدم.^۲

۱. شهری در شمال غربی ایران، در مرکز استان آذربایجان غربی.

۲. انیس الاعلام؛ ج ۱ ص ۶-۲۰.

شهادة من عند علم الكتاب

الكتاب

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^١.

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ، مِنَ الْأَخْزَابِ، فَاَلِنَا لَهُ مَوْعِدَهُ، فَلَآتَكَ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ»^٢.

الحديث

١٢. رسول الله ﷺ: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» أنا، «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» علي^٣.
١٥. الإمام علي^٤ - في قوله تعالى: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» - :
رَسُولُ اللَّهِ الَّذِي كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ، وَأَنَا الشَّاهِدُ لَهُ وَمِنْهُ^٥.
١٦. الإمام الرضا عن آبائه عن الإمام علي^٦: «أَنَّهُ كَانَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ يَخْطُبُ عَلَى الْعِنْبَرِ، فَقَالَ: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأ النَّسَمَةَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ جَرَتْ عَلَيْهِ الْمَوَاسِي إِلَّا وَقَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، أَعْرِفُهَا كَمَا أَعْرِفُهَا. فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا آيَتُكَ الَّتِي نَزَلَتْ فِيكَ؟ فَقَالَ: إِذَا سَأَلْتَ فَافْهَمِ، وَلَا عَلَيْكَ إِلَّا تَسْأَلَ عَنْهَا غَيْرِي، أَقْرَأَتْ سُورَةَ هُودٍ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

١. الرعد: ٢٣.

٢. هود: ١٧.

٣. الدر المنثور: ج ٤ ص ٤١٠، كنز العمال: ج ٢ ص ٢٣٩ ح ٤٢٢٠ كلاهما نقلًا عن ابن مردويه عن الإمام علي^٧: بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٢٩٢ ح ١٧.

٤. الأمالي للمفيد: ص ١٤٥ ح ٥ عن عبيد بن عبد الله، بحار الأنوار: ج ٢٥ ص ٣٩٠ ح ١٩، كنز العمال: ج ٢ ص ٢٣٩ ح ٤٢٢١ نقلًا عن ابن أبي حاتم وابن مردويه وأبي نعيم في المعرفة.

۳ / ۱

کوهی دادی دارنده علم کتاب

قرآن

«و کسانی که کافر شدند، می‌گویند: «تو فرستاده نیستی». بگو: «کافی است که خدا و آن کسی که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشند».

«آیا کسی که از جانب پروردگارش، بر حجتی روشن است و شاهی از [خویشان] او، پیرو آن است و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است، دروغ می‌بافد؟ آنان [که در جستجوی حقیقت‌اند] به آن می‌گروند، و هر کس از گروه‌های [مخالف] به آن کفر ورزد، آتش وعده گاه اوست، پس در آن تردید مکن که آن حق است [و] از جانب پروردگارت [آمده است]، ولی بیشتر مردم باور نمی‌کنند».



مرکز تحقیق و پژوهش علوم اسلامی

حدیث

۱۴. پیامبر خدا ﷺ: «آیا کسی از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است؟ من هستم». «و شاهی از [خویشان] او، پیرو آن است؟ علی است».

۱۵. امام علی علیه السلام - درباره آیه «آیا کسی که از جانب پروردگارش، بر حجتی روشن است و شاهی از [خویشان] او، پیرو اوست؟» - پیامبر خدا همان کسی است که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است، و من همان شاهد او هستم و از [خویشان] او.

۱۶. امام رضا علیه السلام - به نقل از پدرانش علیهم السلام - : امیر مؤمنان در روز جمعه‌ای که بر منبر خطبه می‌خواند، فرمود: «سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، هیچ مرد قریشی نبود که به سنّ بلوغ رسیده باشد، مگر این که آیه‌ای از کتاب خداوند ﷻ درباره او نازل شد و من آن مرد و آن آیه را می‌شناسم».

مردی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آیه‌ای که درباره تو نازل شده،

کدام است؟

قَالَ: فَسَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: «أَقْمَنَ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟»
قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَالَّذِي عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَالَّذِي يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ
وَهُوَ الشَّاهِدُ وَهُوَ مِنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَنَا الشَّاهِدُ وَأَنَا مِنْهُ ﷺ.^١

١٧. الاحتجاج: سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: فَقَالَ لَهُ - وَأَنَا أَسْمَعُ - : أَخْبِرْنِي
بِأَفْضَلِ مَنْقَبَةٍ لَكَ. قَالَ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ. قَالَ: وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ؟ قَالَ: «أَقْمَنَ
كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»، أَنَا الشَّاهِدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.^٢

١٨. بصائر الدرجات عن الأصبع بن نباتة: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ: لَوْ كُتِبَتْ لِي وَسَادَةٌ^٣
فَقَعَدْتُ عَلَيْهَا لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ، وَأَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ، وَأَهْلِ
الزَّبُورِ بِزَبُورِهِمْ، وَأَهْلِ الْفُرْقَانِ بِفُرْقَانِهِمْ، بِقَضَاءٍ يَصْعَدُ إِلَى اللَّهِ يَزْهَرُ^٤.

وَاللَّهُ، مَا نَزَلَتْ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيمَنْ أَنْزَلَتْ،
وَلَا مِثْنَ مَرَّةٍ عَلَى رَأْسِهِ الْمَوَاسِي مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا وَقَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ تَسُوقُهُ
إِلَى الْجَنَّةِ أَوْ إِلَى النَّارِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا الْآيَةُ الَّتِي نَزَلَتْ فِيكَ؟

قَالَ لَهُ: أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ يَقُولُ: «أَقْمَنَ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؟»

قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ، وَأَنَا شَاهِدٌ لَهُ فِيهِ وَأَتْلُوهُ مَعَهُ.^٥

١. الأُمالي للطوسي: ص ٣٧١ ح ٨٠٠، بحار الأنوار: ج ٣٥ ص ٣٨٦ ح ٢.

٢. الاحتجاج: ج ١ ص ٣٦٨ ح ٦٥، كتاب سليم بن قيس: ج ١ ص ٩٠٣ ح ٦٠-٦١ كلاهما عن سليم بن قيس، بحار
الأنوار: ج ٣٥ ص ٣٨٧ ح ٤.

٣. كَسَرَ الْوَسَادَ: ثَنَاهُ وَاتَّكَأَ عَلَيْهِ. وَالْوَسَادُ: الْمِخْدَةُ، الْمَتَكَا، وَكُلُّ مَا يَوْضَعُ تَحْتَ الرَّأْسِ وَإِنْ كَانَ مِنْ تَرَابٍ أَوْ
حِجَارَةٍ (المعجم الوسيط: ج ٢ ص ٧٨٧ و ص ١٠٣١ «وسد»).

٤. زَهَرَ: تَلَأَلَا (القاموس المحيط: ج ٢ ص ٤٣ «زهر»). وَهُوَ كُنَايَةٌ عَنْ إِحْكَامِهِ بِحَيْثُ لَا يَعْتَرِيهِ الزَّلْزَلُ وَالْخَطَأُ.

٥. بصائر الدرجات: ص ١٣٢ ح ٢، بحار الأنوار: ج ٣٥ ص ٣٨٧ ح ٥.

امیر مؤمنان فرمود: «حال که پرسیدی، گوش کن و لازم نیست که در این باره، از شخص دیگری هم بپرسی. آیا سوره هود را خوانده‌ای؟»

عرض کرد: آری، ای امیر مؤمنان!

فرمود: «پس شنیده‌ای که خداوند ﷻ می‌فرماید: «آیا کسی از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهی از [خویشان] او پیرو آن است؟»»

عرض کرد: آری.

فرمود: «آن کسی که از جانب پروردگارش بینه‌ای دارد، محمد ﷺ پیامبر خداست و آن شاهد خودی‌ای که به دنبال او می‌رود، علی بن ابی طالب است. من آن شاهد م و من از او هستم».

۱۷. الإحتجاج: مردی به امیر مؤمنان گفت: از بهترین فضیلت خود، برای من بگو.

فرمود: «همان چیزی که خداوند در کتابش نازل فرموده است».

مرد پرسید: چه چیز درباره تو نازل شده است؟

فرمود: «آیه «آیا کسی از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهی از [خویشان] او پیرو آن است؟» من هستم آن شاهی که از [خانندان] پیامبر خدا است».

۱۸. بصائر الدرجات - به نقل از اصبح بن نباته: «امیر مؤمنان فرمود: «اگر کسی قضاوت

برایم نهاده شود و من بر آن بنشینم، هر آینه میان پیروان تورات، بر اساس تورات داوری خواهم کرد و میان پیروان انجیل، مطابق انجیل آنها و میان پیروان زبور، بر پایه زبورشان و میان پیروان فرقان، مطابق فرقانشان داوری خواهم کرد؛ داوری‌ای که به درگاه خداوند بالا رود و بدرخشد. به خدا قسم، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا در شب یا روز نازل نشد، مگر این که می‌دانم درباره چه کسی نازل شده است و هیچ فرد قریشی نبود که به سن بلوغ رسیده باشد، مگر این که آیه‌ای از کتاب خدا درباره او نازل شده که او را به سوی بهشت یا دوزخ سوق می‌دهد».

مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! چه آیه‌ای درباره تو نازل شده است؟

حضرت به او فرمود: مگر نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: «آیا کسی از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهی از [خویشان] او، پیرو آن است؟» آن که از جانب پروردگارش بینه دارد، رسول خداست، و من شاهد او در این باره هستم و به دنبال او حرکت می‌کنم».

١٩. كشف اليقين عن عباد بن عبد الله الأسدي: سَمِعْتُ عَلِيًّا عليه السلام يَقُولُ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا قَدْ نَزَلَتْ فِيهِ آيَةٌ أَوْ آيَتَانِ. فَقَالَ رَجُلٌ مِمَّنْ تَحْتَهُ: فَمَا نَزَلَ فِيكَ أَنْتَ؟ فَغَضِبَ ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّكَ لَوْ لَمْ تَسْأَلْنِي عَلَى رُؤُوسِ الْقَوْمِ مَا حَدَّثْتُكَ. وَيَحَكَ! هَلْ تَقْرَأُ سُورَةَ هُودٍ؟ ثُمَّ قَرَأَ عَلِيٌّ عليه السلام «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَى بَيْتَةٍ، وَأَنَا الشَّاهِدُ مِنْهُ.^١
٢٠. الإمام الباقر عليه السلام: الَّذِي عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَالَّذِي تَلَاهُ مِنْ بَعْدِهِ الشَّاهِدُ مِنْهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، ثُمَّ أَوْصِيَاوُهُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ.^٢
٢١. بحار الأنوار عن عبد الله بن عطاء: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَرَأَيْتُ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ جَالِسًا فِي نَاحِيَةٍ، فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: زَعَمُوا أَنَّ أَبَا هَذَا الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ. فَقَالَ: لَا، إِنَّمَا ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. نَزَلَ فِيهِ: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»؛ فَالْنَّبِيُّ صلى الله عليه وآله عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ شَاهِدٌ مِنْهُ.^٣

٢ / ١

مَعْرِفَةُ عُلَمَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِمَّا زَعَمُوا أَنَّ عُلَمَاءَ أَهْلِ الْكِتَابِ

الكتاب

«وَأَنَّهُ رَافِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ» أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنِ يَغْلِبَهُ غُلَامًا وَمَنْ بَنَى إِسْرَءِيلَ.

١. كشف اليقين: ص ٣٦٣ ح ٤٣٠، كشف الغمّة: ج ١ ص ٣١٥، بحار الأنوار: ج ٣٥ ص ٣٩٢ ح ١٥. قال العلامة المجلسي عليه السلام في ذيل الحديث: قال ابن البطريق في المستدرک: رَوَى الْحَافِظُ أَبُو نَعِيمٍ بِإِسْنَادِهِ إِلَى عِيَادٍ مِثْلَهُ، وَرَوَى أَبُو مَرْيَمَ مِثْلَهُ، وَالصَّبَّاحُ بْنُ يَحْيَى وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الْقَدُوسِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ الْمُنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو مِثْلَهُ. وَقَالَ أَيْضًا فِي ذِيلِ الْحَدِيثِ بِعَنْوَانِ «بَيَانٍ»: رَوَى الْعَلَامَةُ مِثْلُ ذَلِكَ مِنْ طَرِيقِ الْجُمْهُورِ، وَقَالَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُوسٍ فِي كِتَابِ سَعْدِ السَّعُودِ: وَقَدْ رَوَى أَنَّ الْمَقْصُودَ بِقَوْلِهِ جَلَّ جَلَالُهُ: «شَاهِدٌ مِنْهُ» هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ بْنِ مَرْوَانَ فِي كِتَابِهِ، مِنْ سَنَةِ وَسْتَيْنَ طَرِيقًا بِإِسْنَادِهَا (بحار الأنوار: ج ٣٥ ص ٣٩٣).
٢. تفسير العياشي: ج ٢ ص ١٤٢ ح ١٢ عن يزيد بن معاوية العجلي، بحار الأنوار: ج ٣٥ ص ٣٨٨ ح ٦.
٣. بحار الأنوار: ج ٣٥ ص ٣٩١ ح ١٣ نقلًا عن تفسير فرائد.
٤. الشعراء: ١٩٦ و ١٩٧.

۱۹. کشف الیقین - به نقل از عبّاد بن عبد الله اسدی :- شنیدم که امیر مؤمنان بر منبر می فرمود: «هیچ مردی از قریش نیست، مگر این که یک یا دو آیه درباره او نازل شده است».

مردی (ابن کوّاء) که پایین پای منبر نشسته بود، گفت: درباره خود تو، چه نازل شده است؟

امام باقر علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «بدان که اگر در حضور مردم از من نمی پرسیدی، جوابت را نمی دادم. وای بر تو! آیا سوره هود را می خوانی [که می فرماید: ﴿آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهی از [خویشان] او، پیرو آن است...﴾؟ پیامبر خدا "دارای بینه" است و من "شاهد خودی" او هستم.^۱

۲۰. امام باقر علیه السلام: آن کسی که از جانب پروردگارش بینه دارد، پیامبر خداست و آن کسی که پیرو او و شاهی از [خاندان] ایشان است، امیر مؤمنان است و سپس یکایک اوصیای او.

۲۱. بحار الأنوار - به نقل از عبد الله بن عطاء :- من با امام باقر علیه السلام در مسجد النبی نشسته بودم که دیدم پسر عبد الله بن سلام، در گوشه ای نشسته است. به امام باقر علیه السلام عرض کردم: می گویند که پدر این مرد، همان کسی است که علم کتاب نزد اوست.

امام فرمود: «نه؛ بلکه آن کس، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است که این آیه درباره او نازل شده است: ﴿آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهی از [خویشان] او، پیرو آن است...﴾. پیامبر ﷺ از جانب پروردگارش بینه ای داشت و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب، شاهی از جانب او بود».

۴ / ۱

اطلاع علمای بنی اسرائیل و ایمان آوردن شماری از دانیان اهل کتاب

قرآن

﴿و [وصف] آن در کتاب های پیشینیان آمده است. آیا برای آنان، این خود دلیلی روشن نیست که علمای بنی اسرائیل، از آن اطلاع دارند؟﴾.

۱. مجلسی ؑ در ذیل این حدیث، می گوید: این بطریق در المستدرک گفته است: حافظ ابونعیم، به سند خود از عبّاد و نیز ابو مریم و همچنین صباح بن یحیی و عبد الله بن عبد القدّوس از اعمش و او از منهال بن عمر، نظیر این روایت را نقل کرده اند.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^١.

﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ﴾^٢.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ، وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ عَلَى مِثْلِهِ، فَلَأَمِّنَ وَأَسْتَكْبِرْتُمْ إِنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^٣.

الحديث

٢٢. تفسیر القمّي: وَأَمَّا قَوْلُهُ: ﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ الآية، فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ: هَلْ تَعْرِفُونَ مُحَمَّدًا فِي كِتَابِكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَاللَّهِ نَعْرِفُهُ بِالنَّبِيِّ الَّذِي نَعَتَ اللَّهُ لَنَا إِذَا رَأَيْنَاهُ فِيكُمْ، كَمَا يَعْرِفُ أَحَدُنَا ابْنَهُ إِذَا رَأَاهُ مَعَ الْغُلَامِ، وَالَّذِي يَحْلِفُ بِهِ ابْنُ سَلَامٍ لَّأَنَّا بِمُحَمَّدٍ هَذَا أَشَدُّ مَعْرِفَةً مِنِّي بِابْنِي^٥.

٢٣. الطبقات الكبرى عن ابن عباس: بَعَثَتْ قُرَيْشُ النَّضَرَ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ عِلْقَمَةَ وَعَقِبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَغَيْرَهُمَا إِلَى يَهُودِ يَثْرِبَ وَقَالُوا لَهُمْ: سَلُوهُمْ عَنْ مُحَمَّدٍ. فَقَدِمُوا الْمَدِينَةَ فَقَالُوا: أَتَيْنَاكُمْ لِأَمْرٍ حَدَّثَ فِينَا؛ مِنَّا غُلَامٌ يَتِيمٌ حَقِيرٌ يَقُولُ قَوْلًا عَظِيمًا، يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ الرَّحْمَنِ، وَلَا نَعْرِفُ الرَّحْمَنَ إِلَّا رَحْمَانَ الْيَمَامَةِ!

١. البقرة: ٨٩.

٢. المائدة: ٨٣ و ٨٤.

٣. الأحقاف: ١٠.

٤. البقرة: ١٤٦، الأنعام: ٢٠.

٥. تفسیر القمّي: ج ١ ص ١٩٥، بحار الأنوار: ج ١٥ ص ١٨٠ ح ٢.

«و هنگامی که از جانب خداوند کتابی مؤید آنچه نزد آنان است، برایشان آمد، و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند، پیروزی می‌جستند؛ ولی همین که آنچه [که اوصافش را] می‌شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد».

«و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود. می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس ما را در زمره گواهان بنویس، و برای ما، چه [عذری] است که به خدا و آنچه از حق به ما رسیده، ایمان نیاوریم و حال آن که چشم داریم که پروردگارمان ما را با گروه شایستگان [به بهشت] درآورد؟».

«بگو: «به من خبر دهید، اگر این [قرآن] از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابهت آن [با تورات]، گواهی داده و ایمان آورده باشد و شما تکبر نموده باشید [آیا باز هم شما ستمکار نیستید؟]. البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند».

حدیث

۲۲. تفسیر القمی - درباره آیه «کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] دادیم، او (محمد) را می‌شناسند، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند...» -: عمر بن خطاب به عبدالله بن سلام گفت: آیا شما در کتاب خود، محمد را می‌شناسید؟

گفت: آری، به خدا قسم، هرگاه در میان شما باشد، او را از طریق صفاتی که خداوند از او برایمان بیان داشته است، می‌شناسیم؛ همان گونه که هر یک از ما هرگاه فرزند خود را در میان دیگر کودکان ببیند، می‌شناسد. سوگند به آن که ابن سلام به او سوگند می‌خورد، من این محمد را بهتر از فرزندم می‌شناسم.

۲۳. الطبقات الکبری - به نقل از ابن عباس -: قریش، نضر بن حارث بن علقمه و عقبه بن ابی معیط و چند نفر دیگر را نزد یهودیان یثرب فرستادند و به آنها گفتند: از آنها درباره محمد سؤال کنید.

آن عده به مدینه وارد شدند و گفتند: ما به خاطر موضوعی که در میان ما رخ داده است، نزد شما آمده‌ایم. جوانی یتیم و حقیر، سخن بزرگی می‌گوید و به خیال خودش، فرستاده رحمان است، در حالی که ما رحمانی جز رحمان یمامه نمی‌شناسیم.

قالوا: صِفُوا لَنَا صِفَتَهُ، فَوَصَفُوا لَهُمْ، قالوا: فَمَنْ تَبِعَهُ مِنْكُمْ؟ قالوا: سَفَلْنَا، فَضَحِكَ حَبْرٌ مِنْهُمْ، وَقَالَ: هَذَا النَّبِيُّ الَّذِي نَجِدُ نَعْتَهُ وَنَجِدُ قَوْمَهُ أَشَدَّ النَّاسِ لَهُ عَدَاوَةً.^١

٥/١

شهادة العالم

الكتاب

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».^٢

«وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ، فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».^٣

«وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخْطُهُ بِيَمِينِكَ إِذَا أُرْتَابَ الْمُحْطِلُونَ».^٤

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِمَّنْ آمَرْنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».^٥

الحديث

٢٢. رسول الله ﷺ: الْعِلْمُ حَيَاةُ الْإِسْلَامِ وَعِمَادُ الْإِيمَانِ.^٦

١. العليقات الكبرى: ج ١ ص ١٦٥، الدر المنثور: ج ٣ ص ٥٧٩.

٢. سبأ: ٦.

٣. الحج: ٥٢.

٤. العنكبوت: ٤٨.

٥. الشورى: ٥٢.

٦. كنز العمال: ج ١٠ ص ١٨١ ح ٢٨٩٢٢ نقلًا عن أبي الشيخ عن ابن عباس.

یهودیان گفتند: اوصاف او را برای ما بگویید.

فرستادگان قریش، اوصاف پیامبر را برای آنان بیان کردند. یهودیان گفتند: از میان شما چه کسانی پیرو او شده‌اند؟
جواب دادند: فرومایگان ما.

یکی از عالمان یهود، خندید و گفت: این همان پیامبری است که صفاتش را می‌دانیم و می‌دانیم که قومش دشمن‌ترین مردم با او هستند.

۵/۱

کواهی دادن دانش و دانشمند



قوان

«و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده، راهبری می‌کنند.»

«و تا آنان که دانش یافته‌اند، بدانند که این [قرآن]، حق است [و] از جانب پروردگار نوست و بدان ایمان آورند و دل‌هایشان برای او خاضع گردد. و به راستی خداوند، کسانی را که ایمان آورده‌اند، به سوی راهی راست راهبر است.»

«و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست [راست] خود، [کتابی] نمی‌نوشتی، و گر نه، باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند.»

«و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم، تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است]، ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم، به وسیله آن، راه می‌نماییم، و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی.»

حدیث

۲۳. پیامبر خدا ﷺ: دانش، جان اسلام و پشتوانه ایمان است.

٢٥. الإمام علي عليه السلام: الإيمان والعلم أخوان توأمان، وزفيران لا يفترقان.^١

٢٦. الإمام الرضا عليه السلام - من محاوراته مع أهل الأديان، في إثبات نبوة محمد عليه السلام -: ومن آياته أنه كان يتيماً فقيراً راعياً أجيراً، لم يتعلم كتاباً ولم يختلِف إلى معلم، ثم جاء بالقرآن الذي فيه قصص الأنبياء عليهم السلام وأخبارهم حرفاً حرفاً، وأخبار من مضى ومن بقي إلى يوم القيامة.^٢



١. غرر الحكم: ج ١، ص ١٧٨٥، عيون الحكم والمواعظ: ص ٢٢ ح ١٥٤ وفيه «العمل» بدل «العلم».
٢. عيون أخبار الرضا: ج ١ ص ١٦٧ ح ١، التوحيد: ص ٢٢٩ ح ١، الاحتجاج: ج ٢ ص ٤١٨ ح ٣٠٧ كلها عن الحسن بن محمد النوفلي، بحار الأنوار: ج ١٠ ص ٣٠٩ ح ١.

۲۵. امام علی علیه السلام: ایمان و دانش، دو برادر همزادند و دو رفیق جدا ناشدنی هستند.
۲۶. امام رضا علیه السلام: در گفتگوهایش با پیروان دیگر ادیان، درباره اثبات پیامبری محمد صلی الله علیه و آله:- یکی از نشانه‌های پیامبری او، آن است که وی یتیمی تنگ‌دست و چوپانی مزدبگیر بود؛ هیچ کتابی را نیاموخته بود و با هیچ آموزگاری رفت و آمد نداشت. آن گاه، قرآن را آورد که داستان‌های پیامبران و گزارش‌های مربوط به آنان، کلمه به کلمه در آن هست و نیز گزارش درگذشتگان و آیندگان تا روز قیامت.



مرکز تحقیقات و ترویج علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

پژوهشی درباره کواهی دادن دانش بر پیامبری محمد

آیات و روایات بیان شده، بر این مطلب دلالت دارند که نبوت پیامبر اسلام، یک پدیده علمی است که با معیارهای عقلی همخوانی دارد و رابطه میان علم و ایمان، اساساً پیوندی ناگسستنی است. درباره مفهوم همبستگی میان علم و ایمان، لازم است به نکات زیر توجه شود:

۱. علم از دیدگاه کتاب و سنت، به معنای بصیرت و بینش علمی است.

۲. بصیرت علمی، عبارت از احساس و نور و بینشی است که کلیه دانش‌ها و دریافت‌های انسانی را رهبری می‌کند؛ یعنی علم و معرفت را در راه تکامل فرد و جامعه انسانی قرار می‌دهد. به دیگر سخن، بصیرت علمی، همان جوهره و روح دانش است.

۳. اسلام برای تمام شاخه‌های معرفت، احترام و ارزش قائل است، به شرط آن که با بصیرت علمی توأم باشند و هدف رشد و تکامل انسانیت را دنبال کنند.

۴. دانش تهی از بصیرت علمی، به انحطاط و سقوط انسان می‌انجامد؛ خواه علم توحید و خداشناسی باشد و خواه سایر علوم. حتی می‌توان گفت که علم بدون بصیرت علمی، علم نیست؛ چرا که مزیت و شناسه علم را که همان رشد و تکامل انسان باشد، از دست می‌دهد.

۵. علم، به طور کلی، وقتی با بصیرت علمی همراه باشد، همان علم توحید و خداشناسی است. از همین رو، قرآن کریم معتقد است که علم، عموماً ترس و خشیت از خدا را در پی دارد:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾^۱

در حقیقت، بندگان دانشمند خدا از او می ترسند.

از این آیه، دو مفهوم به دست می آید:

الف) مقصود از علم، بصیرت علمی است به همان معنایی که توضیح دادیم؛ زیرا هر علمی - حتی علم توحید - اگر روح و جوهره علم را در خود نداشته باشد، باعث خشیت نمی شود.

ب) رابطه میان علم و ایمان، رابطه ای ناگسستنی است؛ به این معنا که امکان ندارد انسان جهان را چنان که هست، ببیند، اما دست قدرت خدا و صنع او را نبیند. از همین جاست که قرآن کریم دارندگان علم را در ردیف فرشتگان، به عنوان گواه بر یگانگی آفریننده عالم، قرار می دهد و می فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ﴾^۲

خداوند، فرشتگان و دانشمندان گواهی می دهند که معبودی جز او نیست.

۶. علم، به مفهوم پیش گفته، فقط با ایمان به توحید و یگانگی خدا توأم نیست؛ بلکه با ایمان به نبوت نیز همراه است؛ زیرا همان گونه که محال است انسان جهان را ببیند و کارش به ایمان به خدا نینجامد، همچنین امکان ندارد که انسان این جهان و سازنده آن را ببیند و جایگاه او را در هستی بشناسد و با این حال، به رسالت خداوندی، که [بشر را] به حکمت آفرینش رهبری می کند، ایمان نیاورد:

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾^۳

و آن گاه که [یهودیان] گفتند: «خدا چیزی بر بشر نازل نکرده»، بزرگی خدا را چنان که باید، نشناختند.

گفتنی است که در بحث نبوت عامه، اثبات شده که نفی نبوت، مساوی با نفی توحید است.

۱. فاطر: آیه ۲۸.

۲. آل عمران: آیه ۱۸.

۳. انعام: آیه ۹۱.

۷. علم، به مفهوم پیش گفته، تنها با ایمان به توحید و نبوت عامه توأم نیست؛ بلکه با ایمان به نبوت خاصه نیز همراه است؛ یعنی وقتی انسان به بصیرت علمی دست یابد و در پرتو نور معرفت و از طریق ملاحظه آثار وجود، خدا را مشاهده کند، بر اساس همان بصیرت علمی و در پرتو همان معرفت و از طریق ملاحظه آثار نبوت، به راحتی می تواند فرستادگان حقیقی خدا را بشناسد. منتها، این رؤیت و بینش، گاهی به مرتبه ای از قوت می رسد که انسان، با بینش قلبی خود، نور نبوت را در شخص رسول مشاهده می کند، چنان که امام علی علیه السلام در پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرد؛ آن جا که می فرماید:

أَرَى نَوْرَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ^۱.

من نور وحی و رسالت را می بینم و شمیم نبوت را می بویم.

چنین معرفتی را معرفت قلبی و کشف و شهود باطنی می گویند.

گاهی هم، رؤیت و بینش به این مرتبه ترقی نمی کند؛ بلکه انسان با بینش عقلی، آثار و نشانه های نبوت را در شخص فرستاده الهی ملاحظه می کند. چنین معرفتی را معرفت و شناخت عقلی می نامند. این هر دو نوع معرفت، از دیدگاه قرآنی، شناخت علمی هستند و به بصیرت علمی نسبت داده می شوند.

معرفت قلبی نبی، از دیدگاه غزالی

غزالی معتقد است که بهترین و قطعی ترین راه شناخت پیامبران، شناخت قلبی و کشف و شهود باطنی است.^۲ واقعیت هم همین است؛ زیرا کسی که با بصیرت قلبی خویش می بیند و از طریقه ای آسمانی، نبوت محمد صلی الله علیه و آله را ملاحظه می کند، علاوه بر بی نیاز بودن از هر گونه دلیلی برای اثبات نبوت وی، به بالاترین درجات معرفت و بصیرت نیز ارتقا می یابد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. المتقذ من الضلال، غزالی، ص ۱۰۴، ۱۰۶.

٦ / ١

المُبَاهَلَةُ

الكتاب

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لُغْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَذِبِينَ﴾^١.

الحديث

٢٧. تفسیر القمّي - بعد ذکر آیه المُبَاهَلَةِ - : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : قَبَاهِلُونِي ، فَإِنْ كُنْتُ صَادِقًا أَنْزَلْتُ اللَّعْنَةَ عَلَيْكُمْ ، وَإِنْ كُنْتُ كَاذِبًا نَزَلَتْ عَلَيَّ .

فَقَالُوا : أَنْصَفْتَ . فَتَوَاعَدُوا لِلْمُبَاهَلَةِ ، فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ ، قَالَ رُؤَسَاؤُهُمْ : السَّيِّدُ وَالْعَاقِبُ وَالْأَهْتَمُ : إِنْ بَاهَلْنَا بِقَوْمٍ بَاهِلُنَا ، فَإِنَّهُ لَيْسَ بِنَبِيِّ ، وَإِنْ بَاهَلْنَا بِأَهْلِ بَيْتِهِ خَاصَّةً فَلَا بُاهِلَةَ ؛ فَإِنَّهُ لَا يَقْدِمُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا وَهُوَ صَادِقٌ ، فَلَمَّا أَصْبَحُوا جَاؤُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ .

فَقَالَ النَّصَارَى : مَنْ هَؤُلَاءِ ؟ فَقِيلَ لَهُمْ : هَذَا ابْنُ عَمِّهِ وَوَصِيَّتُهُ وَخَتَنَتُهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، وَهَذِهِ بِنْتُهُ فَاطِمَةُ ، وَهَذَانِ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ﷺ ، فَعَرَفُوا وَقَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ : نُعْطِيكَ الرِّضَا فَاعْفِنَا مِنَ الْمُبَاهَلَةِ ، فَصَالَحَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الْجَزِيَّةِ وَانْصَرَفُوا^٢ .

٢٨. الأُمَالِي لِلطُّوسِي عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ - فِي بَيَانِ قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾ - : أَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْأَنْفُسِ مَعَ أَبِي ، وَمِنَ الْبَنِينَ إِثْمَانِي وَأَخِي ، وَمِنَ النِّسَاءِ أُمِّي فَاطِمَةُ

١. آل عمران : ٦١.

٢. تفسیر القمّي : ج ١ ص ١٠٤.

۶/۱

مباهله

قرآن

«پس هر که در این [بار] - پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده - با تو مواجه کرد، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم»».

حدیث

۲۷. تفسیر القمی - پس از ذکر آیه مباهله - پیامبر ﷺ فرمود: «با من مباهله کنید. اگر صادق بودم، پس نفرین بر شما، و اگر دروغگو بودم، بر من لعنت فرود آید».

آنان گفتند: انصاف روا داشتی.

پس با هم قرار مباهله گذاشتند. هنگامی که آنان به خانه‌هایشان بازگشتند، بزرگان آنان، سید و عاقب و اهتّم گفتند: اگر مباهله با قوم او باشد، ما حاضر به مباهله هستیم؛ چرا که [معلوم می‌شود] او پیامبر نیست. اما اگر قرار مباهله تنها با خاندان او باشد، با او مباهله نمی‌کنیم؛ چرا که او خاندانش را پیش نمی‌فرستد، مگر در صورتی که در ادعایش صادق باشد.

فردا که شد، پیش پیامبر خدا آمدند، در حالی که امیر مؤمنان علی و فاطمه و حسن و حسین که دروذهای خداوند بر آنان باد نیز همراه پیامبر بودند. نصارا پرسیدند: اینان کیان‌اند؟

به آنها گفته شد: این، پسر عمو و وصی و داماد او، علی بن ابی طالب است و این، دختر او فاطمه است و این دو، پسران او، حسن و حسین هستند.

پس آنان خاندان پیامبر را شناختند و به پیامبر گفتند: ما رضایت دادیم. از مباهله گذشت کن.

پس پیامبر ﷺ با آنها بر پرداخت جزیه مصالحه کرد و آنان بازگشتند.

۲۸. الأمالی، طوسی - به نقل از عبدالرحمان بن کثیر، از امام صادق ﷺ، از پدرش، از جدّش، از امام حسن ﷺ، در بیان آیه شریف: «نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...» - : پیامبر ﷺ خارج شد، در حالی که از آنفس (جان‌ها)، پدرم با او بود و از فرزندان،

مِنَ النَّاسِ جَمِيعاً، فَنَحْنُ أَهْلُهُ وَلَحْمُهُ وَدَمُهُ وَنَفْسُهُ، وَنَحْنُ مِنْهُ، وَهُوَ مِنَّا.^١

٢٩. دلائل النبوة عن جابر: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْعَاقِبُ وَالطَّيِّبُ فَدَعَاهُمَا إِلَى الْإِسْلَامِ، فَقَالَا: أَسْلَمْنَا يَا مُحَمَّدُ قَبْلَكَ!

قَالَ: كَذَبْتُمَا، إِنْ شِئْتُمَا أَخْبَرْتُكُمَا مَا يَمْنَعُكُمَا مِنَ الْإِسْلَامِ.

قَالُوا: فَهَاتِ أُنَبِّئْنَا.

قَالَ: حُبُّ الصَّلَيبِ وَشُرْبُ الْخَمْرِ وَأَكْلُ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ.

قَالَ جَابِرٌ: فَدَعَاهُمَا إِلَى الْمَلَاعِنَةِ، فَوَاعَدَاهُ عَلَى أَنْ يُغَادِيَاهُ بِالْغَدَاةِ، فَقَدَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَخَذَ يَبْدُو عَلَيْهِ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ﷺ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِمَا فَأَبَيَا أَنْ يُجِيبَاهُ وَأَقْرَأَ لَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ، لَوْ فَعَلَا لَأَمْطَرَ الْوَادِي عَلَيْهِمَا نَاراً. قَالَ جَابِرٌ: فِيهِمْ نَزَلَتْ: «فَقَدْ خَالَجَكَ فِيهِ مِنْ أَبْعَدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ».^٢

قَالَ الشَّعْبِيُّ: قَالَ جَابِرٌ: «وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ ﷺ، «أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ﷺ، «وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» فَاطِمَةُ ﷺ.^٣

٣٠. الكشاف للزمخشري: رَوَى أَنَّهُمْ لَمَّا دَعَاهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ قَالُوا: حَتَّى نَرْجِعَ وَنَنْظُرَ،

فَلَمَّا تَخَالَوْا قَالُوا لِلْعَاقِبِ، وَكَانَ ذَا رَأْيِهِمْ: يَا عَبْدَ الْمَسِيحِ، مَا تَرَى؟

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْتُمْ يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْفَصْلِ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمْ. وَاللَّهِ، مَا بَاهِلَ قَوْمٌ نَبِيًّا قَطُّ فَعَاشَ كَبِيرُهُمْ وَلَا نَبَتْ

١. الأُمَامِي لِلطُّوسِيِّ: ص ٥٦٤ ح ١١٧٤، بحار الأنوار: ج ١٠ ص ١٢١ ح ٥؛ مَنَائِجُ الْعُودَةِ: ج ١ ص ١٦٥ ح ١.

٢. آل عمران: ٦١.

٣. دلائل النبوة لأبي نعيم: ج ٢ ص ٢٥٣ ح ٢٢٤، المناقب لابن المغازلي: ص ٢٦٣ ح ٣١٠ عن جابر بن عبد الله؛ العمدة: ص ١٩٠ ح ٢٩١، الطرائف: ص ٤٦ ح ٣٨، بحار الأنوار: ج ٢١ ص ٣٤١ ح ٧ نقلاً عن الخرائج والجرائع.

من و برادرم بودیم و از زنان از میان همه مردمان، مادرم فاطمه بود. ما خاندان او و گوشت و خون و جان اویم. ما از او هستیم و او از ماست.

۲۹. **دلائل النبوة** - از جابر -: عاقب و طیب، نزد پیامبر آمدند. پیامبر ﷺ، آن دو را به اسلام فراخواند. گفتند: ای محمد! ما پیش از تو اسلام آورده ایم! پیامبر ﷺ فرمود: «دروغ می گوید و اگر بخواهید، به شما می گویم که چه چیز شما را از مسلمان بودن مانع می شود».

گفتند: آگاهمان کن.

پیامبر ﷺ فرمود: «دوست داشتن صلیب و می گساری و خوردن گوشت خوک». پیامبر ﷺ آن دو را به نفرین کردن فراخواند و آن دو برای صبح زود روز بعد، قرار گذاشتند. پیامبر ﷺ صبح زود به راه افتاد و دست علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ را گرفت و در پی آن دو فرستاد که بیایند؛ ولی آن دو از آمدن خودداری ورزیدند و به حقانیت پیامبر خدا اعتراف کردند. پیامبر ﷺ فرمود: «سوگند به آن که مرا به حق برانگیخت، اگر [آنچه گفتند] انجام می دادند، این درّه بر ایشان آتش می باراند». این آیه در حق آنها نازل شد: «بگو، بیاید تا فرا خوانیم. ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما جان های خود را و شما جان های خود را».

شعبی از قول جابر می گوید: مقصود از «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» پیامبر خدا و علی ﷺ، و مقصود از «أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» حسن و حسین ﷺ و مقصود از «نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ» فاطمه ﷺ است.

۳۰. **الکشاف**: روایت شده است هنگامی که پیامبر ﷺ آنها را به مباحله فراخواند، آنها گفتند: باشد تا باز گردیم و بیندیشیم.

چون با یکدیگر خلوت کردند، به عاقب - که اندیشمند ایشان بود - گفتند: ای عبدالمسیح! چه می گویی؟

او گفت: ای گروه مسیحیان! به خدا سوگند، دانسته اید که محمد، پیامبری فرستاده شده است و کلام فصلی خدایی را به همراه آورده است. به خدا سوگند، هرگز قومی با پیامبری مباحله نمی کند، مگر آن که بزرگشان نزید و خردشان نروید و جان نگیرد. اگر شما چنین کنید، هر آینه نابود می شوید. پس اگر شما چیزی را جز انس با دینتان و برپا داشتن رسوم کنونی خود نمی پذیرید، با این مرد، صلح کنید و به سوی سرزمین هایتان بازگردید.

صَغِيرُهُمْ، وَلَئِنْ فَعَلْتُمْ لَتَهْلِكُنَّ، فَإِنْ أُبَيِّتُمْ إِلَّا إِلَفَ دِينِكُمْ وَالْإِقَامَةَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَوَادِعُوا الرَّجُلَ وَانصَرَفُوا إِلَى بِلَادِكُمْ.

فَأَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ غَدَا مُحْتَضِئًا الْحُسَيْنَ آخِذًا بِيَدِ الْحَسَنِ وَفَاطِمَةَ تَمْشِي خَلْفَهُ وَعَلَيْ خَلْفَهَا وَهُوَ يَقُولُ: إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا، فَقَالَ أُسْقُفُ نَجْرَانَ: يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى، إِنِّي لَأَرَى وَجُوهًا لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُزِيلَ جَبَلًا مِنْ مَكَانِهِ لِأَزَالَهُ بِهَا، فَلَا تُبَاهِلُوا فَتَهْلِكُوا وَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ نَصْرَانِيٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقَالُوا: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، رَأَيْنَا أَلَّا تُبَاهِلَكَ وَأَنْ تُقَرِّكَ عَلَى دِينِكَ وَتَثْبِتَ عَلَى دِينِنَا.

قَالَ: فَإِذَا أُبَيِّتُمُ الْمُبَاهِلَةَ فَأَسْلِمُوا يَكُنْ لَكُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَعَلَيْكُمْ مَا عَلَيْهِمْ، فَأَبَوْا. قَالَ: فَإِنِّي أَنَا جِزُّكُمْ.

فَقَالُوا: مَا لَنَا بِحَرْبِ الْعَرَبِ طَاقَةٌ، وَلَكِنْ نَصَالِحُكَ عَلَى أَنْ لَا تَغْزُونَا وَلَا تُخَيِّفَنَا وَلَا تَزُدُّنَا عَنْ دِينِنَا عَلَى أَنْ نُؤَدِّيَ إِلَيْكَ كُلَّ عَامٍ أَلْفِي حُلَّةٍ، أَلْفًا فِي صَفَرٍ، وَأَلْفًا فِي رَجَبٍ، وَثَلَاثِينَ دِرْعًا عَادِيَّةً مِنْ حَدِيدٍ.

فَصَالَحَهُمْ عَلَى ذَلِكَ، وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ الْهَلَكَ قَدْ تَدَلَّى عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ، وَلَوْ لَا عَنُوا لَمْ يَسْخَوْا قِرْدَةً وَخَنَازِيرَ، وَلَا ضَطَّرَمَ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَارًا، وَلَا سَتَأَصَلَ اللَّهُ نَجْرَانَ وَأَهْلَهُ حَتَّى الطَّيْرَ عَلَى رُؤُوسِ الشَّجَرِ، وَلَمَّا حَالَ الْحَوْلُ عَلَى النَّصَارَى كُلِّهِمْ حَتَّى يَهْلِكُوا ...

ثُمَّ قَالَ الرَّمْحَشَرِيُّ: وَقَدْ مَهَّمُ فِي الذِّكْرِ عَلَى الْأَنْفُسِ لِإِنْبِيَّةٍ عَلَى لُطْفِ مَكَانِهِمْ وَقُرْبِ مَنَزَلَتِهِمْ، وَلِيُؤْذِنَ بِأَنَّهُمْ مُقَدَّمُونَ عَلَى الْأَنْفُسِ مُفَدَّوْنَ بِهَا، وَفِيهِ دَلِيلٌ لَا شَيْءَ أَقْوَى مِنْهُ عَلَى فَضْلِ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ (عليه السلام) ١.

١. الكشف: ج ١ ص ١٩٣، وراجع تفسير الطبري: ج ٣ ص ٢٩٩، تفسير الفخر الرازي: ج ٨ ص ٨٨ وقال في ذيل الرواية: واعلم أن هذه الرواية كالمُتَّفَقِ عَلَى صِحَّتِهَا عِنْدَ أَهْلِ التَّفسيرِ والحديث، الإرشاد: ج ١ ص ١٦٦، مجمع البيان: ج ٢ ص ٧٦٢، تفسير القمي: ج ١ ص ١٠٤.

پس پیامبر ﷺ بیامد، در حالی که حسین ﷺ را در آغوش گرفته بود و دست حسن ﷺ را در دست داشت و فاطمه ﷺ پشت سر او و علی ﷺ پشت سر فاطمه، در حرکت بودند. پیامبر ﷺ فرمود: «هرگاه من دعا کردم، شما آمین بگویید».

اسقف نجران گفت: ای گروه مسیحیان! من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر خدا به سبب آنها بخواهد کوهی را از جایش بر کند، چنین کند. با آنها مباحله (هم نفرینی) نکنید که نابود می‌شوید و دیگر تا روز رستاخیز، هیچ مسیحی‌ای بر زمین باقی نخواهد ماند.

آنها گفتند: ای ابو القاسم! ما صلاح را در آن دیدیم که با تو مباحله نکنیم و تو را بر دینت پایدار بداریم و خود بر دینمان ثابت بمانیم.

پیامبر ﷺ فرمود: «اگر از مباحله خودداری می‌کنید، پس اسلام بیاورید تا آنچه برای مسلمانان است، برای شما و هر چه بر ایشان است، بر شما نیز باشد».

آنها از پذیرش این نیز دریغ ورزیدند. پیامبر ﷺ فرمود: «پس ما با شما نبرد می‌کنیم».

آنها گفتند: ما را توان جنگ با تازیان نیست؛ ولی با شما مصالحه می‌کنیم که اگر با ما نجنگید و ما را نهراسانید و از دینمان بازمان نذارید، سالانه دو هزار جامه فاخر به شما بدهیم - هزار در ماه صفر و هزار در ماه رجب -، به همراه سی جوشن عادی (منسوب به قوم عاد) که در آن آهن به کار زده شده باشد.

پیامبر با این شرط، با آنها مصالحه کرد و فرمود: «سوگند به آن که جان من در ید قدرت اوست، نابودی بر سر مردم نجران آویخته شده بود و اگر به مباحله می‌پرداختند، به میمون و خوک، تبدیل می‌شدند و این وادی، بر آنها آتش بر می‌افروخت و خداوند، نجران و مردم آن را چنان ریشه کن می‌کرد که دیگر حتی پرنده‌ای بر درخت نمی‌ماند، و بر نصارا سالی نمی‌گذشت، مگر آن که همه آنها از میان می‌رفتند...».

خداوند، «ابناء» و «نساء» را بر «انفس»، مقدم داشته است تا والایی جایگاه ایشان و نزدیکی پایگاهشان گوشزد شود و اعلان گردد که آنها بر جان‌ها مقدم هستند و همه جان‌ها فدای ایشان باد و در این تقدیم، نیرومندترین دلیل بر فضیلت اصحاب کسا نهفته است.

الفصل الثاني

فلسفة النبوة



مركز تحقيقات كويت بر علوم إسلامي

الكتاب

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا مُّبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَسِرَاجًا مُنِيرًا. ١

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. ٢

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾. ٣

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ

١. الأحزاب: ٢٥-٢٦.

٢. يوسف: ١٠٨.

٣. النحل: ١٢٥.

فصل دوم

حکمت پیامبری



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

قرآن

«ای پیامبر! ما تو را [به سبب] گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم، و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک».

«بگو: «این است راه من، که من و هر کس (پیروی‌ام) کرد، با بینایی، به سوی خدا دعوت می‌کنیم. و منزّه است خدا، و من از مشرکان نیستم»».

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت فراخوان و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است، مجادله کن. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر، و او به [حال] راه‌یافتگان [نیز] داناتر است».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خوانند که به شما حیات می‌بخشد،

الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، وَأَنَّهُ إِنِّي تَخْشَرُونَ»^١.

«يَقُومُنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ، يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجْزِئَكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^٢.

الحديث

٣١. رسول الله ﷺ - في وجه تسميته بالداعي -: وَأَمَّا الدَّاعِي، فَإِنِّي أَدْعُو النَّاسَ إِلَى دِينِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ^٣.

٣٢. الإمام عليّ عليه السلام: رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ حُكْمًا قَوْعِي، وَدُعِيَ إِلَى رِشَادٍ فَدَنَا، وَأَخَذَ بِحُجْرَةِ هَادٍ فَتَجَا^٤.

٣٣. عنه عليه السلام: نَاطِرُ قَلْبٍ^٥ اللَّيْبِ بِهِ يُبْصِرُ أَمْدَهُ، وَيَعْرِفُ غَوْرَهُ وَنَجْدَهُ، دَاعٍ دَعَا، وَرَاعٍ رَعَى، فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي، وَاتَّبِعُوا الرَّاعِي^٦.

٣٤. الإمام عليّ عليه السلام: سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا! بِحُسْنِ بِلَاتِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ. خَلَقْتَ دَارًا، وَجَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً؛ مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَخَدَمًا وَقُصُورًا وَأَنْهَارًا وَزُرُوعًا وَثِمَارًا. ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُو إِلَيْهَا، فَلَا الدَّاعِي أَجَابُوا، وَلَا فِيمَا رَغِبْتَ رَغِبُوا، وَلَا إِلَى مَا شِئْتَ إِلَيْهِ اسْتَأْقُوا! أَقْبَلُوا عَلَى جِيْفَةٍ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا، وَاصْطَلَحُوا

١. الأنفال: ٢٤.

٢. الأحقاف: ٣١ و ٣٢.

٣. معاني الأخبار: ص ٥٢ ح ٢، على الشرائع: ص ١٢٧ ح ١، الأمالي للصدوق: ص ٢٥٦ ح ٢٧٩ كلها عن عبد الله بن الحسن عن آبائه عن جده الإمام الحسن، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٩٢ ح ٢٨.

٤. نهج البلاغة: الخطبة ٧٦، بحار الأنوار: ج ٦٩ ص ٣١٠ ح ٣١.

٥. ناظر القلب: استمارة من ناظر العين، وهو النقطة السوداء منها. والمراد: بصيرة القلب (كما في هامش المصدر).

٦. نهج البلاغة: الخطبة ١٥٤، بحار الأنوار: ج ٢٩ ص ٦٠٠ ح ٢٠.

آنان را اجابت کنید، و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد، و هم در نزد او محشور خواهید شد.

«ای قوم ما! دعوت‌کننده خدا را پاسخ [مثبت] دهید و به او ایمان آورید تا [خدا] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد و از عذابی ببرد، پناهتان دهد. و کسی که دعوت‌کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده‌کننده [ی خدا] نیست و در برابر او دوستانی ندارد. آنان در گمراهی آشکاری‌اند».

حدیث

۳۱. پیامبر خدا ﷺ - در بیان علت نامیده شدنش به داعی (دعوت‌گر) -: و اما داعی، بدان سبب است که من مردم را به دین پروردگارم دعوت می‌کنم.

۳۲. امام علی علیه السلام: خدا رحمت کند انسانی را که حکم (فرمان حکیمانه‌ای) را شنید و پذیرا شد، و به راه راست فراخوانده شد و [بدان] نزدیک گشت، و کمر بند راه نمایی را گرفت و رهایی یافت.

۳۳. امام علی علیه السلام: [پیامبر ﷺ] چشم دل شخص خردمند است که با آن، پایان کار خویش را می‌بیند و نشیب و فراز آن را می‌شناسد. دعوت‌کننده‌ای است که فرا می‌خواند و سرپرستی است که سرپرستی می‌کند. پس دعوت‌گر را اجابت نمایید و از سرپرست، پیروی کنید.

۳۴. امام علی علیه السلام: منزهی تو، ای که آفریدگار و معبودی! تو برای آن که آفریدگانت از آزمایش تو سربلند به درآیند، سرایی [به نام آخرت] آفریدی و در آن، خوان گسترده‌ای از آشامیدنی و خوردنی و همسران و خدمتکاران و کاخ‌ها و نهرها و کشتزارها و میوه‌ها قرار دادی. آن گاه، دعوت‌کننده‌ای فرستادی که به سوی این سرا فرا خواند؛ اما مردم نه دعوت‌کننده را اجابت کردند و نه به آنچه آنان را ترغیب کردی، رغبت ورزیدند و نه به آنچه تشویقشان کردی، اشتیاق نشان

عَلَى حُبِّهَا. ۱

۲ / ۲

النَّكَامُلُ

الكتاب

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾. ۲

الحديث

۳۵. الإمام الصادق عليه السلام - لِلرَّندِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ: مِنْ أَيْنَ أَتَبَتِ الْأَنْبِيَاءُ وَالرُّسُلُ؟ -: إِنَّا لَمَّا أَتَبْنَا أَنَّ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا، لَمْ يَجُزْ أَنْ يُشَاهِدَهُ خَلْقُهُ، وَلَا يُلَاحِظُوهُ، فَيُبَاشِرَهُمْ وَيُبَاشِرُوهُ، وَيُحَاجُّهُمْ وَيُحَاجُّوهُ، ثَبَتَ أَنَّ لَهُ سَفَرَاءَ فِي خَلْقِهِ يُعَبِّرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ، وَيَذَلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَمَسَافِعِهِمْ، وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَاءُؤُهُمْ.

فَثَبَتَ الْآيَرُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ، وَالْمُعَبِّرُونَ عَنْهُ جَلَّ وَعَزَّ، وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ عليهم السلام وَصَفَوْتُهُ مِنْ خَلْقِهِ: حُكَمَاءَ مُؤَدِّينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ بِهَا، غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ - عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرَكُّيبِ - فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيَّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ. ۳

۳۶. الإمام الرضا عليه السلام - فِي عِلَّةِ وَجُوبِ مَعْرِفَةِ الرُّسُلِ وَالْإِقْرَارِ بِهِمْ وَالْإِذْعَانِ لَهُمْ بِالطَّاعَةِ -:

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۹، بحار الأنوار: ج ۵۹ ص ۱۷۵ ح ۶.

۲. الأنعام: ۹۱.

۳. الكافي: ج ۱ ص ۱۶۸ ح ۱، التوحيد: ص ۲۴۹ ح ۱، علل الشرائع: ص ۱۲۰ ح ۳، كلها عن هشام بن الحكم، الاحتجاج: ج ۲ ص ۲۱۳ ح ۲۲۳، بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۲۹ ح ۲۰.

دادند؛ بلکه به لاشه‌ای روی آوردند که با خوردن آن، رسوا گشتند و در دوست داشتن آن، هم‌داستان شدند.

۲ / ۲

تکامل

قرآن

«و آن گاه که [یهودیان] گفتند: «خدا چیزی بر بشری نازل نکرده»، بزرگی خدا را چنان که باید، نشناختند».

حدیث

۳۵. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به زندیقی که پرسید: پیامبران را از چه راهی ثابت می‌کنی؟ - :
چون ثابت کردیم که ما را آفریدگار و سازنده‌ای است برتر از ما و از همه آنچه آفریده،
و آن سازنده حکیم و متعال است، به طوری که ممکن نیست آفریدگانش او را ببینند یا
لمس کنند و در نتیجه، بتوانند با یکدیگر ارتباط مستقیم و بی واسطه برقرار سازند و
با هم بحث و محاجّه کنند، [از این راه] ثابت می‌شود که آفریدگار، در میان خلق خود،
سفیران و فرستادگانی دارد که سخنان او را برای آفریدگان و بندگانش بیان می‌کنند و
آنان را به مصالح و منافعشان و عوامل ماندگاری و نابودی شان رهنمون می‌شوند. بنا
بر این، ثابت می‌شود که در میان آفریدگان، کسانی هستند که از جانب خدای حکیم و
دانا، امر و نهی می‌کنند و سخنگوی او هستند - که بشکوه و ستوده است - و ایشان
همان پیامبران علیهم السلام و برگزیده‌های او از میان خلقت هستند؛ حکیمانی که به حکمت
تربیت شده‌اند و به حکمت مبعوث گشته‌اند و با آن که در خلقت و ساختمان بدنی،
مانند دیگر مردم‌اند، احوالشان به کلی با آنان متفاوت است و از جانب خدای حکیم
دانا، با حکمت تأیید شده‌اند.

۳۶. امام رضا علیه السلام - درباره علّت لزوم شناخت و تصدیق پیامبران و اطاعت و پیروی

لَمَّا لَمْ يَكْتَفِ فِي خَلْقِهِمْ وَقَوَاهُمْ مَا يَثْبُتُونَ بِهِ لِمُبَاشَرَةِ الصَّانِعِ تَعَالَى حَتَّى يَكَلِّمَهُمْ وَيُشَافِيهِمْ، وَكَانَ الصَّانِعُ مُتَعَالِيًا عَنْ أَنْ يُرَى، وَكَانَ ضَعْفُهُمْ وَعَجْزُهُمْ عَنْ إدْرَاكِهِ ظَاهِرًا، لَمْ يَكُنْ بُدُّ لَهُمْ مِنْ رَسُولٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ مَعْصُومٌ يُؤَدِّي إِلَيْهِمْ أَمْرَهُ وَنَهْيَهُ وَأَدَبَهُ، وَيَقْفُهُمْ عَلَى مَا يَكُونُ بِهِ اجْتِلَابُ مَنَافِعِهِمْ وَدَفْعُ مَضَارِّهِمْ، إِذْ لَمْ يَكُنْ فِي خَلْقِهِمْ مَا يَعْرِفُونَ بِهِ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ مَنَافِعَهُمْ وَمَضَارَّهُمْ.

فَلَوْ لَمْ يَجِبْ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَتُهُ وَطَاعَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِي مَجِيءِ الرَّسُولِ مَنَفَعَةٌ وَلَا سَدُّ حَاجَةٍ، وَلَكَانَ يَكُونُ إِتْيَانُهُ عَبَثًا لِغَيْرِ مَنَفَعَةٍ وَلَا صَلاَحٍ، وَلَيْسَ هَذَا مِنْ صِفَةِ الْحَكِيمِ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ.^١



الكتاب

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَيَّرَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ، وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».^٢

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ

١. علل الشرائع: ص ٢٥٣، عيون أخبار الرضا: ج ١ ص ١٠٧ وفيه «لأنه لما يكن في خلقهم وقواهم ما يكملوا المصالحهم» بدل «لما لم يكتف في خلقهم وقواهم ما يثبتون به لمباشرة الصانع عز وجل حتى يكلمهم ويشافهم». بحار الأنوار: ج ١١ ص ٤٠ ح ٤٠ نحوه.

٢. البقرة: ٢١٣.

از ایشان :- چون مردم، خود از چنان طبیعت و توانی برخوردار نیستند که مصالحشان را کاملاً درک کنند و از طرفی، سازنده هستی نیز والاتر از آن است که دیده شود، و ضعف و ناتوانی بندگان از ادراک او نیز کاملاً روشن است، پس ناچار باید میان خدا و مردم فرستاده‌ای معصوم باشد که اوامر و نواهی و آموزش‌های او را به آنان برساند و به آنچه منافعشان را تأمین و زیان‌هایشان را دفع می‌کند، آگاهشان سازد؛ چرا که در وجودشان وسیله‌ای نیست که بتوانند با آن، آنچه را بدان نیاز دارند و سود و زیانشان را بشناسند.

اگر شناخت پیامبر و اطاعت از او، بر مردم واجب نبود، آمدن پیامبر برای آنان حاصلی نداشت و مشکلی را حل نمی‌کرد و فرستادن او، کاری بیهوده و ناسودمند بود و این کار، از موجود حکیمی که همه چیز را با حساب و کتاب و متقن آفریده، به دور است.



مرکز تحقیقات علوم اسلامی

از بین بردن اختلاف

قرآن

«مردم، امتی یگانه بودند. پس خداوند، پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت، و با آنان کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و جز کسانی که آن [کتاب] به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود، هیچ کس [در آن اختلاف نکرد. پس خداوند، آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد، و خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند].»

«و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید؛ آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید؛ و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که

اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»^۱.

«وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۲.

الحديث

۳۷. الإمام علي عليه السلام: أنظروا إلى مواقعِ نعمِ الله عليهم حين بعث إليهم رسولاً فعقدَ بِمِلَّتِهِ طاعتَهُم، وجمعَ على دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُم، كَيْفَ نَشَرَتِ النِّعْمَةُ عَلَيْهِم جَنَاحَ كَرَامَتِهَا، وَأَسَالَتْ لَهُم جَدَاوِلَ نِعَمِهَا، وَالتَّفَّتِ الْعِلَّةُ بِهِمْ فِي عَوَائِدِ بَرَكَتِهَا، فَأَصْبَحُوا فِي نِعْمَتِهَا غَرِيقِينَ^۳.

۳ / ۲

الْحَرَبَةُ



الكتاب

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»^۴.

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ

خَفَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ»^۵.

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَمَبْتُزٍ عِندَ»^۶.

انظر: الأنبياء: ۲۵، يس: ۶-۸.

الحديث

۳۸. رسول الله ﷺ - مِنْ كِتَابِهِ إِلَى أَهَالِي نَجْرَانَ - : بِسْمِ إِلَهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ،

۱. آل عمران: ۱۰۳.

۲. النحل: ۶۴.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۹۲، بحار الأنوار: ج ۱۴ ص ۴۷۳ ح ۳۷، وانظر تمام الكلام.

۴. الأعراف: ۱۵۷.

۵. النحل: ۳۶.

۶. الزمر: ۱۷.

شما راه یابید».

«و ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی، و [آن] برای مردمی که ایمان می‌آورند، رحمت و رحمتی است».

حدیث

۳۷. امام علی علیه السلام: بنگرید به نعمت‌هایی که خداوند عطاایشان فرمود؛ آن گاه که پیامبری به سوی آنان فرستاد و فرمان برداری ایشان را به آیین خود پیوند داد و ایشان را بر گرد دعوت خویش، همدل و هم داستان ساخت؛ [بنگرید که] چگونه این نعمت، بال کرامت خویش را بر سرِ آنان گسترزد و نهرهای نعمت‌هایش را برایشان روان ساخت و این آیین، با فواید و حاصل‌های برکت خویش، آنان را در بر گرفت و در نعمت آن غرق شدند!



مرکز تحقیقات اسلامی و فرهنگی

قرآن

«و از [دوش] آنان، قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، بر می‌دارد».

«و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای بر انگیزیم که [بگوید]: «خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر] بپرهیزید». پس، از میان ایشان کسی است که خدا [او را] هدایت کرده، و از میان ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است. بنا بر این، در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است».

«و [لی] آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند، آنان را مرده باد! پس بشارت ده به آن بندگان من».

ر.ک: انبیاء: آیه ۲۵.

حدیث

۳۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - در نامه خود به مردم نجران - : به نام خدای ابراهیم و اسحاق

مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَصْفَى نَجْرَانٍ وَأَهْلِ نَجْرَانٍ، إِنْ أَسْلَمْتُمْ فَأِنِّي أَحْمَدُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ. أَمَّا بَعْدُ، فَأِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ، وَأَدْعُوكُمْ إِلَى وَلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلَايَةِ الْعِبَادِ.^١

٣٩. عَنْهُ ﷺ: إِنْ اللَّهُ بَعَثَنِي أَنْ أَقْتُلَ جَمِيعَ مُلُوكِ الدُّنْيَا، وَأَجُزَّ الْمُلُوكَ إِلَيْكُمْ، فَأَجِيبُونِي إِلَى مَا أَدْعُوكُمْ إِلَيْهِ تَمْلِكُوا بِهَا الْعَرَبَ، وَتَدِينُ لَكُمْ بِهَا الْعَجَمَ، وَتَكُونُوا مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ.^٢

٤٠. عَنْهُ ﷺ: لَمَّا جَمَعَ خَاصَّةَ أَهْلِهِ فِي ابْتِدَاءِ الدَّعْوَةِ وَبَيَّنَ لَهُمْ آيَةَ النُّبُوَّةِ -: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، إِنْ اللَّهُ بَعَثَنِي إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً وَبَعَثَنِي إِلَيْكُمْ خَاصَّةً، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^٣، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كَلِمَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَيْنِ فِي الْمِيزَانِ، تَمْلِكُونَهُمَا الْعَرَبَ وَالْعَجَمَ، وَتَنْقَادُ لَكُمْ بِهِمَا الْأُمَمُ، وَتَدْخُلُونَ بِهِمَا الْجَنَّةَ، وَتَنْجُونَ بِهِمَا مِنَ النَّارِ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ.^٤

٣١. الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى: لَمَّا رَأَتْ قُرَيْشٌ ظُهُورَ الْإِسْلَامِ وَجُلُوسَ الْمُسْلِمِينَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ، فَمَشَوْا إِلَى أَبِي طَالِبٍ... قَالُوا: فَأَرْسِلْ إِلَيْهِ فَلْنُعْطِهِ النِّصْفَ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَبُو طَالِبٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا بَنَ أَخِي، هَؤُلَاءِ عُيُومُكُمْ وَأَشْرَافُ قَوْمِكُمْ وَقَدْ أَرَادُوا يُنْصِفُونَكُمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُولُوا أَسْمَعُ.

قَالُوا: تَدْعُنَا وَآلِهَتَنَا، وَتَدْعُكَ وَإِلَهَكَ

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أُعْطِيتُكُمْ هَذِهِ هَلْ أَنْتُمْ مُعْطِيٌّ كَلِمَةً إِنْ أَنْتُمْ تَكَلَّمْتُمْ بِهَا مَلَكْتُمْ بِهَا الْعَرَبَ وَدَانَتْ لَكُمْ بِهَا الْعَجَمُ؟

١. تَفْسِيرُ الْأَلُوسِيِّ: ج ٣ ص ١٨٦، الدَّرُ الْمَشْتُور: ج ٢ ص ٢٢٩ كلاهما نقلًا عن البيهقي في الدلائل عن سلمة بن عبد يشوع عن أبيه عن جده: بحار الأنوار: ج ٢١ ص ٢٨٥.

٢. تَفْسِيرُ الْقُفَيْي: ج ١ ص ٢٧٦ عن أبي الجارود عن الإمام الباقر عليه السلام: بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٣٤ ح ٧٧.

٣. الشُّعْرَاءُ: ٢١٤.

٤. الْإِرْشَادُ: ج ١ ص ٤٩، كَشَفُ الْيَقِينِ: ص ٤٩، إِعْلَامُ الْوَرَى: ج ١ ص ٣٢٢.

و یعقوب، از محمد فرستاده خدا، به اسقف نجران و مردم نجران؛ اگر اسلام آورید، هم صدا باشما الله، همان خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب را سپاس و ستایش می‌گویم. اما بعد، من شما را از بندگی بندگان، به بندگی خدا فرا می‌خوانم و از ولایت بندگان به ولایت خدا، دعوتان می‌کنم.

۳۹. پیامبر خدا ﷺ: خداوند مرا بر انگیخت تا با همه شاهان دنیا بجنگم و پادشاهی را به سوی شما بکشانم. پس مرا در آنچه شما را به سوی آن فرا می‌خوانم، اجابت کنید تا بدان وسیله، فرمان‌روای عرب شوید و غیر عرب فرمانبر شما شوند، و شهریارانی در بهشت گردید.

۴۰. پیامبر خدا ﷺ: هنگامی که در آغاز دعوت، خویشان نزدیک خود را جمع کرد و آیت نبوت را برایشان بیان فرمود: ای پسران عبد المطلب! خداوند مرا به سوی همه مردم عموماً، و به سوی شما خصوصاً فرستاده است؛ زیرا خداوند ﷻ فرموده: ﴿و خویشان نزدیکت را بیم ده﴾. من شما را به دو کلمه فرا می‌خوانم که گفتنش آسان است؛ اما در ترازوی اعمال، گران و ارزشمند. شما با این دو کلمه، بر عرب و عجم حاکم می‌شوید و ملت‌ها فرمان‌بردار شما می‌شوند و به واسطه این دو کلمه، به بهشت می‌روید و از آتش می‌رهید. این دو کلمه، عبارت‌اند از: شهادت دادن به این که هیچ خدایی جز الله نیست و به این که من فرستاده خدا هستم.

۴۱. الطبقات الکبری: هنگامی که قریش مشاهده کردند اسلام جای خود را باز کرده و مسلمانان پیرامون کعبه می‌نشینند، گیج و درمانده شدند و از این رو، نزد ابو طالب رفتند... گفتند: بفرست محمد بیاید تا به او پیشنهاد منصفانه‌ای بدهیم. ابو طالب در پی پیامبر ﷺ فرستاد و او آمد. ابو طالب گفت: ای برادر زاده من! اینها عموهای تو و بزرگان قومت هستند و می‌خواهند به تو پیشنهاد منصفانه‌ای بدهند. پیامبر ﷺ فرمود: «بگویید. می‌شنوم».

گفتند: ما را با خدایانمان بگذار، و ما هم تو را با خدایت می‌گذاریم.

ابو طالب گفت: پیشنهاد منصفانه‌ای است؛ از آنها بپذیر.

پیامبر ﷺ فرمود: «اگر من این پیشنهاد شما را بپذیرم، آیا شما یک کلمه از من می‌پذیرید که اگر آن را بگویید، بر عرب فرمان‌روا شوید و غیر عرب، فرمانبر و تسلیم شما شوند؟».

فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ: إِنَّ هَذِهِ لَكَلِمَةٌ مُرَبِّحَةٌ، نَعَمْ وَأَيُّكَ لَنَقُولُهَا وَعَشْرَ أَمْثَالِهَا!

قَالَ: قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَاشْمَازُوا وَنَفَرُوا مِنْهَا وَغَضِبُوا وَقَامُوا.^١

٢٢. الطبقات الكبرى: أقام رسول الله ﷺ بِمَكَّةَ ثَلَاثَ سِنِينَ مِنْ أَوَّلِ نُبُوَّتِهِ مُسْتَخْفِيًا، ثُمَّ أَعْلَنَ فِي الرَّابِعَةِ، فَدَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ عَشْرَ سِنِينَ... حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْأَلُ عَنِ الْقَبَائِلِ وَمَنَازِلِهَا قَبِيلَةً قَبِيلَةً وَيَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا، وَتَمْلِكُوا بِهَا الْعَرَبَ، وَتَذِلَّ لَكُمْ الْعَجَمَ، وَإِذَا آمَنْتُمْ كُنْتُمْ مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ. وَأَبُو لَهَبٍ وَرَاءَهُ يَقُولُ: لَا تُطِيعُوهُ؛ فَإِنَّهُ صَاحِبُ كَاذِبٍ!^٢

٣٣. الإمام عليّ عليه السلام: قَبِعَتْ اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ؛ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ الشَّيْطَانِ إِلَى طَاعَتِهِ، بِقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ وَأَحْكَمَهُ، لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذَا جَهِلُوهُ، وَلِيَقْرُوا بِهِ بَعْدَ إِذْ جَاحَدُوهُ، وَلِيُشَبِّهُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ.^٣

٣٤. عنه عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ؛ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ، وَمِنْ عُهْدِ عِبَادِهِ إِلَى عُهْدِهِ، وَمِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ، وَمِنْ وِلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وِلَايَتِهِ.^٤

٣٥. الإمام الباقر عليه السلام: - فِي رِسَالَتِهِ إِلَى بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ -: وَمِنْ ذَلِكَ مَا ضَمَّعَ الْجِهَادَ الَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْأَعْمَالِ... اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ فِيهِ حِفْظَ الْحُدُودِ، وَأَوَّلَ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ ﷻ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ، وَإِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ، وَإِلَى وِلَايَةِ اللَّهِ مِنْ وِلَايَةِ الْعِبَادِ.^٥

راجع: ص ٩٨ (إحياء كل القيم).

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٠٢ عن عبدالله بن ثعلبة بن صغير العذري، تفسير الطبري: ج ٥ الجزء ٧ ص ٣١٠، الدر المنثور: ج ٣ ص ٣٣٨ كلاهما نقلًا عن السدي نحوه.

٢. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢١٦.

٣. نهج البلاغة: الخطبة ١٤٧، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٢١ ح ٥٥.

٤. الكافي: ج ٨ ص ٣٨٦ ح ٥٨٦، فلاح السائل: ص ٣٧٢ ح ٢٢٨، بحار الأنوار: ج ٧٧ ص ٣٦٥ ح ٣٢.

٥. الكافي: ج ٥ ص ٣ ح ٤، وسائل الشيعة: ج ١١ ص ٦ ح ٨.

ابو جهل گفت: بی گمان، این، کلمه‌ای پُرسود است. آری، به روح پدرت سوگند که آن کلمه و ده تا مثل آن را هم می‌گوییم! فرمود: «بگویید: هیچ خدایی جز الله نیست». اما آن جماعت، از این کلمه ناراحت و رمیده شدند و با عصبانیت برخاستند و رفتند.

۴۲. **الطبقات الکبری: پیامبر ﷺ** در آغاز نبوت خود، سه سال در مکه مخفیانه دعوت می‌کرد و سپس در سال چهارم، دعوتش را علنی ساخت و به مدت ده سال، مردم را به اسلام دعوت کرد... تا جایی که به سراغ تک تک قبایل و منزلگاه‌های آنان می‌رفت و می‌فرمود: «ای مردم! بگویید: هیچ خدایی جز الله نیست، تارستگار شوید و به وسیله این کلمه، بر عرب‌ها حاکم گردید و عجم‌ها در برابر تان تسلیم شوند. و اگر ایمان آورید، شهریارانی در بهشت خواهید بود».

اما ابولهب پشت سر ایشان حرکت می‌کرد و می‌گفت: به حرفش گوش نکنید. او فردی از دین برگشته و دروغ‌گوست.

۴۳. **امام علی علیه السلام**: خداوند، محمد ﷺ را به حق برانگیخت تا بندگان را از عبادت بت‌ها، به سوی عبادت خود بیرون کشاند و از طاعت شیطان، به طاعت خویش در آورد؛ با قرآنی که آن را آشکار نمود و استوار ساخت تا بندگان، در آن هنگام که پروردگارشان را نمی‌شناختند، بشناسندش و به وجود او که انکارش می‌کردند، اعتراف کنند و هستی او را که باور نمی‌کردند، اثبات نمایند.

۴۴. **امام علی علیه السلام**: خداوند محمد ﷺ را به حق برانگیخت تا بندگان خود را از عبادت بندگان به بندگی خویش، از تعهدات بندگان به تعهدات خود، از طاعت بندگان به طاعت خود، و از ولایت بندگان به ولایت خود بکشاند.

۴۵. **امام باقر علیه السلام** - در نامه خود به یکی از خلفای اموی - : و از آن جمله است فرو گذاشتن جهاد، که خداوند ﷻ آن را بر اعمال [دیگر] برتری داده است... در این باره، با آنان شرط کرده که حدود را حفظ کنند و قدم اول آن، دعوت به طاعت خدا به جای طاعت بندگان است و به عبادت خدا به جای عبادت بندگان و به حاکمیت خدا به جای حاکمیت بندگان.



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

سخنی درباره آزادی و مکتب انبیا

آزادی، یکی از نیازهایی است که انسان با تمام وجود، احتیاج به آن را احساس می‌کند. این اصل، هر چند از یک بُعد، با اصل عدالت در ارتباط است؛ ولی از بُعد دیگر - که زیر بنای بُعد اول است - اصلی است جداگانه که حتی عدالت اجتماعی نیز بدون آن تحقق نمی‌یابد. به هر حال، این نیاز اساسی انسان، در مکتب انبیا به طور دقیق، مورد توجه است و به آن پاسخ مثبت داده می‌شود.

قرآن با تعبیر جالبی درباره رسالت پیامبر اسلام می‌فرماید:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾

و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر [گردن] آنها بود، بر می‌دارد.

بندهای اسارت

دو نوع زنجیر است که آزادی را از انسان سلب می‌کند و استعدادهای شگفت و نیروهای عظیمی را که در وجود بشر نهفته شده، به بند می‌کشد و نه تنها مانع تلاش و حرکت به سوی کمال می‌گردد، بلکه انسان را به سوی انحطاط و پستی و سقوط گرایش می‌دهد. این دو نوع زنجیر، یکی داخلی و دیگری خارجی است.

زنجیرهای داخلی، عبارت‌اند از: هوس‌ها و تمایلات مهار نشده که از درون،

اراده انسان را به بند می‌کشند و این «مرغِ باغِ ملکوت» را در زندان تمایلات حیوانی، بازداشت می‌کنند و در نتیجه، گردنش را برای پذیرش زنجیرهای خارجی، آماده می‌سازند.

بی‌جهت نیست که استثمارگران، برای فاسد کردن و به بند کشیدن توده‌ها، ابتدا از زنجیرهای داخلی استفاده می‌کنند و با آماده ساختن مراکز و وسائل هوسرانی‌های افراطی و تبلیغ و ترویج آنها، در مرحله اول، شخصیت و آزادی درونی را از انسان سلب می‌کنند، که در این صورت، سلب آزادی‌های بیرونی بسی آسان است، بلکه گاه می‌شود که انسان در عین اسارت داخلی و خارجی، احساس کمال آزادی می‌کند!

درست است که مردم فرانسه همگی، فرد فرد، «آزاد»ند که «ورکور» را بشناسند و برگزینند یا غیر «ورکور» را؛ ولی از این آزادی، کسانی استفاده می‌کنند و کسانی آزادی را «به سود خود گرایش می‌دهند» که قوی‌ترند، حتی رأی می‌سازند؛ رأی آزاد می‌سازند!

رأی ساختن، همه‌اش به شکل معروفی که می‌شناسیم، نیست... در خود غرب چنین نمی‌کنند... آنها رأی قلابی را نیمه‌شب‌ها، پنهانی در صندوق‌های «أخذ رأی» نمی‌اندازند؛ رأی قلابی را، شب و روز، آشکار، اما سخت عالمانه و ماهرانه، در صندوق‌های «خلق رأی» - یعنی مغزها و دل‌ها - می‌افکنند؛ بی آن که صاحب صندوق، از آن آگاه شود، و از این جالیرالیسیم و دموکراسی واقعی و عملی آغاز می‌شود. یعنی پس از آن، این فرد حقیقتاً آزاد است که به هر کس که «دلش خواست»، به هر کسی که در مغزش بدو می‌اندیشد و در حافظه‌اش او را می‌شناسد و در اعتقادش به او معتقد و مؤمن شده است و زندگی او و فضایل او و امتیازات شخصیت او را به دقت می‌داند، رأی بدهد.... و بدین طریق، همان کسانی که واقعاً در مغزهای مردم شناخته بوده‌اند و در دل‌هایشان جا داشته‌اند، در مجلس‌های ملی جا می‌گیرند، و این «تقلب طبیعی و قانونی» است!

گاه نزدیک انتخابات می‌بینیم [که] ناگهان صدها مقاله، ده‌ها کتاب، فیلم، تآثر، هزاران گونه تبلیغ‌های مستقیم و غیر مستقیم [را] - بالحن‌ها و رنگ‌ها و

جلوه‌های متنوع و جالب و مختلف، از نوشتن شرح حال گرفته تا چاپ عکس و اسم بر روی ران‌ها و پستان‌ها و دیگر نقاط حساس انتخاباتی و دموکراتیک (۱) مانکن‌ها و رقاصه‌ها و هنرپیشه‌های بسیار معروف و محبوب، در سینماها و دانسینگ‌ها و حتی پیاده‌روهای خیابان‌ها و گردشگاه‌ها و باغ‌ملی‌ها - درباره یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری، از در و دیوار، همه جا و به هر وسیله، بر سر و روی مردم می‌ریزد.... بی‌شک، این پول است، این قدرت است که با استخدام تمام استعدادها و امکانات هنری و ادبی و اجتماعی... رأی می‌سازد. آری، آزادند در «دادن رأی»؛ اما برده‌اند در «ساختن رأی»؛ زیرا رأیش را با پول در مغزش جا داده‌اند و سپس آزادش گذاشته‌اند تا به هر که خواست، رأی دهد.^۱

در مکتب انبیای الهی، برای ساختن انسان آزاد و جامعه آزاد و پاسخ مثبت دادن به نیاز آزادی، در موازات رها کردن انسان از زنجیرهای بیرونی و بردگی طاغوت‌ها، سعی می‌شود که انسان از زنجیرهای درونی و بردگی غرایز حیوانی نیز آزاد گردد؛ بلکه از آن جهت که حریت و آزادی درونی، جنبه بنیادی نسبت به آزادی بیرونی دارد، بیشتر به آن اهمیت داده شده، تا آن جا که جهاد برای تأمین آزادی درونی، «جهاد اکبر»، و جهاد برای تأمین آزادی بیرونی، «جهاد اصغر» نامیده شده است.

امام علی علیه السلام در مورد بندها و زنجیرهایی که از درون، آزادی انسان را سلب می‌کند، چنین می‌فرماید:

لَا يَسْتَرِقُّكَ الطَّمَعُ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا.^۲

طمع، بند بردگی بر تو ننهد، [چرا] که خداوند، تو را آزاد آفریده است.

لَيْسَ مِنْ ابْتِغَاءِ نَفْسِهِ فَأَعْتَقَهَا، كَمَنْ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا.^۳

کسی که خود را خرید و آزاد کرد، مانند کسی نیست که خود را فروخت و نابود ساخت.

۱. امت و امامت: ص ۱۸۹-۱۹۲.

۲. غرر الحکم: ج ۱۰، ص ۳۱۷.

۳. بحار الأنوار: ج ۷۷ ص ۴۱۹.

مَنْ تَرَكَ الشَّهَوَاتِ كَانَ حُرًّا^۱.

کسی که شهوات خود را ترک کند، آزاد است.

آزادی اندیشه

پیامبران الهی، با شکستن این زنجیرها، اندیشه انسان را آزاد می‌سازند و گنجینه عقل‌هایی را که در لجنزار شهوات دفن شده، استخراج می‌کنند. از این رو، امام علی علیه السلام درباره فلسفه بعثت انبیا فرمود:

وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ^۲.

[انبیا آمدند] تا گنجینه‌های عقول بشر را استخراج کنند.

تا عقل انسان، گرفتار شهوت است و تا اندیشه، در بند هوس، اسیر است و تا مشعل فروزان فکر، در زیر حجاب‌های خودپرستی و خودمحوری پنهان است، اندیشه و علم کمترین نقشی در رهایی و تکامل انسان نخواهند داشت. در این باره، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که می‌فرماید:

حَرَامٌ عَلَى كُلِّ عَقْلٍ مَغْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ^۳.

بر هر عقلی که در زنجیر شهوت است، حرام است که از حکمت سود برد.

این حرمت، حرمت تکوینی است. یعنی همان طور که جسم بیمار از غذای لذیذ، لذت نمی‌برد و غذاهای خوب و مقوی، تنها در صورتی جسم انسان را تقویت می‌کنند که نخست، بیماری جسم معالجه شود، روح و جان انسان نیز امکان ندارد از حکمت - که غذای روح است -، استفاده کند، مگر این که بیماری‌های آن درمان شوند.

با درمان بیماری‌های روح و شکستن زنجیرهای اندیشه و برخاستن حجاب‌های

۱. همان: ص ۹۱ ح ۹۸.

۲. نهج البلاغة: خطبة ۱.

۳. غرر الحکم: ح ۴۹۰۲.

فکر، چراغ فروزان عقل ظاهر می شود و راه پیشرفت انسان را روشن و هموار می گرداند. به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام:

مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ^۱.

کسی که بر شهوت خود غلبه کند، عقلش آشکار می شود.

در این باره، قرآن کریم، نظام حکومت انبیا را چنین ترسیم می کند:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۲

خداوند، سرپرست و مرئی کسانی است که ایمان آورده اند و [در پرتو برنامه انبیا] آنها را از تاریکی ها به

سوی روشنایی خارج می کند.

در نظام های طاغوتی، مسئله بر عکس است؛ یعنی در این نظام ها برنامه طوری تنظیم شده که امیال و هوس های حیوانی، بر انسان چیره شوند تا این تمایلات، سرپوشی بر بینش و اندیشه او گردند و در نتیجه، حقیقت پشت پرده بماند؛ زیرا این نظام ها - تحت هر اسم و به هر شکلی که باشند، اعم از: کمونیستی، لیبرالیستی و سلطنتی - از جهل مردم تغذیه می کنند و آگاهی عمومی، عامل نابودی آنهاست. به گفته قرآن کریم:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾^۳

آنها که کافرنند، ظالمانند، سرپرست آنهاست و آنها را از نور به سمت تاریکی ها خارج می سازد.

۱. غرر الحکم: ح ۷۹۵۳.

۲. بقره: آیه ۲۵۷.

۳. بقره: آیه ۲۵۷.

٥ / ٢

النُّورُ وَالْهُدَايَةُ

الكتاب

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ،
وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.^١

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾.^٢

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلُمٍ لَّيْلٍ بَدَا لَهُمْ لَهِجَةٌ كَأَنَّهُمُ يَمِيزُونَ
الْحَمِيمَ﴾.^٣

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

الحديث

٢٦. الإمام علي عليه السلام - في صفة النبي صلى الله عليه وآله -: إختارَهُ مِن شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِشْكَاتِ الضِّيَاءِ،
وَذَوَابَةِ الْعُلَمَاءِ، وَسُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَمَصَابِيحِ الظُّلُمَةِ، وَيَتَابِعِ الْحِكْمَةِ.^٤

٢٧. عنه عليه السلام - في صفة الإسلام -: فِيهِ مَرَايِعُ النِّعَمِ، وَمَصَابِيحُ الظُّلَمِ، لَا تُفْتَحُ الْخَيْرَاتُ
إِلَّا بِمِفَاتِيحِهِ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ.^٥

١. المائدة: ١٦.

٢. إبراهيم: ٥.

٣. إبراهيم: ١.

٤. نهج البلاغة: الخطبة ١٠٨، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٨١ ح ٩٤.

٥. نهج البلاغة: الخطبة ١٥٢، بحار الأنوار: ج ٣٢ ص ٣٩ ح ٢٥.

۵/۲

نورودایت

قرآن

«خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند، به وسیله آن [کتاب]، به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست، هدایتشان می‌کند».

«و در حقیقت، موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که: قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور، و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن، که قطعاً در این [یادآوری]، برای هر شکپهای سپاس‌گزاری عبرت‌هاست».

«الف، لام، راه. [این] کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان، از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آوری؛ به سوی راهی که آن شکست‌ناپذیر ستوده».

حدیث

۴۶. امام علی علیه السلام - در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله - : خداوند، او را از شجرهٔ پیامبران و چراغدان (جایگاه) روشنایی و بلندای پیشانی (خاندانی بلندپایه و شریف) و ناف مکه و چراغ‌های تاریکی و چشمه‌های حکمت، برگزید.

۴۷. امام علی علیه السلام - در وصف اسلام - : در آن، بهاران نعمت‌هست و چراغ‌های زداینده تاریکی‌ها. در خوبی‌ها جز با کلیدهای آن باز نشود، و تاریکی‌ها جز با چراغ‌های آن زدوده نگردد.

تَعْلِمُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

الكتاب

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱.
«رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲.

انظر: البقرة: ۱۵۱، آل عمران: ۱۶۴.



الحديث

۲۸. الإمام علي عليه السلام: بَعَثَ إِلَى الْجَنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَائِهَا، وَلِيَحَذِّرُوهُمْ مِنْ ضَرَائِهَا، وَلِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا، وَلِيُبَيِّنُوا لَهُمْ عُيُوبَهَا، وَلِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبَرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَأَسْقَامِهَا، وَخِلَالِهَا وَحَرَامِهَا، وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ، وَكَرَامَةٍ وَهَوَانٍ^۳.

۴۹. الإمام الكاظم عليه السلام: مَا بَعَثَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ إِلَى عِبَادِهِ إِلَّا لِيَعْقِلُوا عَنِ اللَّهِ، فَأَحْسَنُهُمْ اسْتِجَابَةً أَحْسَنُهُمْ مَعْرِفَةً، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ أَحْسَنُهُمْ عَقْلاً، وَأَكْمَلُهُمْ عَقْلاً أَرْفَعُهُمْ دَرَجَةً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ^۴.

۱. الجمعة: ۲.

۲. البقرة: ۱۲۹.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸۳.

۴. الكافي: ج ۱ ص ۱۶ ح ۱۲، تحف العقول: ص ۳۸۶ كلاهما عن هشام بن الحكم، بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۳۶.

۶ / ۲

آموزش دادن کتاب و حکمت

قرآن

«اوست آن کس که در میان بی‌سوادان، فرستاده‌ای را از خودشان بر انگیزت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت را بدیشان بیاموزد، و [آنان] قطعاً پیش از آن، در گمراهی آشکاری بودند».

«پروردگارا! در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان بر انگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا تو خود، شکست‌ناپذیر حکیمی».

ر.ک: بقره: آیه ۱۵۱، آل عمران: آیه ۱۶۴.



حدیث

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

۴۸. امام علی علیه السلام: فرستادگان خود را به سوی جن و انس فرستاد تا پرده این جهان را برای آنان کنار زنند و آنها را از بدی‌هایش بر حذر دارند و برایشان از دنیا مثل‌ها بزنند و ایشان را به عیب‌های آن، بینا گردانند و آنچه را که مایه عبرت است - از دگرگونی احوال، همچون تن‌درستی‌ها و بیماری‌های دنیا، و حلال و حرام آن و آنچه خداوند از بهشت و دوزخ و عزت و خواری، برای فرمان‌برداران و نافرمانان از خود، فراهم آورده است -، به گوش آنان بخوانند.

۴۹. امام کاظم علیه السلام: خداوند، پیامبران و فرستادگان خود را به سوی بندگانش نفرستاد، مگر برای این که بصیرت الهی را دریافت کنند. پس آن بنده‌ای که بهتر [دعوت حق را] اجابت کند، معرفتش به خدا، بهتر است و آن که به امر خدا داناتر باشد، خردش نیکوتر است و خردمندترین بندگان، بلندپایه‌ترین آنان در دنیا و آخرت است.

۷ / ۲

تَرْكُنَا الْأَخْلَاقَ

الكتاب

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ، وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۱.

﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِسْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۲.

الحديث

۵۰. رسول الله ﷺ: بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَمَحَاسِنِهَا^۳.

۵۱. عنه ﷺ: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ^۴.

۵۲. عنه ﷺ: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ^۵.

۵۳. عنه ﷺ: بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ صَالِحَ الْأَخْلَاقِ^۶.

۵۴. عنه ﷺ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِتَمَامِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ، وَكَمَالِ مَحَاسِنِ الْأَفْعَالِ^۷.

۱. الجمعة: ۲.

۲. البقرة: ۱۲۹.

۳. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۸۷ ح ۱۴۲.

۴. السنن الكبرى: ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۲۰۷۸۲ عن أبي هريرة، كنز العمال: ج ۱۱ ص ۴۲۰ ح ۳۱۹۶۹.

۵. الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۱۹۳ عن مالك بن أنس، كنز العمال: ج ۳ ص ۱۶ ح ۵۲۱۸.

۶. المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۶۷۰ ح ۴۲۲۱، الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۱۹۲ كلاهما عن

أبي هريرة، السنن الكبرى: ج ۱ ص ۳۲۳ ح ۲۰۷۸۳ عن صالح بن عجلان، كنز العمال: ج ۱۱ ص ۴۲۵

ح ۳۱۹۹۶.

۷. المعجم الأوسط: ج ۷ ص ۷۴ ح ۶۸۹۵، تفسير القرطبي: ج ۱۸ ص ۲۲۷ وفيه «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ

الْأَخْلَاقِ»، كنز العمال: ج ۱۱ ص ۴۱۵ ح ۳۱۹۲۷.

۷ / ۲

تزکیه اخلاق

قرآن

«اوست آن کس که در میان بی سوادان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند».

«... تا ... کتاب و حکمت را به آنان پیامزد و پاکیزه‌شان کند؛ زیرا تو خود، شکست‌ناپذیر حکیمی».

حدیث

۵۰. پیامبر خدا ﷺ: من با خوی‌های والا و نیکو، برانگیخته شده‌ام.

۵۱. پیامبر خدا ﷺ: من در حقیقت، برانگیخته شده‌ام تا صفات عالیّه انسانی را کامل سازم.

۵۲. پیامبر خدا ﷺ: من در حقیقت، برای این برانگیخته شده‌ام که خوی‌های نیکو را به کمال رسانم.

۵۳. پیامبر خدا ﷺ: من برای این مبعوث شده‌ام که خوی‌های شایسته را کامل گردانم.

۵۴. پیامبر خدا ﷺ: خدای متعال، مرا برای کامل کردن فضایل اخلاق و به کمال رساندن کارهای نیکو، برانگیخته است.

۸ / ۲

قیام الناس بالقسط

الكتاب

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَبِئَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ غَزِيرٌ»^۱.

الحديث

۵۵. الإمام علي عليه السلام - في صفة الله سبحانه - : الَّذِي صَدَقَ فِي مِعَادِهِ، وَارْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ^۲.

۵۶. عنه عليه السلام - في صفة أهل الذكر - : يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ وَيَأْتِمِرُونَ بِهِ، وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَتَنَاهَوْنَ عَنْهُ^۳.

۹ / ۲

احياء كل القيم

الكتاب

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ

۱. الحديد: ۲۵.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۸۵، الاحتجاج: ج ۱ ص ۴۸۰ ح ۱۱۷، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۲۶۱ ح ۹.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۲۲۲، بحار الأنوار: ج ۶۹ ص ۳۲۵ ح ۳۹.

۸ / ۲

اِتهام مردم به برقراری عدالت

قرآن

«به راستی، [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار، روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند، و آهن را - که در آن، برای مردم خطری سخت و سودهایی است - پدید آوردیم، تا خدا معلوم بدارد که چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند. آری، خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است».

حدیث

۵۵. امام علی علیه السلام - در وصف خداوند سبحان: - خدایی است که در وعده‌اش راستگوست و از ستم بر بندگان به دور، و در میان آفریدگانش به داد و انصاف رفتار می‌کند و در حکم خود، با ایشان عدالت می‌ورزد.
۵۶. امام علی علیه السلام - در وصف اهل ذکر: - به عدل، فرمان می‌دهند و خود به آن عمل می‌کنند و از زشتکاری، باز می‌دارند و خود از آن باز می‌ایستند.

۹ / ۲

زنده کردن همه ارزش‌ها

قرآن

«همنان که از این فرستاده، پیامبرِ درش نخوانده - که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند - پیروی می‌کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد، و از کار ناپسند باز می‌دارد، و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند، و از [دویش] آنان، قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش

عَنْهُمْ إِضْرَهُمْ وَالْأَغْلَلِ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ، وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا
النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ تَأْوَلَّتْ كُفُهُمْ أَلْمُفْلِحُونَ^١.

الحديث

٥٧. الإمام الرضا عليه السلام: فِي الْإِنْجِيلِ مَكْتُوبٌ: إِنَّ ابْنَ الْبَرَّةِ ذَاهِبٌ وَ(الفارقليطا) جَاءَ مِنْ
بَعْدِهِ، وَهُوَ الَّذِي يُخَفِّفُ الْأَصَارَ، وَيُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ، وَيَشْهَدُ لِي كَمَا شَهِدْتُ لَهُ،
أَنَا جِئْتُكُمْ بِالْأَمْثَالِ وَهُوَ يَأْتِيكُمْ بِالتَّأْوِيلِ^٢.

التفسير:

يقول العلامة الطباطبائي رحمته الله في تفسير قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ
الْأُمِّيَّ...﴾: «قال الراغب في المفردات: الإِصْرُ: عقد الشيء وحبسه بقره، يقال: أَصْرْتَهُ فهو
مَأْصُورٌ، والمَأْصَرُ والمَأْصِرُ - بفتح الصاد وكسرها - : محبس السفينة، قال الله تعالى: ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾^٣ أي الأمور التي تشبّطهم وتقيّدهم عن الخيرات، وعن الوصول
إلى الثواب، وعلى ذلك: ﴿وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا﴾^٤ وقيل: ثِقْلاً، وتحقيقه ما ذكرت.
انتهى^٥. والأغلال جمع غلّ، وهو ما يُقَيّد به ...

وذكره عليه السلام بهذه الأوصاف الثلاث: الرسول النبي الأمي، ولم يجتمع له في موضع من
كلامه تعالى إلا في هذه الآية والآية التالية، مع قوله تعالى بعده: ﴿الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ﴾ تدلّ على أنه عليه السلام كان مذكوراً فيهما معروفاً بهذه الأوصاف
الثلاث.

١. الأعراف: ١٥٧.

٢. التوحيد: ص ٢٢٨ ح ١، عيون أخبار الرضا: ج ١ ص ١٦٤ ح ١، الاحتجاج: ج ٢ ص ٢١٤ ح ٣٠٧ كلاهما
نحوه وكلّها عن الحسن بن محمد النوفلي، بحار الأنوار: ج ١٠ ص ٣٠٧ ح ١.

٣. الأعراف: ١٥٧.

٤. البقرة: ٢٨٦.

٥. مفردات ألفاظ القرآن: ص ٧٨.

داشتند و یاری‌اش کردند و در پی نوری رفتند که با او نازل شده است، آنان همان رستگاران اند.»

حدیث

۵۷. امام رضا علیه السلام : در انجیل نوشته شده است : «پسر آن زن پاک دامن می رود و پس از او، «فارقلیطا» می آید و او بارهای گران را سبک می کند و هر چیزی را برای شما روشن می سازد و به حقانیت من گواهی می دهد، همچنان که من به آمدن او گواهی دادم. من برای شما امثال [نمودها] آوردم و او برای شما تأویل [حقیقت] می آورد».

تفسیر

علامه طباطبایی در تفسیر آیه «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس ناخوانده، پیروی می کنند...» می فرماید : «راغب در مفردات می گوید :

«اَصْر» [در ادامه آیه] به معنای بستن و نگهداشتن چیزی به زور است. گفته می شود : «اَصْرْتُهُ فَهُوَ مَأْصُورٌ»، و مَأْصِرٌ و مَأْصِرٌ - به فتح و کسر صاد - به معنای بازداشتگاه کشتی است. خدای متعال فرموده است : «و قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، از آنها بر می دارد» : یعنی اموری را بر می دارد که مردم را از کارهای نیک و رسیدن به ثواب ها و یاداش ها باز می دارند و دست و پا گیر آنها هستند. نیز به همین معناست آیه «وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا». بعضی گفته اند : «اَصْر» به معنای بارگران است : اما حقیقت آن، همان است که گفتیم.

«اَغْلَال» جمع «عُلٌّ» است، به معنای آنچه با آن بسته شود (طوقی آهنین که برگردن یا دست بندنند)...

یاد کردن از پیامبر صلی الله علیه و آله با سه وصف «رسول» و «نبی» و «امی» - که در هیچ آیه دیگری جز همین آیه و آیه بعد، با این سه صفت یکجا ذکر نشده - در کنار جمله بعد - که می فرماید : «[پیامبری] که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند» - نشان می دهد که در تورات و انجیل، از پیامبر خدا با این اوصاف سه گانه یاد شده بوده است.

اگر غرض از توصیف پیامبر با این سه وصف، معرفی کردن وی به صفاتی نبود که در تورات و انجیل برای آن بزرگوار یاد شده و یهودیان و مسیحیان او را با این اوصاف می شناخته اند، بی گمان، در آوردن این سه صفت (رسول و نبی و امی) بویژه صفت سوم، نکته روشنی نبود.

ولولا أن الغرض من توصيفه بهذه الثلاث هو تعريفه بما كانوا يعرفونه به من النعوت المذكورة له في كتابهم، لما كانت لذكر الثلاث - الرسول، النبي، الأمي - وخاصة الصفة الثالثة نكتة ظاهرة.

وكذلك ظاهر الآية يدلّ أو يشعر بأن قوله: «يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» إلى آخر الأمور الخمسة التي وصفه ﷺ بها في الآية من علائمه المذكورة في الكتابين، وهي مع ذلك من مختصات النبي ﷺ وملته البيضاء؛ فإن الأمم الصالحة وإن كانوا يقومون بوظيفة الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر - كما ذكره تعالى من أهل الكتاب في قوله: «لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ - إِلَى أَنْ قَالَ - وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»^١، وكذلك تحليل الطيبات وتحريم الخبائث في الجملة من جملة الفطريات التي أجمع عليها الأديان الإلهية، وقد قال تعالى: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^٢، وكذلك وضع الإصر والأغلال وإن كان ممّا يوجد في الجملة في شريعة عيسى ﷺ كما يدلّ عليه قوله فيما حكى الله عنه في القرآن الكريم: «وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^٣، ويشعر به قوله خطاباً لبني إسرائيل: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ»^٤ إلا أنه لا يرتاب ذو ريب في أن الدين الذي جاء به محمد ﷺ بكتاب من عند الله مصدّق لما بين يديه من الكتب السماوية - وهو دين الإسلام - هو الدين الوحيد الذي نفخ في جثمان الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر كلّ ما يسعه من روح الحياة، وبلغ به من حدّ الدّعوة الخالية إلى درجة الجهاد في سبيل الله بالأموال والنفوس، وهو الدين الوحيد الذي أحصى جميع

١. آل عمران: ١١٣ و ١١٤.

٢. الأعراف: ٣٢.

٣. آل عمران: ٥٠.

٤. الزخرف: ٦٣.

نیز ظاهر آیه شریفه دلالت یا اشعار بر این دارد که جمله «آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد» تا آخرِ امور پنجگانه‌ای که خداوند در این آیه، پیامبر ﷺ را با آنها وصف کرده، از جمله نشانه‌های پیامبر خداست که در آن دو کتاب (تورات و انجیل)، ذکر شده‌اند. با این حال، این اوصاف از ویژگی‌های پیامبر ﷺ و آیین پرشکوه او هستند؛ زیرا درست است که امت‌های درست‌کار به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کرده‌اند و دلیل آن هم، این سخن خدای متعال است درباره اهل کتاب که:

«لَتَسُوْا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتِ اللَّهِ فَإِنِ آتَاكَ مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ أَوْ خَلْفَ ظُهُورِهِمْ يُحَاجُّوكَ قُلْ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وَّاسَّطَ بَيْنِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ الْآيَاتِ الَّتِي كَانُوا يُخْفَوْنَ عَنْهَا وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْمُنِيرُ لِلنَّاسِ بِالْغَيْبِ»^۱

آنان یکسان و همسان نیستند، از اهل کتاب، گروهی درست‌کردارند ... به نیکی فرمان می‌دهند و از ناشایستی باز می‌دارند و به نیکوکاری می‌شتابند، و ایان از شایستگان‌اند.

همچنین روا شمردن پاکیزه‌ها و حرام کردن چیزهای ناپاک، در مجموع، از جمله فطریاتی است که همه ادیان الهی بر آن هم‌داستان‌اند و خدای متعال هم فرموده:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ، وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»^۲

بگو: چه کسی زینت الهی را - که برای بندگانش پدید آورده - و رزق پاکیزه او را حرام کرده است.

نیز برداشتن قید و بندها، گرچه از اموری است که اجمالاً در شریعت عیسی ﷺ وجود داشته است و گواه آن، نقل قولی است که خداوند در قرآن کریم از آن حضرت کرده و می‌فرماید:

«وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَأَجَلْ لَّكُمْ بَعْضُ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۳

همچنین گواهی دهنده بر [صدق] تورات هستم که پیش روی من است و [بر انگیزته شده‌ام] تا بعضی از آنچه بر شما حرام بوده است، حلال کنم.

و این سخن عیسی ﷺ خطاب به بنی اسرائیل نیز، مُشعر به همین نکته است:

۱. آل عمران: آیه ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. اعراف: آیه ۳۲.

۳. آل عمران: آیه ۵۰.

ما یتعلّق به حياة الإنسان من الشؤون والأعمال ثمّ قسمها إلى طيّبات فأحلّها، وإلى خبائث فحرّمها، ولا يعادله في تفصيل القوانين المشرّعة أيّ شريعة دينيّة وقانون اجتماعي، وهو الدّين الّذي نسخ جميع الأحكام الشّاقة الموضوعة على أهل الكتاب واليهود خاصّة، وما تكلفها علماؤهم وابتدعها أحرارهم ورهبانهم من الأحكام المبتدعة»^١.

١٠ / ٢

إِقَامَةُ الْحُجَّةِ

الكتاب

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^٢.

﴿وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^٣.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى﴾^٤.

الحديث

٥٨. رسول الله ﷺ: بَعَثَ إِلَيْهِمُ الرُّسُلَ؛ لِيَكُونَ لَهُ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ عَلَى خَلْقِهِ، وَيَكُونَ رُسُلُهُ إِلَيْهِمْ شُهَدَاءَ عَلَيْهِمْ، وَابْتَعَثَ فِيهِمُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ؛ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَيَحْيَا مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، وَلِيَعْقِلَ الْعِبَادُ عَنْ رَبِّهِمْ مَا جَهِلُوهُ، فَيَعْرِفُوهُ بِرُبُوبِيَّتِهِ

١. العيزان في تفسير القرآن: ج ٨ ص ٢٨٠.

٢. النساء: ١٦٥.

٣. القصص: ٤٧.

٤. طه: ١٣٣.

﴿قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ﴾^۱

به راستی، برای شما حکمت آورده‌ام، و برای شما بعضی از اموری را که در آن اختلاف نظر دارید، روشن می‌سازم.

آری، با همه این احوال، هیچ شکاکی شک ندارد که دینی که محمد ﷺ با کتابی از جانب خدا آورد، که کتاب‌های آسمانی پیش از خود را تصدیق و تأیید می‌کند - یعنی دین اسلام -، تنها دینی است که روح زندگی را به طور کامل در کالبد امر به معروف و نهی از منکر دمید و آن را از حد یک دعوت صرف و خالی، به درجه جهاد مالی و جانی در راه خدا رساند و آن، تنها دینی است که همه شئون و اعمال مربوط به زندگی انسان را در نظر گرفت و سپس آنها را به پاک و ناپاک تقسیم کرد و پاک‌ها را حلال و ناپاک‌ها را حرام شمرد. هیچ شریعت آسمانی و قانون اجتماعی دیگری، به لحاظ تفصیل قوانین تشریعی، به پای این دین نمی‌رسد. اسلام، تنها دینی است که همه احکام دشواری را که برای اهل کتاب، بویژه یهود، وضع شده بود و تمام مقرراتی را که دانشمندان آنها و احبار و رهبانیشان از پیش خود به وجود آورده بودند، لغو و نسخ کرد.^۲



مرکز تحقیقات حقوقی و پاسخگویی
انجام محنت علوم اسلامی

قرآن

﴿پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بها نه و] حاجتی نباشد، و خدا توانا و حکیم است﴾.

﴿و اگر نبود که وقتی به [سزای] پیش‌فرست دست‌هایشان، مصیبتی به ایشان برسد، بگویند: «پروردگارا! چرا پیام‌آوری به سوی ما نفرستادی تا از احکام تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟» [قطعاً در کفر آنان شتاب می‌کردیم]﴾.

﴿و گفتند: «چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد؟». آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه‌های پیشین است، برای آنان نیامده است؟﴾.

حدیث

۵۸. پیامبر خدا ﷺ: [خداوند،] فرستادگان را به سوی مردم فرستاد تا بر آفریدگانش،

۱. زخرف: آیه ۶۳.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن: ج ۱ ص ۵۷۷۴.

بَعْدَ مَا أَنْكَرُوا، وَيُوحِّدُوهُ بِالْإِلَهِيَّةِ بَعْدَ مَا عَضَدُوا.^۱

۵۹. الإمام علي عليه السلام: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ لِإِنْفَازِ أَمْرِهِ، وَإِنْهَاءِ عُذْرِهِ، وَتَقْدِيمِ نُذْرِهِ.^۲

۶۰. الإمام علي عليه السلام: بَعَثَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ، وَجَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ؛ لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ، فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصَّدَقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ.^۳

۶۱. الإمام الصادق عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنْ فَلَسَفَةِ النُّبُوَّةِ -: لِيَأْثَرَ لِيَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ مِنْ بَعْدِ الرُّسُلِ، وَلِيَأْثَرَ يَقُولُوا: مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ، وَلِيَكُونَ حُجَّةً اللَّهُ عَلَيْهِمْ، أَلَّا تَسْمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ حِكَايَةً عَنْ خَزَنَةِ جَهَنَّمَ وَاحْتِجَاجِهِمْ عَلَى أَهْلِ النَّارِ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ...»^۴ ۵۱/۲۴

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

۱. التوحید: ص ۴۵ ح ۴ عن إسحاق بن غالب عن الإمام الصادق عن أبيه عليه السلام. علل الشرائع: ص ۱۲۰ ح ۱ عن إسحاق بن غالب عن الإمام الصادق عليه السلام نحوه. بحار الأنوار: ج ۴ ص ۲۸۸ ح ۱۹.
۲. نهج البلاغة: الخطبة ۸۳.
۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۴۲. بحار الأنوار: ج ۵ ص ۳۱۵ ح ۱۱.
۴. الملک: ۹ و ۱۰.
۵. علل الشرائع: ص ۱۲۱ ح ۴ عن أبي بصير، بحار الأنوار: ج ۱۱ ص ۳۹ ح ۲۷.

حجّت رسا داشته باشد و فرستادگانش به سوی آنان، گواه بر ایشان باشند، و پیامبران بشارتگر و بیم دهنده را در میان مردم برانگیخت تا اگر هلاک می شوند، از روی دلیل باشد و اگر به حیات [سعادت‌مندانه] دست می یابند، آن هم از روی دلیل باشد، و برای این که بندگان، آنچه را درباره پروردگارشان نمی دانستند، بدانند و ربوبیت او را - که منکرش بودند - بشناسند و الوهیتش را - که برای آن شریک قائل بودند - یگانه دانند.

۵۹. امام علی علیه السلام: و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده خدا و فرستاده اوست که او را برای اجرای فرمان خویش و رساندن حجّت و دلیلش، و ابلاغ بیم و وعیدش فرستاده است.

۶۰. امام علی علیه السلام: خداوند فرستادگانش را با وحی خویش که به آنان اختصاص داد، فرستاد و ایشان را حجّت خویش بر خلق خود قرار داد تا [مردم] بهانه نیاورند که بیم داده نشده‌اند. پس مردمان را با زبان راست، به راه حق فرا خواند.

۶۱. امام صادق علیه السلام - در پاسخ به سؤال از حکمت نبوت -: برای این که بعد از پیامبران، دیگر حجّت و بهانه‌ای برای مردم در برابر خدا باقی نماند و نگویند: «کسی نیامد که ما را نوید و بیم دهد» و برای این که خدا بر مردم حجّت داشته باشد، آیا نمی شنوی که خداوند جل جلاله به نقل از نگهبانان دوزخ و حجّت‌آوری آنان در برابر دوزخیان به وجود پیامبران و فرستادگان، می فرماید: «آیا برای شما بیم دهنده‌ای نیامد؟» گویند: چرا، بیم دهنده‌ای به سوی ما آمد؛ و [لی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است ... ❀.

الفصل الثالث

ختم النبوة

الكتاب

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رُّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمًا﴾^١.

مركز تحقيقات كويتية للعلوم الإسلامية

الحديث

٦٢. رسول الله ﷺ: أَوَّلُ الْأَنْبِيَاءِ آدَمُ، وَآخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ ﷺ^٢.

٦٣. عنه ﷺ: مَثَلِي فِي النَّبِيِّينَ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَحْسَنَهَا وَأَكْمَلَهَا وَجَمَّلَهَا وَتَرَكَ مِنْهَا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِالْبِنَاءِ وَيَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَقُولُونَ: لَوْ تَمَّ مَوْضِعُ تِلْكَ اللَّبَنَةِ! وَأَنَا فِي النَّبِيِّينَ بِمَوْضِعِ تِلْكَ اللَّبَنَةِ^٣.

١. الأحزاب: ٤٠.

٢. الأوائيل للطبراني: ص ٢٩ ح ١٣ عن أبي ذر، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٨٠ ح ٣٢٢٦٩.

٣. سنن الترمذي: ج ٥ ص ٥٨٦ ح ٢٦١٣ عن أبي بن كعب، مسند ابن حنبل: ج ٤ ص ٢١ ح ١١٠٦٧، المصنف لابن أبي شيبة: ج ٧ ص ٤٣٩ ح ١٣١ كلاهما عن أبي سعيد نخوع، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٢٢ ح ٣١٩٨١.

فصل سوم

پایان پیامبری

قرآن

﴿محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستادهٔ خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست﴾.

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

حدیث

۶۲. پیامبر خدا ﷺ: نخستین پیامبران [الهی]، آدم است و آخرینشان محمد.

۶۳. پیامبر خدا ﷺ: حکایت من در میان پیامبران، حکایت مردی است که خانه‌ای ساخته و آن را خوب و کامل و زیبا درست کرده باشد و فقط جای یک خشت را در آن باقی گذاشته باشد؛ مردم، دور آن خانه می‌چرخند و از آن خوششان می‌آید و می‌گویند: کاش جای همین یک خشت هم تکمیل می‌شد. آری، من در میان پیامبران، جای آن خشت هستم.

٦٤. عنه عليه السلام: إِنَّمَا بُعِثْتُ فَاتِحاً وَخَاتِماً.^١

٦٥. عنه عليه السلام: إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي كَذَّابُونَ ثَلَاثُونَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^٢

٦٦. عنه عليه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَلَا سُنَّةَ بَعْدَ سُنَّتِي، فَمَنْ ادَّعَى ذَلِكَ فَدَعَوَاهُ وَبَدَعْتُهُ فِي النَّارِ.^٣

٦٧. عنه عليه السلام: أَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ.^٤

٦٨. عنه عليه السلام: أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ.^٥

٦٩. الإمام علي عليه السلام - فِي مَبْعَثِ النَّبِيِّ عليه السلام -: إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ عليه السلام لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ، وَاتِّمَامِ نُبُوءَتِهِ.^٦

٧٠. عنه عليه السلام - فِي صِفَةِ النَّبِيِّ عليه السلام -: أَمِينٌ وَحِيدٌ، وَخَاتَمُ رُسُلِهِ، وَبَشِيرٌ وَرَحِمَتِهِ، وَنَذِيرٌ يَقْمَتِهِ.^٧

٧١. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا، وَخَتَمَ بِكِتَابِكُمُ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا.^٨

١. المصنّف لعبد الرزاق: ج ٦ ص ١١٣ ح ١٠١٦٣ و ج ١١ ص ١١١ ح ٢٠٠٦٢ كلاهما عن عمر بن الخطاب، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٢٥ ح ٣١٩٩٤.
٢. سنن أبي داود: ج ٢ ص ٩٨ ح ٤٢٥٢، مسند ابن حنبل: ج ٨ ص ٣٢٦ ح ٢٢٤٥٨، المستدرک علی الصحیحین: ج ٢ ص ٤٩٦ ح ٨٣٩٠ کلّهما عن توبان، كنز العمال: ج ١١ ص ٣٦٧ ح ٣١٧٦١.
٣. الأملی للمفید: ص ٥٣ ح ١٥ عن أبي بصیر عن الإمام الباقر عليه السلام، مشکاة الأنوار: ص ٢٥٥ ح ٧٥١ عن الإمام الباقر عليه السلام عنه عليه السلام، بحار الأنوار: ج ٢٢ ص ٤٧٥ ح ٢٢.
٤. الطبقات الکبری: ج ١ ص ١٠٥.
٥. عیون أخبار الرضا: ج ٢ ص ٧٤ ح ٣٤٥، بحار الأنوار: ج ٣٩ ص ٣٦ ح ٥.
٦. نهج البلاغة: الخطبة ١، بحار الأنوار: ج ١١ ص ٦١ ح ٧٠.
٧. نهج البلاغة: الخطبة ١٧٣، بحار الأنوار: ج ٣٢ ص ٢٤٩ ح ١٠٠٠.
٨. الکافی: ج ١ ص ٢٦٩ ح ٣ عن أيوب بن الحرّ.

۶۴. پیامبر خدا ﷺ: من فاتح^۱ و خاتم مبعوث شدم.

۶۵. پیامبر خدا ﷺ: به زودی، در میان امت من سی دروغگو پیدا خواهند شد که همگی ادّعی پیامبری می‌کنند، درحالی که من خاتم پیامبران هستم و بعد از من، هیچ پیامبری نیست.

۶۶. پیامبر خدا ﷺ: ای مردم! بعد از من، پیامبری نیست و پس از سنت (قانون) من، سنتی وجود ندارد. پس هر که ادّعی نبوت کند، ادّعا و بدعت او در آتش خواهد بود.

۶۷. پیامبر خدا ﷺ: من عاقب هستم؛ یعنی کسی که پس از او پیامبری نیست.

۶۸. پیامبر خدا ﷺ: من خاتم انبیا هستم.

۶۹. امام علی علیه السلام - درباره بعثت پیامبر ﷺ: تا این که خداوند سبحان، محمد را به عنوان پیامبر خدا ﷺ فرستاد تا وعده خویش را به انجام رساند و [سلسله] نبوتش را کامل گرداند.

۷۰. امام علی علیه السلام - در وصف پیامبر ﷺ: امین و حی اوست و خاتم فرستادگانش و نوید دهنده رحمتش و ترساننده از خشم و عذابش.

۷۱. امام صادق علیه السلام: خداوند - که یادش بزرگ باد - با پیامبر شما، به پیامبران خاتمه داد. بنا بر این، بعد از او هرگز پیامبری برانگیخته نخواهد شد، و [نیز] با کتاب شما به همه کتاب‌ها [ی آسمانی] پایان بخشید. پس، بعد از کتاب شما هرگز کتابی نازل نخواهد شد.

۱. فاتح، یکی از نام‌های پیامبر خداست و از آن رو بدین نام خوانده شده است که درهای ایمان را گشود و خداوند، او را در میان خلق خود، حاکم و داور قرار داد و دانش‌های ناگشوده بر وی را گشود (مجمع البحرین: ماده «فتح»). م.

۷۲. عنه علیه السلام : حَتَّى جَاءَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَجَاءَ بِالْقُرْآنِ وَبِشَرِيعَتِهِ وَمِنْهَا جِهَةٌ، فَخَلَّالُهُ خَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۱

۷۳. صحیح مسلم عن سعید بن المسیب عن عامر بن سعد بن أبي وقاص عن أبيه : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ^۲ لِعَلِيٍّ : أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

راجع: موسوعة الإمام علي بن أبي طالب، القسم الثالث، الفصل الرابع، أحاديث المنزلة.



۱. الکافی: ج ۲ ص ۱۷ ح ۲ عن سماعة بن مهران، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۵۴ ح ۲۸.
 ۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۷۰ ح ۳۰، فضائل الصحابة لابن حنبل: ج ۲ ص ۶۳۳ ح ۱۰۷۹، خصائص أمير المؤمنين للنسائي: ص ۱۱۱ ح ۵۰ وفيهما «أما ترضى أن تكون مني» وبدل «أنت مني» وص ۱۱۴ ح ۵۱، مستد أبي يعلى: ج ۱ ص ۳۴۸ ح ۷۳۵ وص ۳۵۴ ح ۷۵۱ وفيه «فاصطككتنا» بدل «فاستككتنا»، تاريخ دمشق: ج ۴۲ ص ۱۴۶-۱۴۸، أسد الغابة: ج ۴ ص ۱۰۰ الرقم ۳۷۸۹، المناقب لابن المغازلي: ص ۲۸ ح ۴۰ وص ۲۹ ح ۴۲ وص ۳۳ ح ۵۰، المناقب للخوارزمي: ص ۱۳۳ ح ۱۴۸، الأمالي للطوسي: ص ۲۲۷ ح ۳۹۹ نحوه، المناقب للكوفي: ج ۱ ص ۵۱۳ ح ۴۳۵ وفيه «أما ترضى أن تكون مني» بدل «أنت مني».

۷۲. امام صادق علیه السلام : تا این که محمد صلی الله علیه و آله آمد و قرآن و شریعت و طریقت خود را آورد. پس حلال [دین] او، تا روز قیامت حلال است و حرام [دین] او، تا روز قیامت حرام.

۷۳. صحیح مسلم - به نقل از سعید بن مسیب، از عامر بن سعد بن ابی وقاص، از پدرش - : پیامبر خدا به علی علیه السلام فرمود: «تو برای من، به منزله هارون برای موسی هستی، جز آن که پس از من، پیامبری نیست».

ر.ک: دانش نامه امیر المؤمنین: بخش سوم / کوشش های پیامبر برای رهبری علی پس از خود / فصل چهارم / احادیث منزلت.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

تحلیلی درباره حکمت ختم نبوت

سخن درباره حکمت ختم نبوت، بسیار است؛ ولی آنچه در این جا به طور اجمال می توان بدان اشاره کرد، این است که فلسفه بعثت انبیای الهی، ارائه برنامه تکامل جامعه بشر است. این برنامه، باید به تدریج به مردم ابلاغ شود؛ زیرا جامعه در طول تاریخ، همانند کودکی است که در دامن تعلیم و تربیت انبیای الهی پرورش می یابد، لذا برنامه انبیا در دوران های مختلف زندگی این کودک، باید متناسب با مزاج و استعداد او باشد و بر این اساس، در چهار مقطع از مقاطع تاریخ پیش از اسلام، شکل اجرایی برنامه انبیا تغییر کرده و این تغییرات، توسط چهار تن از پیامبران بزرگ الهی - که صاحب کتاب و شریعت بوده اند و آنان را پیامبران تشریح می نامیم - به جامعه بشر ابلاغ گردیده است. این پیامبران عبارت اند از: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام.

سایر پیامبران الهی، مبلغ شریعت پیامبران تشریح بوده اند، و رهبری الهی به وسیله آنان تداوم یافت، تا هنگامی که مزاج جامعه برای دریافت آخرین پیام های الهی، آمادگی پیدا کرد، و در این هنگام بود که آخرین و کامل ترین برنامه های تکامل انسان، در مجموعه ای به نام قرآن، به وسیله خاتم انبیا به بشر ابلاغ شد و با ابلاغ این پیام، سلسله پیامبران پایان یافت.

پیامبر خدا در روایتی این تحلیل را ضمن یک مثل ساده بیان فرموده:

مَثَلِي فِي النَّبِيِّينَ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَحْسَنَهَا وَأَكْمَلَهَا وَجَمَّلَهَا وَتَرَكَ مِنْهَا مَوْضِعَ لَبَنَةٍ لَمْ يَضَعْهَا، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِالْبِنَاءِ وَيَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَقُولُونَ: لَوْ تَمَّ مَوْضِعُ

تِلْكَ اللَّيْنَةُ ۱! وَأَنَا فِي النَّبِيِّ بِمَوْضِعِ تِلْكَ اللَّيْنَةِ ۱

حکایت من در میان پیامبران، حکایت مردی است که خانه‌ای ساخته و آن را خوب و کامل و زیبا درست کرده باشد و فقط جای یک خشت را در آن باقی گذاشته باشد؛ مردم، دور آن خانه می‌چرخند و از آن خوششان می‌آید و می‌گویند: کاش جای همین یک خشت هم تکمیل می‌شد. آری، من در میان پیامبران، جای آن خشت هستم.

بر پایه این مَثَل، خداوند متعال با فرستادن پیامبران، می‌خواست ساختمان معنوی در جهان بنا کند برای پرورش انسان کامل، که بدون آن، جهان نمی‌توانست جز حیوان پرورش دهد. با این‌که معمار این ساختمان، خداوند متعال بوده، ساختن آن قرن‌ها طول کشیده است؛ چرا که اجزای آن و زمینه ساختش می‌بایست در طول قرن‌ها فراهم گردد. نخستین خشت نورانی این بنای معنوی، حضرت آدم و واپسین آنها حضرت خاتم الانبیا است. با بعثت حضرت خاتم، پرورشگاه جامعه انسانی از هر جهت تکمیل شد و تا پایان جهان، برنامه‌های این پرورشگاه، برای تکامل مادی و معنوی همه انسان‌ها کافی است و بدین سان، نبوت پایان یافت. اما پس از پایان یافتن نبوت به وسیله خاتم پیامبران ﷺ، امامت و هدایت امت، به وسیله اهل بیت ایشان ادامه یافت، چنان‌که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۲

[ای پیامبر! تو فقط هشداردهنده‌ای، و برای هر قومی راهبری است].

در احادیث فریقین تصریح شده^۳ که مقصود از «هادی»، امیرمؤمنان علی علیه السلام است؛ چنان‌که در تاریخ دمشق آمده:

لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ...﴾، قَالَ النَّبِيُّ: أَنَا الْمُنْذِرُ وَعَلِيٌّ الْهَادِي.^۴

چون آیه (تو فقط هشدار دهنده‌ای) نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هشدار دهنده‌ام و علی، راهبر.

۱. ر.ک: ص ۱۰۶ ح ۶۳.

۲. رعد: آیه ۷.

۳. ر.ک: دانش‌نامه امیرالمؤمنین: علی از زبان قرآن / هادی.

۴. دانش‌نامه امیرالمؤمنین: ح ۳۱۲۵.

و پس از امام علی علیه السلام، امامت در خاندان آن حضرت ادامه یافت، چنان که از پیامبر خدا روایت شده است:

أَنَا الْمُنْذِرُ، وَعَلِيُّ الْهَادِي، وَكُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ.^۱

من هشدار دهنده‌ام و علی، راهبر و هر امامی راهبر نسل معاصر خویش است.

و در روایتی دیگر، از امام باقر علیه السلام آمده است:

رَسُولُ اللَّهِ الْمُنْذِرُ، وَعَلِيُّ الْهَادِي، أَمَا وَاللَّهِ مَا ذَهَبَ مِنَّا وَمَا زَالَتْ فِينَا إِلَى السَّاعَةِ.^۲

پیامبر خدا، بیم دهنده است و علی هدایتگر. بدانید که به خداوند سوگند،

[امامت] از خاندان ما بیرون نرفته است و تا قیامت در میان ماست.

این حقیقت، در حدیث متواتر ثقلین نیز - که صدورش قطعی است - مورد تأکید قرار گرفته است^۳ و بدین سان، امامت و رهبری الهی خاندان نبوت، تا مدتی قریب به سه قرن ادامه یافت؛ اما پس از وفات امام حسین عسکری علیه السلام، حکمت الهی ایجاب می‌کرد که امام پس از او - که پدر معنوی امت اسلامی است - از دیده‌ها پنهان گردد و جامعه اسلامی را به دار الایتام معنوی فقها و علما واگذارد، چنان که از امام عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمود:

حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَشَدُّ مِنْ يَتِيمٍ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ مِنْ أُمِّهِ وَأَبِيهِ، يَتِيمٌ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ وَلَا يَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يُبْتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ، أَلَا فَتَنَ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِمًا بِغُلُومِنَا، وَهَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِهِ الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ فِي حَجَرِهِ، أَلَا فَتَنَ هَدَاهُ وَأَرْشَدَهُ وَعَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.^۴

پدرم از پدرانش از پیامبر خدا برایم روایت کرد که: بسیار بدتر از یتیمی که پدر و مادرش را از دست داده، یتیمی است که از امام خود دور افتاده و توان دستیابی به

۱. دانش‌نامه امیر المؤمنین: بخش سوم / فصل هشتم / احادیث هدایت.

۲. دانش‌نامه امیر المؤمنین: بخش سوم / فصل هشتم / احادیث هدایت.

۳. رک: امام مهدی از نگاه حدیث ثقلین، محمد محمدی ری‌شهری.

۴. الاحتجاج: ج ۱ ص ۷.

او را ندارد و در مسایل شرعی خود که به آنها نیاز دارد، تکلیفش را نمی‌داند. بدانید که چنین شخصی - که احکامش را نمی‌داند و از دیدن ما محروم است - یتیمی است که در دامن کسی جای دارد که عالم به علوم ما باشد. هلا! که هر کس چنین یتیمی را ارشاد نماید و هدایتش کند و شریعت ما را به او آموزش دهد، در بالاترین منزلگاه، همراه ماست.

یکی از حکمت‌های غیبت امام عصر (عج)، این است که مردم جهان، انواع حکومت‌های مدّعی عدالت و آزادی و حقوق بشر را بیازمایند و با تجربه دریابند که جز رهبری رهبران الهی، نمی‌تواند عدالت را در جهان برقرار سازد، و اُمت اسلامی نیز دریابد که تنها در اختیار داشتن کامل‌ترین برنامه‌های تکامل، برای رسیدن به جامعه موعود و مطلوب اسلامی کافی نیست؛ بلکه در کنار آن، امامت خاندان رسالت نیز ضروری است. امام صادق علیه السلام در حدیثی، به این حکمت اشاره می‌فرماید:

مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وُلُوا مِنَ النَّاسِ حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ: إِنَّا لَوْ وُلِينَا، لَعَدَلْنَا! ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ.^۱

غیبت، همچنان ادامه دارد تا جایی که هیچ گروهی از مردم نمانند مگر این که به حکومت برسند، تا کسی نماند که بگوید: «اگر ما حاکم می‌شدیم، به داد حکومت می‌کردیم». آن گاه، قائم به حق و داد بر می‌خیزد.

پس از فراهم شدن زمینه سیاسی و اجتماعی حکومت جهانی اسلام، تنها ذخیره الهی، برای اقامه عدل در جهان ظاهر می‌گردد و با ظهور وی، وعده الهی مبنی بر فراگیر شدن اسلام در جهان - که در قرآن سه بار تکرار شده است - تحقق خواهد یافت:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۲

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند.^۳

۱. الغیة، نعمانی: ص ۲۷۴ ح ۵۳.

۲. توبه: آیه ۳۳، فتح: آیه ۲۸، صف: آیه ۹.

الفصل الرابع

عالمية نبوة محمد

١ / ٢

رسالة إلى كافة الناس

مركز تحقيقات كويت برعاية سعود

الكتاب

﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ أُذَبِّرَكُمْ بِهِ،
وَمَنْ بَلَغَ أَبْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنْ مَعَ اللَّهِ إِلَهٌ آخَرُ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بِرِءٍ
مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾^١.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِنَاسٍ نَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَئِنْ أَكْثَرَ النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^٢.

﴿قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ
تَهْتَدُونَ﴾^٣.

١. الأنعام: ١٩.

٢. سبأ: ٢٨.

٣. الأعراف: ١٥٨.

فصل چهارم

رساله جفانی محمد

۱ / ۴

رساله جفانی ایشان

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی

قرآن

«بگو: «گواهی چه کسی از همه برتر است؟»، بگو: «خدا میان من و شما گواه است. و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم. آیا واقعاً شما گواهی می‌دهید که در جنب خدا، خدایان دیگری هم هست؟». بگو: «من گواهی نمی‌دهم». بگو: «او تنها، معبودی یگانه است، و بی‌تردید، من از آنچه شریک [او] قرار می‌دهید، بیزارم».

«و ما تو را جز [به سَمَتِ] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم؛ لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

«بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، همان [خدایی] که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین، از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست؛ که زنده می‌کند و می‌میراند. پس به خدا و فرستاده او - که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد - بگروید و او را پیروی کنید؛ امید که هدایت شوید».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.^١

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾.^٢

الحديث

٧٢. تاریخ بغداد: قال رسول الله ﷺ: مَنْ بَلَغَهُ الْقُرْآنُ فَكَأَنَّمَا شَافَهُتُهُ بِهِ، ثُمَّ قَرَأَ:

﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾.^٣

٧٥. عنه ﷺ: أَنَا رَسُولُ مَنْ أَدْرَكَتْ حَيًّا وَمَنْ يُولَدُ بَعْدِي.^٤

٧٦. عنه ﷺ: أُرْسِلْتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، وَبِي خِتَمُ النَّبِيِّينَ.^٥

٧٧. عنه ﷺ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ كُلَّ نَبِيٍّ كَانَ قَبْلِي إِلَى أُمَّتِهِ بِلِسَانِ قَوْمِهِ، وَيَعْتَنِي إِلَى كُلِّ أَسْوَدٍ

وَأَحْمَرَ بِالْعَرَبِيَّةِ.^٦

٧٨. عنه ﷺ: أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ نَبِيٌّ كَانَ قَبْلِي: أُرْسِلْتُ إِلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ

وَالْأَحْمَرِ....^٧

٧٩. الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ أَعْطَىٰ مُحَمَّدًا ﷺ شَرَائِعَ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ

وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ... وَأَرْسَلَهُ كَافَّةً إِلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَالْجِنِّ وَالْإِنْسِ.^٨

١. الأنبياء: ١٠٧.

٢. التوبة: ٣٣.

٣. تاريخ بغداد: ج ٢ ص ٥١، الدر المنثور: ج ٣ ص ٢٥٧ نقلاً عن ابن مردويه وأبي نعيم وكلاهما عن ابن عباس.

٤. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٩١ عن الحسن، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٤ ح ٣١٨٨٥.

٥. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٩٢ عن أبي هريرة.

٦. الأمالي للطوسي: ص ٥٧ ح ٨١، بشارة المصطفى: ص ٨٥ كلاهما عن أبي بصير عن الإمام الباقر عليه السلام، بحار

الأنوار: ج ١٦ ص ٣١٦ ح ٦.

٧. الأمالي للطوسي: ص ٢٨٤ ح ١٠٥٩ عن عطاء بن السائب عن الإمام الباقر عن آبائه عليه السلام.

٨. المحاسن: ج ١ ص ٢٤٨ ح ١٠٣٥، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٣٢٢ ح ١٦.

«و تو را جز رحمتی برای جهانیان، نفرستادیم».

«او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست، فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته باشند».

حدیث

۷۴. تاریخ بغداد: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «هر که قرآن به او رسد، چنان است که من به وسیله آن، با وی رو در رو سخن گفته باشم».

ایشان سپس این آیه را برخواند: «و این قرآن، به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این قرآن] به او رسد، هشدار دهم».

۷۵. پیامبر خدا ﷺ: من پیامبر کسانی هستم که با من به سر می‌برند و کسانی که بعد از من به دنیا می‌آیند.

۷۶. پیامبر خدا ﷺ: من به سوی همه مردم فرستاده شده‌ام و سلسله پیامبران، به من ختم شده است.

۷۷. پیامبر خدا ﷺ: پیش از من، هر پیامبری با زبان قوم خود به سوی امتش فرستاده شد؛ ولی خداوند مرا با زبان عربی، به سوی همه انسان‌ها از سیاه و سفید، فرستاده است.

۷۸. پیامبر خدا ﷺ: پنج چیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من، داده نشده است: من به سوی سیاه و سفید و سرخ فرستاده شده‌ام...

۷۹. امام صادق علیه السلام: خداوند - تبارک و تعالی -، شرایع نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را به محمد ﷺ داد... و او را به سوی همه سفید و سیاه و چن و انس فرستاد.

۲ / ۴

رِسَالَتُهُ إِلَى النَّجَاشِيِّ

۸۰. الطبقات الكبرى : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا رَجَعَ مِنَ الْحُدَيْبِيَّةِ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ سِتٍّ، أَرْسَلَ الرُّسُلَ إِلَى الْمُلُوكِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَتَبَ إِلَيْهِمْ كُتُبًا، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْمُلُوكَ لَا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلَّا مَخْتُومًا، فَأَتَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَئِذٍ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ قِصَّةٌ مِنْهُ، نَقَشَتْ ثَلَاثَةَ أَسْطُرٍ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ.

فَخَرَجَ سِتَّةَ نَفَرٍ مِنْهُمْ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، وَذَلِكَ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةِ سَبْعٍ، وَأَصْبَحَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَتَكَلَّمُ بِلسَانِ الْقَوْمِ الَّذِينَ بَعَثَهُ إِلَيْهِمْ، فَكَانَ أَوَّلَ رَسُولٍ بَعَثَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَمْرُو بْنُ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيُّ إِلَى النَّجَاشِيِّ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابَيْنِ يَدْعُوهُ فِي أَحَدِهِمَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَيَتْلُو عَلَيْهِ الْقُرْآنَ. فَأَخَذَ [النَّجَاشِيُّ] كِتَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ، وَنَزَلَ مِنْ سَرِيرِهِ فَجَلَسَ عَلَى الْأَرْضِ تَوَاضِعًا، ثُمَّ أَسْلَمَ وَشَهِدَ شَهَادَةَ الْحَقِّ، وَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَسْتَطِيعُ أَنْ آتِيَهُ لَأَتَيْتُهُ. وَكَتَبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِإِجَابَتِهِ وَتَصَدِيقِهِ وَإِسْلَامِهِ - عَلَى يَدَيِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.

وَفِي الْكِتَابِ الْآخِرِ يَا مَرْءُ أَنْ يُزَوِّجَهُ أُمُّ حَبِيبَةَ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ، وَكَانَتْ قَدْ هَاجَرَتْ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ مَعَ زَوْجِهَا عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ جَحْشٍ الْأَسَدِيِّ فَتَنَصَّرَ هُنَاكَ وَمَاتَ. وَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْكِتَابِ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْهِ بِمَنْ قَبْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ وَيَحْمِلَهُمْ. فَفَعَلَ، فَزَوِّجَهُ أُمُّ حَبِيبَةَ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ، وَأَصْدَقَ عَنْهُ أَرْبَعِينَ دِينَارًا، وَأَمَرَ بِجَهَازِ الْمُسْلِمِينَ وَمَا يُصْلِحُهُمْ، وَحَمَلَهُمْ فِي سَفِينَتَيْنِ مَعَ عَمْرُو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ، وَدَعَا بِحَقٍّ مِنْ عَاجٍ فَجَعَلَ فِيهِ كِتَابِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ: لَنْ تَزَالَ

۲ / ۴

نامه ایشان به نجاشی

۸۰. الطبقات الکبری: هنگامی که پیامبر ﷺ در ذی حجه سال ششم، از صلح حدیبیه برگشت، سفیرانی نزد پادشاهان فرستاد و برای آنان نامه نوشت و به اسلام دعوتشان کرد. به ایشان گفته شد: ای رسول خدا! پادشاهان، نامه بدون مهر را نمی خوانند. پس پیامبر ﷺ در همان روز، یک انگشتر نقره‌ای نگین سبز خود را تهیه کرد که نقش آن، سه کلمه «محمد رسول الله» بود و نامه‌ها را با آن مهر زد. شش سفیر، در یک روز [از مدینه] بیرون رفتند و این در ماه محرم سال هفتم بود. هر یک از آن فرستادگان، به زبان همان مردمی سخن می گفتند که پیامبر خدا او را به سوی آنان فرستاده بود.

نخستین سفیری که پیامبر خدا اعزام کرد، عمرو بن امیه ضمیری بود که او را با دو نامه، به سوی نجاشی روانه کرد. در یکی از آن دو نامه، نجاشی را به اسلام دعوت کرده بود و برایش آیاتی از قرآن نوشته بود. نجاشی، نامه پیامبر خدا را گرفت و بر دیدگان خود نهاد و برای ابراز تواضع، از تخت فرود آمد و روی زمین نشست. وی اسلام آورد و شهادتین بر زبان راند و گفت: اگر می توانستم به حضورش بیایم، حتماً می آمدم.

و آن گاه، نامه‌ای حاکی از اجابت حق و تصدیق و اسلام آوردن خود به دست جعفر بن ابی طالب و سر فرود آوردن در برابر خداوند پروردگار جهانیان، به پیامبر خدا نوشت.

در نامه دوم، پیامبر خدا به نجاشی فرموده بود که ام حبیبه، دختر ابوسفیان بن حرب، را به عقد ایشان در آورد. ام حبیبه همراه شوهر خود، عبید الله بن جحش اسدی، به حبشه مهاجرت کرده بود؛ ولی عبید الله در حبشه مسیحی شد و همان جادر گذشت. پیامبر ﷺ همچنین در آن نامه، به نجاشی فرموده بود تا وسیله بازگشت اصحابش را که در حبشه بودند، فراهم سازد و آنان را روانه کند. نجاشی طبق دستور،

الْحَبَشَةُ بِخَيْرٍ مَا كَانَ هَذَانِ الْكِتَابَانِ بَيْنَ أَظْهُرِهَا.^١

٣ / ٤

رِسَالَةُ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ

٨١. رسول الله ﷺ - فِيمَا كَتَبَ إِلَى مَلِكِ الرُّومِ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ، وَسَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمْ تَسْلِمًا، وَأَسْلِمِ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَقَلْبِكَ إِثْمُ الْأَرِيسِيِّينَ.^٢ وَيَا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْكَتَبْتُ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ.^٣

٨٢. الطبقات الكبرى: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دَحِيَّةَ بْنَ خَلِيفَةَ الْكَلْبِيِّ - وَهُوَ أَحَدُ السَّبْتَةِ - إِلَى قَيْصَرَ يَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَابًا وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى لِيَدْفَعَهُ إِلَى قَيْصَرَ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ بُصْرَى إِلَيْهِ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ بِحِمَصَ، وَقَيْصَرُ يَوْمَئِذٍ مَاشٍ فِي نَذْرِ كَانَ عَلَيْهِ: إِنْ ظَهَرَتِ الرُّومُ عَلَى فَارِسَ أَنْ يَمْشِيَ حَافِيًا مِنْ قُسْطَنْطِينِيَّةَ إِلَى إِيلِيَاءَ.

فَقَرَأَ الْكِتَابَ وَأَذَّنَ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسَكْرَةِ لَهُ بِحِمَصَ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ، هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلَاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَتَّبِعَ لَكُمْ مُلْكُكُمْ وَتَتَّبِعُونَ مَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ؟

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٥٨، تاريخ دمشق: ج ٢٧ ص ٢٥٧ و ج ٤٥ ص ٢٣٠ كلها عن عمرو بن أمية الضمري.

٢. قال المجلسي رحمه الله: قوله: «إِثْمُ الْأَرِيسِيِّينَ» هكذا أورده جلّ الرواة، وروي «اليريسين» وروي «الاريسين» ... معناه: أَنْ عَلَيْكَ إِثْمُ رِعَايَاكَ مَتَنَ صَدَدْتَهُ عَنِ الْإِسْلَامِ (كما في بحار الأنوار).

٣. آل عمران: ٦٤.

٤. صحيح البخاري: ج ٣ ص ١٠٧٦ ح ٢٧٨٢، صحيح مسلم: ج ٣ ص ١٣٩٦ ح ٧٤، سنن أبي داود: ج ٢ ص ٢٢٥ ح ٥١٣٦ كلها عن ابن عباس، كنز العمال: ج ٢ ص ٣٨٤ ح ١١٠٣٥: بحار الأنوار: ج ٢٠ ص ٣٨٦ ح ٨ نقلًا عن الكاذروني في المستقى عن محمد بن إسحاق.

اُمّ حبیبیه دختر ابوسفیان را به عقد ازدواج پیامبر خدا در آورد و چهار صد دینار مهریه برایش تعیین کرد و وسایل بازگشت یاران پیامبر ﷺ را نیز فراهم ساخت و آنان را به وسیله دو کشتی، همراه عمرو بن امیّه ضمیری روانه کرد. آن گاه، جعبه‌ای از عاج خواست و هر دو نامه پیامبر ﷺ را در آن نهاد و گفت: تا زمانی که این دو نامه در حبشه باشد، این کشور همواره در خیر و برکت خواهد بود.

۳ / ۴

نامه ایشان به پادشاه روم

۸۱. پیامبر خدا ﷺ - در نامه‌ای به امپراتور روم - : بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد پیامبر خدا و بنده و فرستاده او، به هِرَقْل، بزرگ روم. درود بر کسی که راه هدایت را پیوید! اما بعد، من تو را به اسلام فرا می‌خوانم. اسلام بیاور تا در سلامت بمانی. مسلمان شو تا خداوند، اجر تو را دو برابر دهد. اگر نپذیری، گناه رعیت بر عهده توست. ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی پایستیم که میان ما و شما یکسان است: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و هریک از ما، دیگری را به جای خداوند، خدایگان نگیرد. پس اگر روی گردانند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم.

۸۲. الطبقات الکبری: پیامبر خدا، دحیه بن خلیفه کلبی را - که یکی از آن شش سفیر بود - به سوی قیصر روانه کرد تا او را به اسلام دعوت کند. ایشان نامه‌ای همراه دحیه کرد و به او فرمود که آن نامه را به فرماندار بصرا دهد تا او آن را تسلیم قیصر کند. فرماندار بصرا، نامه را به قیصر داد. در آن روز، قیصر در حِمص به سر می‌برد و نذر کرده بود که اگر روم بر ایران پیروز شود، پیاده و با پای برهنه، از قسطنطنیه به ایلیا (بیت المقدس) برود. قیصر، نامه را خواند و به بزرگان روم - که همراه او در صومعه‌اش در حِمص بودند - گفت: ای بزرگان روم! آیامی خواهید به رستگاری و هدایت برسید و پادشاهی شما استوار بماند و از فرمان عیسی بن مریم پیروی کرده باشید؟

رومیان گفتند: پادشاه! چه باید کرد؟

قَالَتِ الرُّومُ: وَمَا ذَاكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ؟ قَالَ: تَتَّبِعُونَ هَذَا النَّبِيَّ الْعَرَبِيَّ.

قَالَ: فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ وَتَنَاحَزُوا وَرَفَعُوا الصَّلِيبَ. فَلَمَّا رَأَى هِرَقْلُ ذَلِكَ مِنْهُمْ يَتَسَّ مِنْ إِسْلَامِهِمْ وَخَافَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ وَمُلْكِهِ، فَسَكَّنَهُمْ ثُمَّ قَالَ: إِنَّمَا قُلْتُ لَكُمْ مَا قُلْتُ اخْتَبَرُكُمْ لِأَنْظُرَ كَيْفَ صَلَابَتُكُمْ فِي دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُمْ مِنْكُمْ الَّذِي أَحَبُّ. فَسَجَدُوا لَهُ^١.

٨٣. صحيح مسلم عن أبي سفيان: ... بَيْنَا أَنَا بِالشَّامِ إِذْ جِيَءَ بِكِتَابٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى هِرَقْلَ ... فَقَالَ هِرَقْلُ: هَلْ هَاهُنَا أَحَدٌ مِنْ قَوْمِ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ؟ قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: فَذُعِيتُ فِي نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ، فَدَخَلْنَا عَلَى هِرَقْلَ فَأَجْلَسَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ ... وَأَجْلَسُوا أَصْحَابِي خَلْفِي ...

ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِي: سَلُهُ، كَيْفَ حَسَبُهُ فِيمَكُمْ؟ قَالَ: قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو حَسَبٍ. قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مَلِكٌ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: وَمَنْ يَتَّبِعُهُ؟ أَشْرَافُ النَّاسِ أَمْ ضَعَفَاؤُهُمْ؟ قَالَ: قُلْتُ: بَلْ ضَعَفَاؤُهُمْ. قَالَ: أَيْزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا، بَلْ يَزِيدُونَ، قَالَ: هَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَنْ دِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ سَخَطُهُ لَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: تَكُونُ الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سَجَالاً، يُصِيبُ مِنَّا وَنُصِيبُ مِنْهُ. قَالَ: فَهَلْ يَغْدِرُ؟ قُلْتُ: لَا، وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لَا نَدْرِي مَا هُوَ صَانِعٌ فِيهَا ... قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ أَحَدٌ قَبْلَهُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا ...

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٥٩، السنن الكبرى للنسائي: ج ٥ ص ٢٦٥ ح ٨٨٤٥، مسند ابن حنبل: ج ١ ص ٥٦٣ ح ٢٣٧٠، السنن الكبرى: ج ٩ ص ٢٩٩ ح ١٨٦٠٧ والثلاثة الأخيرة عن ابن عباس نحوه.

قیصر گفت: از این پیامبر عرب، پیروی کنید.

آنان همچون گورخرها رمیدند و هیاهو به راه انداختند و صلیب‌ها را بر افراشتند. هرقل چون این واکنش را از آنان دید، از اسلام آوردنشان نومید گشت و نسبت به جان و حکومت خود، احساس خطر کرد. لذا آنان را آرام ساخت و گفت: در حقیقت، این سخن را گفتم تا اندازه پایداری شما را در دینتان بیازمایم، و دیدم چنانید که من می‌خواهم.

در این هنگام، آنان در برابر قیصر به خاک افتادند.

۸۳. صحیح مسلم - به نقل از ابوسفیان -: ... زمانی که در شام بودم، نامه‌ای از پیامبر خدا، برای هرقل آورده شد.... هرقل گفت: آیا از قوم این مردی که می‌گوید پیامبر است، کسی در این جا هست؟ گفتند: آری.

من و چند نفر از قریش، احضار شدیم. وقتی بر هرقل وارد شدیم، او ما را در برابر خود نشاند و همراهانم را پشت سرم نشاندند... آن گاه، به مترجم خود گفت: از او بپرس که حسب و نسب وی (پیامبر)، در میان شما چگونه است؟ من گفتم: او در میان ما، از حسب و نسب برخوردار است.

پرسید: آیا از پدران او، کسی پادشاه بوده است؟

من گفتم: نه، پرسید: آیا پیش از آن که ادعای نبوت کند، او را به دروغگویی متهم می‌کردید؟

من گفتم: نه، پرسید: چه کسانی از او پیروی می‌کنند: اشراف یا مردمان فرودست؟ گفتم: مردمان فرودست.

پرسید: آیا روز به روز، بر تعداد آنها افزوده می‌شود یا کاسته می‌گردد؟ گفتم: نه، بلکه افزوده می‌شود.

پرسید: آیا پیش آمده است که فردی از آنها، پس از پذیرفتن دین او، به علت خشم و نارضایی از وی، دینش را ترک کند؟

گفتم: نه، پرسید: وضعیت جنگ شما با او چگونه بوده است؟

گفتم: بین ما و او، جنگ‌های سختی در می‌گرفت و او از ما می‌کشت و ما هم از او می‌کشتیم.

قَالَ: إِنْ يَكُنْ مَا تَقُولُ فِيهِ حَقًّا فَإِنَّهُ نَبِيٌّ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ، وَلَمْ أَكُنْ أَظُنُّهُ مِنْكُمْ، وَلَوْ أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلَصُ إِلَيْهِ لِأَحَبِّتُ لِقَاءَهُ، وَلَوْ كُنْتُ عِنْدَهُ لَعَسَلْتُ عَنْ قَدَمَيْهِ، وَلِيَبْلُغَنَّ مُلْكُهُ مَا تَحْتَ قَدَمَيَّ.

قَالَ: ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ، سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ، أَسْلِمَ تَسْلَمَ، وَأَسْلِمَ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ، وَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الْأَرِيسِيِّينَ، «قُلْ يَتَاهُلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ...»^١.

فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ ارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ عِنْدَهُ وَكَثُرَ اللَّغْطُ، وَأَمَرَ بِنَا فَأَخْرَجْنَا. قَالَ: فَقُلْتُ لِأَصْحَابِي حِينَ خَرَجْنَا: لَقَدْ أَمَرَ^٢ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ^٣

مرکز تحقیقات کلامی و عقاید اسلامی
٤ / ٤

رَسَالَتُهُ إِلَى كِسْرَى مَلِكِ إِيرَانَ

٨٢. الطبقات الكبرى: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حُذَافَةَ السَّهْمِيَّ - وَهُوَ أَحَدُ السَّيِّئَةِ - إِلَى كِسْرَى يَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَابًا.

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: فَدَفَعْتُ إِلَيْهِ كِتَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَرَأَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَخَذَهُ فَمَزَّقَهُ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اللَّهُمَّ مَرِّقْ مُلْكَهُ!

١. آل عمران: ٦٤.

٢. أَمْرُ أَمْرِ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ، يَزِيدُ: كَثُرَ (غريب الحديث: ج ١ ص ٦٥ «أمر»).

٣. صحيح مسلم: ج ٣ ص ١٣٩٣ ح ٧٤، صحيح البخاري: ج ٢ ص ١٦٥٧ ح ٤٢٧٨، صحيح ابن حبان: ج ١٤ ص ٤٩٢ ح ٦٥٥٥، المعجم الكبير: ج ٨ ص ١٤ ح ٧٢٦٩ والثلاثة الأخيرة نحوه.

پرسید: آیا خیانت و پیمان شکنی می کند؟

گفتم: نه. در این مدتی که ما با او بوده ایم، چنین کاری را از وی مشاهده نکرده ایم ...

پرسید: آیا پیش از او، کسی چنین ادعایی کرده است؟
گفتم: نه ...

هرقل گفت: اگر آنچه درباره او می گویی، حقیقت داشته باشد، بی گمان او پیامبر است. من می دانستم که او ظهور خواهد کرد؛ اما گمان نمی کردم که از شما باشد. اگر برایم امکان داشت، دوست داشتم دیدارش کنم و اگر نزد وی بودم، پاهایش را می شستم. پادشاهی او، به آنچه زیر پای من است، خواهد رسید.

هرقل سپس نامه پیامبر خدا را خواست و آن را بدین شرح خواند: «بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد پیامبر خدا، به هرقل، بزرگ روم. درود بر کسی که از راه راست پیروی کند. اما بعد، من تو را به اسلام فرا می خوانم. مسلمان شو تا به سلامت (در امان) بمانی. اسلام بیاور تا خداوند، به تو دو برابر مزد دهد و اگر نپذیری، گناه رعیت به گردن توست. «ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی بایستیم که میان ما و شما یکسان است، و آن این که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم...»».

وقتی نامه را به پایان برد، سر و صدا بلند شد و همه جا پیچید. او دستور داد ما را از حضور او بیرون بردند. وقتی بیرون رفتیم، به همراهانم گفتم: کار پسر ابو کبشه (پیامبر) بالا گرفت.

۴ / ۴

نامه ایشان به پادشاه ایران، کسرا

۸۴. الطبقات الکبری: پیامبر ﷺ عبد الله بن حذافه سهمی را - که یکی از آن شش سفیر بود - برای دعوت خسرو به اسلام، همراه نامه ای نزد او روانه کرد. عبدالله می گوید: نامه پیامبر خدا را تسلیم خسرو کردم. چون نامه را برای او خواندند، آن را گرفت و پاره کرد. وقتی این خبر به پیامبر ﷺ رسید، فرمود: «پروردگارا! پادشاهی او را پاره کن».

وَكُتِبَ كِسْرَى إِلَى بَاذَانَ عَامِلِهِ عَلَى الْيَمَنِ أَنْ أبعثَ مِنْ عِنْدِكَ رَجُلَيْنِ جَلَدَيْنِ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي بِالْحِجَازِ فَلْيَأْتِيَانِي بِخَبَرِهِ.

فَبَعَثَ بَاذَانُ قَهْرْمَانَهُ وَرَجُلًا آخَرَ وَكُتِبَ مَعَهُمَا كِتَابًا. فَقَدِمَا الْمَدِينَةَ فَدَفَعَا كِتَابَ بَاذَانَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَدَعَاهُمَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَفَرَّائِصُهُمَا تَرَعُدُ، وَقَالَ: ارجِعَا عَنِّي يَوْمَكُمَا هَذَا حَتَّى تَأْتِيَانِي الْغَدَ فَأَخْبِرَكُمَا بِمَا أُرِيدُ، فَجَاءَاهُ مِنَ الْغَدِ، فَقَالَ لَهُمَا: أَبْلِغَا صَاحِبَكُمَا أَنَّ رَبِّي قَدْ قَتَلَ رَبِّيَّةَ كِسْرَى فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ لِسَبْعِ سَاعَاتٍ مَضَتْ مِنْهَا؛ وَهِيَ لَيْلَةُ الثَّلَاثَاءِ لِعَاشِرِ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ جُمَادَى الْأُولَى سَنَةِ سَبْعٍ؛ وَأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَلَّطَ عَلَيْهِ ابْنَهُ شَيْرَوِيَةَ فَقَتَلَهُ؛ فَارْجِعَا إِلَى بَاذَانَ بِذَلِكَ فَأَسْلَمَ هُوَ وَالْأَبْنَاءُ الَّذِينَ بِالْيَمَنِ^١.

٨٥. تاريخ الطبري عن يزيد بن حبيب: بَعَثَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ] عَبْدَ اللَّهِ بْنَ خُذَافَةَ بْنَ قَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ بْنِ سَعْدِ بْنِ سَهْمٍ إِلَى كِسْرَى بْنِ هُرْمَزٍ مَلِكِ فَارِسَ، وَكُتِبَ مَعَهُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى كِسْرَى عَظِيمِ فَارِسَ، سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَآمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ... وَأَدْعُوكَ بِدَاعِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً، لَأُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ، فَأَسْلِمَ تَسْلَمَ، فَإِنْ أُبَيِّتَ فَإِنَّ إِثْمَ الْمَجُوسِ عَلَيْكَ^٢.

٨٦. المناقب لابن شهر آشوب عن ابن مهدي المامطيري في مجالسه: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كُتِبَ إِلَى كِسْرَى: مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى كِسْرَى بْنِ هُرْمَزٍ، أَمَّا بَعْدُ فَأَسْلِمَ تَسْلَمَ، وَإِلَّا فَأَذَنْ بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى.

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٥٩، تاريخ الطبري: ج ٢ ص ٦٥٥ عن أبي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف، تاريخ دمشق: ج ٢٧ ص ٣٥٧ كلاهما نحوه.

٢. تاريخ الطبري: ج ٢ ص ٦٥٤، الكامل في التاريخ: ج ١ ص ٥٩٣ نحوه، البداية والنهاية: ج ٤ ص ٢٦٩، بحار الأنوار: ج ٢٠ ص ٣٨٩.

خسرو در نامه‌ای به باذان، کارگزار خود در یمن، دستور داد: دو مرد چابک سوار را نزد این مرد در حجاز بفرست تا خبری از او برای من بیاورند.

باذان پیشکار خود و یک نفر دیگر را با نامه‌ای فرستاد. آن دو وارد مدینه شدند و نامه باذان را به پیامبر ﷺ دادند. پیامبر خدا لبخندی زد و آن دو را که به خود می‌لرزیدند، به اسلام دعوت کرد و فرمود: «امروز بروید و فردا پیش من بیایید تا آنچه را که لازم است، به شما بگویم».

روز بعد، آن دو نزد پیامبر خدا آمدند و پیامبر به آنان فرمود: «به ارباب خود بگویید که خداوند من، دیشب، هفت ساعت از شب گذشته، خدایگان او، خسرو، را کشت». آن شب، شب سه شنبه دهم جمادی اول سال هفتم هجرت بود. «و [بگویید که:] خدای متعال، پسر خسرو، شیرویه، را بروی چیره گردانید و او خسرو را به قتل رساند».

آن دو فرستاده، با این خبر نزد باذان برگشتند و باذان و تمام ایرانیانی که در یمن بودند، مسلمان شدند.

۸۵. تاریخ الطبری - به نقل از یزید بن حبیب: «پیامبر خدا عبدالله بن حذافه بن قیس بن عدی بن سعد بن سهم را به نزد خسرو، پور هرمز، پادشاه ایران، فرستاد و به او نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. از محمد فرستاده خدا، به خسرو، پادشاه فارس. درود بر کسی که از راه راست، پیروی کند و به خدا و فرستاده او ایمان آورد...! من تو را به دعوت خداوند ﷻ فرا می‌خوانم؛ زیرا من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم تا آن را که زنده است، هشدار دهم و سخن حق، برای کافران معلوم شود. پس اسلام بیاور تا در سلامت بهمانی و اگر امتناع ورزی، گناه مجوسیان به گردن توست».

۸۶. المناقب، ابن شهر آشوب - به نقل از ابن مهدی مامطیری در المجالس خود -: پیامبر خدا ﷺ به خسرو نوشت: «از محمد پیامبر خدا، به خسرو پور هرمز. اما بعد، اسلام بیاور تا در سلامت بهمانی. در غیر این صورت، به خدا و پیامبر او اعلام جنگ کن. درود بر کسی که راه هدایت پوید!».

وقتی نامه به خسرو رسید، بابی اعتنایی، آن را پاره کرد و گفت: این کیست که مرا به دین خود فرا می‌خواند و نام خودش را پیش از نام من می‌آورد؟!

فَلَمَّا وَصَلَ إِلَيْهِ الْكِتَابُ مَرْقُهُ وَاسْتَخَفَّ بِهِ، وَقَالَ: مَنْ هَذَا الَّذِي يَدْعُونِي إِلَى دِينِهِ، وَيَبْدَأُ بِاسْمِهِ قَبْلَ اسْمِي؟! وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِثَرَابٍ، فَقَالَ ﷺ: مَرْقَى اللَّهِ مُلْكُهُ كَمَا مَرْقَى كِتَابِي، أَمَا إِنَّهُ سَتَمَرْقُونَ مُلْكَهُ، وَبَعَثَ إِلَيَّ بِثَرَابٍ أَمَا إِنَّكُمْ سَتَمْلِكُونَ أَرْضَهُ.^١

٨٧. الخرائج و الجرائح: إِنَّ كِسْرَى كَتَبَ إِلَى فَيْرُوزَ الدَّيْلَمِيِّ - وَهُوَ مِنْ بَقِيَّةِ أَصْحَابِ سَيْفِ ابْنِ ذِي يَزَنَ -: أَنْ أَحْمِلَ إِلَيَّ هَذَا الْعَبْدَ الَّذِي يَبْدَأُ بِاسْمِهِ قَبْلَ اسْمِي، فَاجْتَرَأَ عَلَيَّ وَدَعَانِي إِلَى غَيْرِ دِينِي، فَأَتَاهُ فَيْرُوزُ وَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ رَبِّي أَخْبَرَنِي أَنَّ رَبَّكَ قُتِلَ الْبَارِحَةَ، فَجَاءَ الْخَبَرُ أَنَّ ابْنَهُ شَيْرَوِيَّةَ [وَوُثِبَ عَلَيْهِ] فَقَتَلَهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ. فَأَسْلَمَ فَيْرُوزُ وَمَنْ مَعَهُ.^٢

٥/٢

رِسَالَتُهُ إِلَى الْمُقَوْسِ عَظِيمِ الْقِبْطِ

٨٨. الطبقات الكبرى: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاطِبَ بْنَ أَبِي بَلْتَعَةَ اللَّخْمِيَّ - وَهُوَ أَحَدُ السُّنَّةِ - إِلَى الْمُقَوْسِ صَاحِبِ الْإِسْكَندَرِيَّةِ عَظِيمِ الْقِبْطِ يَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَابًا، فَأَوْصَلَ إِلَيْهِ كِتَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَرَأَهُ وَقَالَ لَهُ خَيْرًا، وَأَخَذَ الْكِتَابَ فَجَعَلَهُ فِي حَقٍّ مِنْ عَاجٍ وَخَتَمَ عَلَيْهِ وَدَفَعَهُ إِلَى جَارِيَّتِهِ. وَكَتَبَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ: قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ نَبِيًّا قَدْ بَقِيَ وَكُنْتُ أَظُنُّ أَنَّهُ يَخْرُجُ بِالشَّامِ، وَقَدْ أَكْرَمْتُ رَسُولَكَ، وَبَعَثْتُ إِلَيْكَ بِجَارِيَّتَيْنِ لَهُمَا مَكَانٌ فِي الْقِبْطِ عَظِيمٍ، وَقَدْ أَهْدَيْتُ لَكَ كِسْوَةً وَبَغْلَةً تَرْكَبُهَا. وَلَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَمْ يُسَلِّمْ، فَقَبِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَدِيَّتَهُ، وَأَخَذَ الْجَارِيَتَيْنِ مَارِيَّةَ أُمِّ إِبْرَاهِيمَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَخْتَهَا سِيرِينَ، وَبَغْلَةً بَيْضَاءَ لَمْ يَكُنْ فِي الْعَرَبِ

١. المناقب لابن شهر آشوب: ج ١ ص ٧٩، بحار الأنوار: ج ٢٠ ص ٣٨١ ح ٧.

٢. الخرائج و الجرائح: ج ١ ص ٦٤ ح ١١١، المناقب لابن شهر آشوب: ج ١ ص ٧٩ تقلًا عن الماوردي في أعلام النبوة، بحار الأنوار: ج ٢٠ ص ٣٧٧ ح ١.

او مشتی خاک برای پیامبر خدا فرستاد. پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند، پادشاهی او را از هم بدرَد، چنان که نامه مرا پاره کرد. بدانید که [شما مسلمانان] به زودی، سلطنت او را متلاشی خواهید کرد. او برای من، مشتی خاک فرستاده است. بدانید که به زودی، خاک او را تصرف خواهید کرد».

۸۷. الخرائج و الجرائع: خسرو به فیروز دیلمی - که از بقایای یاران سیف بن ذی یزن بود - نوشت: این بنده ای را که نام خودش را پیش از نام من می آورد و گستاخانه مرا به دینی غیر از دین خود دعوت می کند، نزد من روانه کن.

فیروز نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: خداوند من، مرا دستور داده که تو را نزد او برم.

پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند من، مرا خبر داد که خداوند تو دیشب کشته شد».

در این هنگام، خبر رسید که فرزند او شیرویه، در آن شب بر وی حمله برده و او را کشته است. پس فیروز و همراهانش، اسلام آوردند. زمانی که کذاب عبسی سر برداشت، پیامبر ﷺ فیروز را برای کشتن او فرستاد. او از بام بالا رفت و گردنش را پیچاند و او را کشت.

مرکز تحقیقات و پژوهش اسلامی
۵/۴

نامه ایشان بزرگ قبطیان، مقوقس

۸۸. الطبقات الکبری: پیامبر خدا حاطب بن ابی بلتعہ لخمی را - که یکی دیگر از آن شش سفیر بود - همراه نامه ای برای دعوت به اسلام، پیش مقوقس، فرمانروای اسکندریه و سالار قبطیان، فرستاد. حاطب، نامه را به مقوقس داد. مقوقس آن را خواند و با حاطب به خوشی سخن گفت، و نامه را در جعبه ای از عاج قرار داد و سرش را مهر کرد و آن را به کنیز خود سپرد، و به پیامبر ﷺ نوشت: من می دانستم که هنوز یک پیامبر باقی مانده است؛ اما گمان می کردم که او در شام ظهور خواهد کرد. فرستاده تو را گرامی دارم و اکنون دو کنیز که در میان قبطیان، منزلت والایی دارند، برایت می فرستم و جامه ای و استری که بر آن سوار شوی، پیشکش تو می کنم.

او چیز دیگری ننوشت و مسلمان هم نشد. پیامبر خدا هدیه مقوقس را

يَوْمَئِذٍ غَيْرُهَا، وَهِيَ دُلْدُلٌ، وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ضَنَّ الْخَبِيثُ بِمُلْكِهِ وَلَا بَقَاءَ لِمُلْكِهِ.
 قَالَ حَاطِبٌ: كَانَ لِي مُكْرَمًا فِي الضِّيَافَةِ وَقِلَّةِ اللَّبِثِ بِبَابِهِ، مَا أَقَمْتُ عِنْدَهُ إِلَّا
 خَمْسَةَ أَيَّامٍ.^١

٦ / ٢

رِسَالَةُ إِلَى الْحَارِثِ بْنِ أَبِي شَمْرٍ الْغَنَائِيِّ

٨٩. الطبقات الكبرى: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شُجَاعَ بْنَ وَهَبِ الْأَسَدِيَّ - وَهُوَ أَخَذُ السُّتَّةِ -
 إِلَى الْحَارِثِ بْنِ أَبِي شَمْرٍ الْغَنَائِيِّ يَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَابًا. قَالَ شُجَاعُ:
 فَأَتَيْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ بِغَوَاطِ دِمَشَقَ، وَهُوَ مُشْغُولٌ بِتَهْيِئَةِ الْإِنْزَالِ وَالْأَلْطَافِ لِقَيْصَرَ، وَهُوَ
 جَاءٍ مِنْ حِمَصَ إِلَى إِبِلْيَاءَ، فَأَقَمْتُ عَلَى بَابِهِ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً، فَقُلْتُ لِحَاجِبِهِ: إِنِّي
 رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِ، فَقَالَ: لَا تَصِلْ إِلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا. وَجَعَلَ
 حَاجِبُهُ - وَكَانَ رُومِيًّا اسْمُهُ مُرَى - يَسْأَلُنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَكُنْتُ أُحَدِّثُهُ عَنْ
 صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا يَدْعُو إِلَيْهِ، فَيَرُقُّ حَتَّى يَغْلِبَهُ الْبُكَاءُ وَيَقُولُ: إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ
 الْإِنْجِيلَ فَأَجِدُ صِفَةَ هَذَا النَّبِيِّ ﷺ بِعَيْنِهِ، فَأَنَا أَوْمِنُ بِهِ وَأُصَدِّقُهُ وَأُخَافُ مِنَ الْحَارِثِ
 أَنْ يَقْتُلَنِي. وَكَانَ يُكْرِمُنِي وَيُحْسِنُ ضِيَافَتِي.

وَخَرَجَ الْحَارِثُ يَوْمًا فَجَلَسَ وَوَضَعَ التَّاجَ عَلَى رَأْسِهِ، فَأَذِنَ لِي عَلَيْهِ، فَدَفَعْتُ
 إِلَيْهِ كِتَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَرَأَهُ ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: مَنْ يَنْتَرِعُ مِنِّي مُلْكِي؟! أَنَا سَائِرُ
 إِلَيْهِ وَلَوْ كَانَ بِالْيَمَنِ جِئْتُهُ، عَلَيَّ بِالنَّاسِ!

فَلَمْ يَزَلْ يَفْرِضُ حَتَّى قَامَ، وَأَمَرَ بِالْخِيُولِ تُنْعَلُ، ثُمَّ قَالَ: أَخْبِرْ صَاحِبَكَ مَا تَرَى.

پذیرفت و دو کنیز را - که یکی ماریه، مادر ابراهیم پسر پیامبر خدا، بود و دیگری خواهرش سیرین - قبول کرد و نیز استری را که فرستاده بود؛ استری سپید که در آن روز، در میان عرب‌ها چنان استری وجود نداشت و آن همان دُلْدُل بود. پیامبر خدا فرمود: «این ناپاک، به پادشاهی خود بخل ورزید، حال آن که پادشاهی او دوامی نخواهد یافت».

حاطب می‌گوید: مقوقس از من با احترام پذیرایی می‌کرد و بر درگاه خود، مرا کمتر معطل می‌نهاد و من بیش از پنج روز، نزد وی اقامت نکردم.

۶ / ۴

نامه ایشان به حارث بن ابی شمر غسانی

۸۹. الطبقات الکبری: پیامبر خدا، شجاع بن وهب اسدی را - که یکی دیگر از آن شش سفیر بود - همراه نامه‌ای برای دعوت به اسلام، نزد حارث بن شمر غسانی روانه کرد. شجاع می‌گوید: پیش حارث رفتم که در غوطه دمشق بود. او سرگرم فراهم آوردن وسایل پذیرایی و استقبال از قیصر بود که می‌خواست از حمص به ایلیا بیاید. من دو یا سه روز، بر درگاهش منتظر ماندم. سپس به حاجب او گفتم: من فرستاده پیامبر خدا به سوی حارث هستم.

او گفت: تا فلان روز که بیرون بیاید، به او دسترس نخواهی داشت.

حاجب او که اهل روم و نامش مری بود، از من درباره پیامبر خدا سؤالاتی می‌کرد و من از ویژگی‌های پیامبر خدا و آیینی که به آن دعوت می‌کند، برایش می‌گفتم. او چندان تحت تأثیر قرار می‌گرفت که می‌گریست و می‌گفت: من انجیل را خوانده‌ام و اکنون خصوصیت این پیامبر را عیناً می‌یابم. من به او ایمان آوردم و تصدیقش می‌کنم؛ اما می‌ترسم حارث مرا بکشد.

مری مرا گرامی می‌داشت و با گرمی، از من پذیرایی می‌کرد. روزی حارث از اندرون بیرون آمد و جلوس کرد و تاج بر سر نهاد و آن گاه، به من اجازه ورود داد. من نامه پیامبر خدا را تسلیم او کردم. او نامه را خواند، سپس آن را پرت کرد و گفت: چه کسی می‌تواند پادشاهی مرا از من بگیرد؟! من به سراغ او خواهم رفت. اگر در یمن هم باشد، نزدش می‌روم. مردم را جمع کنید!

وَكُتِبَ إِلَى قَيْصَرَ يُخْبِرُهُ خَبْرِي وَمَا عَزَمَ عَلَيْهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ قَيْصَرٌ أَلَّا تَسِيرَ إِلَيْهِ
وَالَهُ عَنْهُ وَوَافِنِي بِإِيلِيَاءٍ. فَلَمَّا جَاءَهُ جَوَابُ كِتَابِهِ دَعَانِي فَقَالَ: مَتَى تُرِيدُ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى
صَاحِبِكَ؟ فَقُلْتُ: غَدًا، فَأَمَرَ لِي بِمِثْلَةِ مِثْقَالِ ذَهَبٍ، وَوَصَّلَنِي مُرَى، وَأَمَرَ لِي بِنَفَقَةٍ
وَكِسْوَةٍ، وَقَالَ: أَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنِّي السَّلَامَ.

فَقَدِمْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: بَادَ مُلْكُهُ! وَأَقْرَأْتُهُ مِنْ مُرَى السَّلَامِ، وَأَخْبَرْتُهُ
بِمَا قَالَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: صَدَقَ؛ وَمَاتَ الْحَارِثُ بْنُ أَبِي شِمْرٍ عَامَ الْفَتْحِ.^١

٧ / ٢

رِسَالَتُهُ إِلَى هُوَذَةَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَنْفِيِّ

٩٠. الطبقات الكبرى: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَلِيطَ بْنَ عَمْرِو الْعَامِرِيِّ - وَهُوَ أَحَدُ السُّتَّةِ -
إِلَى هُوَذَةَ بْنِ عَلِيٍّ الْحَنْفِيِّ بِدَعْوِهِ إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَابًا. فَقَدِمَ عَلَيْهِ وَأَنْزَلَهُ
وَحَبَاهُ، وَقَرَأَ كِتَابَ النَّبِيِّ ﷺ: وَرَدَّ رَدًّا دُونَ رَدِّ، وَكَتَبَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ: مَا أَحْسَنَ مَا
تَدْعُو إِلَيْهِ وَأَجْمَلَهُ! وَأَنَا شَاعِرُ قَوْمِي وَخَطِيبُهُمْ، وَالْعَرَبُ تَهَابُ مَكَانِي، فَاجْعَلْ لِي
بَعْضَ الْأَمْرِ أَتْبِعَكَ.

وَأَجَازَ سَلِيطَ بْنَ عَمْرِو بِجَائِزَةٍ وَكَسَاهُ أَثَوَابًا مِنْ نَسِجِ هَجَرَ، فَقَدِمَ بِذَلِكَ كُلَّهُ
عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَأَخْبَرَهُ عَنْهُ بِمَا قَالَ. وَقَرَأَ كِتَابَهُ وَقَالَ: لَوْ سَأَلَنِي سَيَابَةُ^٢ مِنَ الْأَرْضِ
مَا فَعَلْتُ، بَادَ وَبَادَ مَا فِي يَدَيْهِ! فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ عَامِ الْفَتْحِ جَاءَهُ جَبْرِئِيلُ فَأَخْبَرَهُ
أَنَّهُ قَدْ مَاتَ.^٣

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٦١.

٢. السياب، مثل السحاب: البلع. وهو البسر الأخضر (لسان العرب: ج ١ ص ٤٧٩ «سيب»).

٣. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٦٢.

او مرتباً امر و نهی می کرد تا آن که برخاست و دستور داد اسب ها را نعل ببندند. آن گاه گفت: آنچه را که می بینی، به سالار خود خبر بده.

نامه ای نیز برای قیصر نوشت و موضوع آمدن من و تصمیمی را که گرفته بود، به اطلاع او رساند. قیصر در جواب او نوشت: به سوی او (پیامبر) حرکت مکن و از این کار درگذر، و به ایلیا نزد من بیا.

چون پاسخ نامه حارث از قیصر رسید، مرا خواست و گفت: چه وقت می خواهی پیش سالار خود برگردی؟
گفتم: فردا.

حارث دستور داد صد مثقال طلا به من دادند. مرئ خودش را به من رسانید و دستور داد مقداری خرجی و یک جامه به من دادند و گفت: سلام مرا به پیامبر خدا برسان. من خدمت پیامبر خدا آمدم و موضوع را به اطلاع ایشان رساندم. ایشان فرمود: «پادشاهی اش نابود باد».

همچنین سلام مرئ و حرف هایی را که زده بود، به پیامبر ﷺ ابلاغ کردم و او فرمود: «راست گفته است».

حارث بن ابی شمر، در سال فتح مکه در گذشت.

مرکز تحقیقات ۳/۷ رسدی

نامه ایشان به هود بن علی حنفی

۹۰. الطبقات الکبری: پیامبر خدا، سلیط بن عمرو عامری را - که او نیز یکی از آن شش نفر بود - همراه نامه ای برای دعوت به اسلام، نزد هود بن علی حنفی فرستاد. سلیط بر او وارد شد. هود او را میهمان کرد و به وی بخشش کرد و نامه پیامبر ﷺ را خواند؛ ولی به سلیط جواب صریحی نداد و به پیامبر ﷺ نوشت: آنچه بدان دعوت می کنی، بسیار نیکو و زیباست. من شاعر و خطیب قوم خود هستم و عرب ها به موقعیت من احترام می گذارند. پس برای من، فرماندهی منطقه ای را تعیین کن تا از تو پیروی کنم.

وی به سلیط پاداشی داد و جامه هایی از پارچه های هجر، بر وی پوشانید. سلیط همه آنها را خدمت پیامبر آورد و گفته های او را به اطلاع ایشان رساند. پیامبر نامه هود را خواند و فرمود: «اگر به اندازه غوره خرمایی، زمین از من بخواهد، به او نخواهم داد. خودش و هر آنچه دارد، نابود باد». چون پیامبر از فتح مکه برگشت، جبرئیل ﷺ خبر مرگ هود را به ایشان داد.

رِسَالَتُهُ إِلَى جَمَاعٍ كَانُوا فِي جَبَلٍ تِهَامَةٍ

۹۱. رسول الله ﷺ - فيما كتبه لجماع كانوا في جبل تِهَامَةٍ قد غصبوا المائة من كِسَانَةٍ وَمَزِينَةٍ وَالْحَكَمِ وَالْقَارَةِ، وَمَنِ اتَّبَعَهُمْ مِنَ الْعَبِيدِ، فَلَمَّا ظَهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ مِنْهُمْ وَقَدْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَكَتَبَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنْ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ رَسُولِ اللَّهِ لِعِبَادِ اللَّهِ الْعُقَاتِ، إِنَّهُمْ إِنْ آمَنُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَعَبْدُهُمْ حُرٌّ وَمَوْلَاهُمْ مُحَمَّدٌ، وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ مِنْ قَبِيلَةٍ لَمْ يُرَدَّ إِلَيْهَا، وَمَا كَانَ فِيهِمْ مِنْ دَمٍ أَصَابَهُ أَوْ مَالٍ أَخَذُوهُ فَهُوَ لَهُمْ، وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دِينٍ فِي النَّاسِ رُدٌّ إِلَيْهِمْ، وَلَا ظُلْمٌ عَلَيْهِمْ وَلَا عُدْوَانٌ، وَإِنْ لَهُمْ عَلَى ذَلِكَ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ مُحَمَّدٍ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ^۱.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی علوم اسلامی

۸ / ۲

نامه ایشان به رانندگان کوه تهامه

۹۱. پیامبر خدا ﷺ - در نامه‌ای به گروهی [راهزن] که در کوه تهامه جمع شده بودند و کاروانیان کنانه و مزینه و حکم و قاره و شماری از بردگان آنان را تاراج کرده بودند و پس از پیروزی پیامبر خدا ﷺ، نمایندگان به حضور وی فرستاده بودند - : بسم الله الرحمن الرحيم. این، نامه‌ای است از محمد پیامبر، فرستاده خدا، به بندگان آزاده شده خداوند، که: اگر ایمان بیاورند و نماز بگذارند و زکات بپردازند، بردگان ایشان همگی آزادند و مولای ایشان محمد است. و هر کس از ایشان که از قبیله‌ای است، به آن قبیله برگردانده نمی‌شود و اگر خونی به گردن دارند یا مالی گرفته‌اند، از خود ایشان است (بخشیده می‌شوند) و اگر طلبی از مردم دارند، باید به ایشان برگردانده شود و هیچ ستم و ظلمی به ایشان نخواهد شد و در پناه خدا و در پناه محمد هستند. والسلام علیکم!

الفصل الخامس

خَصَائِصُ النَّبِيِّ

١/٥

خَصَائِصُ الْأَسْرَةِ

مركز تحقيقات كويتية للدراسات والبحوث

أ - خَيْرُ النَّاسِ أَسْرَةً

الكتاب

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^١.

الحديث

٩٢. رسول الله ﷺ : أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ فِرْقَةً ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ فِرْقَةً ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ قَبِيلَةً ، ثُمَّ جَعَلَهُمْ بُيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا وَخَيْرِهِمْ نَفْسًا^٢.

١. الأحزاب: ٣٣.

٢. سنن الترمذي: ج ٥ ص ٥٨٢ ح ٣٦٠٨ عن ابن أبي وداعة، المعجم الكبير: ج ٢٠ ص ٢٨٦ ح ٦٧٥ عن عبد المطلب بن ربيعة، كنز العمال: ج ١١ ص ٤١٥ ح ٣١٩٥٠.

فصل پنجم

ویژگی های پیامبر



الف - داشتن بهترین خانواده

قرآن

﴿خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند﴾.

حدیث

۹۲. پیامبر خدا ﷺ: من، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب هستم. خدای متعال، آفریدگان را بیافرید و مرا در [میان] بهترین آنان، قرار داد. آن گاه آنان را به دو گروه تقسیم کرد و [باز] مرا در بهترین گروه آنان جای داد. سپس آنان را قبیله قبیله کرد و مرا در بهترین قبیله آنان قرار داد. آن گاه آنان را به خاندان‌ها تقسیم کرد و مرا در بهترین خاندان جای داد. پس من از بهترین خاندان‌ها و پاک‌ترین شما هستم.

۹۳. الإمام علي عليه السلام - في صفة الأنبياء - : فَاسْتَوَدَعَهُمْ فِي أَفْضَلِ مُسْتَوْدِعٍ، وَأَقْرَهُهُمْ فِي خَيْرِ مُسْتَقَرٍّ ... حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ، فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَنِيَّةً، وَأَعَزَّ الْأُرُومَاتِ مَغْرَساً، مِنْ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ، وَانْتَجَبَ (انْتَجَبَ) مِنْهَا أَمْنَاءُهُ. عِثْرَتُهُ خَيْرُ الْعِثْرِ، وَأُسْرَتُهُ خَيْرُ الْأُسْرِ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ الشَّجَرِ، نَبَتْ فِي حَرَمٍ، وَبَسَقَتْ فِي كَرَمٍ، لَهَا فُرُوعٌ طَوَالٌ، وَثَمَرٌ لَا يُنَالُ.^۱

۹۴. عنه عليه السلام : أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَةٍ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ، أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَثَمَارُهَا مُنْهَدِلَةٌ، مَوْلَدُهُ بِمَكَّةَ، وَهَجَرَتُهُ بِطَبِيعَةٍ، عَلَا بِهَا ذِكْرُهُ، وَامْتَدَّ مِنْهَا صَوْتُهُ.^۲

۹۵. عنه عليه السلام : أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَسَيِّدُ عِبَادِهِ، كُلُّمَا نَسَخَ اللَّهُ الْخَلْقَ فِرْقَتَيْنِ جَعَلَهُ فِي خَيْرِهِمَا.^۳



مرکز تحقیقات کتب و تاریخ اسلام

ب - الیتم

الكتاب

«أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»^۴.

الحديث

۹۶. الإمام الباقر أو الإمام الصادق عليه السلام - في قوله تعالى : «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» - : الْيَتِيمُ الَّذِي لَا مِثْلَ لَهُ؛ وَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ الدُّرَّةُ : الْيَتِيمَةَ ؛ لِأَنَّهُ لَا مِثْلَ لَهَا.^۵

۹۷. الإمام الباقر والإمام الصادق عليه السلام - في قول الله تعالى : «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» - :

۱. نهج البلاغة: الخطبة ۹۴. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۷۹ ح ۹۱.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۶۱. بحار الأنوار: ج ۱۸ ص ۲۲۲ ح ۵۸.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۲۱۲. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۸۲ ح ۹۶.

۴. الضحى: ۶.

۵. تفسير القمي: ج ۲ ص ۴۲۷. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۴۲ ح ۶.

۹۳. امام علی علیه السلام - در توصیف پیامبران - : آنان را در برترین امانتگاه به ودیعه نهاد و در بهترین قرارگاه جایشان داد... تا آن که کرامت خداوند - سبحانه و تعالی - به محمد صلی الله علیه و آله رسید. پس او را از برترین رویشگاه و از ارجمندترین کشتگاه، بیرون آورد؛ از شجره‌ای که پیامبران خود را از آن آشکار نمود و امانای خویش را از آن برگزید. خانواده‌اش، بهترین خانواده و دودمانش، بهترین دودمان و شجره‌اش، بهترین شجره است. این شجره در حرم [الهی] رویید و در [کشتزار] گرم و بزرگواری بالید. شاخه‌هایش بلند است و میوه‌هایش دست‌نیافتنی.

۹۴. امام علی علیه السلام : دودمان او (پیامبر صلی الله علیه و آله)، بهترین دودمان است و شجره‌اش، بهترین شجره؛ [شجره‌ای که] شاخه‌هایش راست است و میوه‌هایش آویخته. زادگاهش مکه است و هجرتش به طَبِیبه بود. در آن جا آوازه‌اش بلند شد و صدای [دعوت] او به همه جا کشیده شد.

۹۵. امام علی علیه السلام : گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خدا و مهترِ بندگانِ اوست. خداوند، آن گاه که خلق را به دو گروه تقسیم کرد، او را در بهترین گروه آن قرار داد.

ب - یتیم بودن

قرآن

«مگر نه این که تو را یتیم یافت، پس پناه داد؟».

حدیث

۹۶. امام باقر یا امام صادق علیه السلام - دربارهٔ آیه «آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟» - : «یتیم»، به معنای کسی است که مانند ندارد. به همین دلیل، دُرَدانه را «یتیمه» می‌گویند؛ چون نظیر ندارد.

۹۷. امام باقر و امام صادق علیه السلام - دربارهٔ آیه «آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟» - : یعنی مردم را

أَيُّ قَاوِي إِلَيْكَ النَّاسُ^۱.

۹۸. الإمام الرضا عليه السلام : قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله : «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَكَأْوِي» يَقُولُ : أَلَمْ يَجِدْكَ وَحِيدًا قَاوِي إِلَيْكَ النَّاسُ^۲؟

۹۹. مجمع البيان : مَاتَ أَبُوهُ عليه السلام وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ ، وَقِيلَ : إِنَّهُ مَاتَ بَعْدَ وَلَادَتِهِ بِمُدَّةٍ قَلِيلَةٍ . وَمَاتَتْ أُمُّهُ وَهُوَ عليه السلام ابْنُ سَنَتَيْنِ ، وَمَاتَ جَدُّهُ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِي سِنِينَ^۳.

۱۰۰. علل الشرائع عن ابن عباس - لَمَّا سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ : «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَكَأْوِي» - : إِنَّمَا سُمِّيَ يَتِيمًا ؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَظِيرٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُمْتَنًا عَلَيْهِ نِعْمَةً : «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا» أَيُّ وَحِيدًا لَا نَظِيرَ لَكَ ، «فَكَأْوِي» إِلَيْكَ النَّاسُ ، وَعَرَفَهُمْ فَضْلَكَ حَتَّى عَرَفُوكَ^۴.

ج - الفقر

الكتاب

«وَوَجَدَكَ غَافِلًا غَائِيًا»^۵.

الحديث

۱۰۱. رسول الله صلى الله عليه وآله : الْفَقْرُ فَخْرِي^۶.

۱۰۲. الإمام علي عليه السلام - فِي صِفَةِ الْأَنْبِيَاءِ - : كَانُوا قَوْمًا مُسْتَضَعَفِينَ ، قَدْ اخْتَبَرَهُمُ اللَّهُ

۱. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۴۲ ح ۶.

۲. عيون أخبار الرضا: ج ۱ ص ۱۹۹ ح ۱. الاحتجاج: ج ۲ ص ۴۲۹ ح ۳۰۸ كلاهما عن علي بن محمد بن الجهم. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۴۲ ح ۵.

۳. مجمع البيان: ج ۱۰ ص ۷۶۵. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۳۷.

۴. علل الشرائع: ص ۱۳۰ ح ۱. معاني الأخبار: ص ۵۳ ح ۴. بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۱۴۱ ح ۴. الضحى: ۸.

۵. جامع الأخبار: ص ۳۰۲ ح ۸۲۸.

به سوی تو کشاند (آنان را متوجه ارزش تو کرد).

۹۸. امام رضا علیه السلام: خداوند تعالی به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟». می‌فرماید: مگر نه این که تو را دُرْدانه یافت و مردم را به سوی تو کشاند.

۹۹. مجمع البیان: زمانی که پیامبر خدا در شکم مادرش بود و یا اندک زمانی پس از ولادت او، پدر بزرگوارش درگذشت و دو ساله بود که مادرش از دنیا رفت و در هشت سالگی، جدّ خود را از دست داد.

۱۰۰. علل الشرائع - به نقل از ابن عباس، در پاسخ به سؤال از آیه «آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟» - : در حقیقت، پیامبر خدا از آن رو «یتیم» نامیده شد که در پهنه زمین، هیچ کس، از اولین و آخرین، نظیر او نبود. لذا خداوند تعالی با برشمردن نعمت‌های خود، بر او مَنّت نهاده، می‌فرماید: «مگر نه این که تو را یتیم یافت؟»؛ یعنی یگانه و بی‌مانند، «پس، پناه داد؟»؛ یعنی مردم را به سوی تو کشانید و فضیلت و ارزش تو را به ایشان شناساند و آنها تو را شناختند.

ج - فقر

قرآن

«و تو را تنگ دست یافت و بی‌نیاز گردانید؟».

حدیث

۱۰۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: فقر، افتخار من است.

۱۰۲. امام علی علیه السلام - در توصیف پیامبران - : آنان جماعتی مستضعف بودند و خداوند، ایشان را با گرسنگی آزمود و با مشقّت، امتحانشان فرمود...؛ اما خداوند سبحان، فرستادگان خود را صاحبان اراده‌های نیرومند قرار داد و از نظر حالات

بِالْمَخْمَصَةِ، وَابْتَلَاهُمْ بِالْمَجْهَدَةِ... وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولِي قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِهِمْ، وَضَعَفَهُ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى، وَخُصَاصَةً تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَالْأَسْمَاعَ أَذًى.^١

١٠٣. المناقب لابن شهر آشوب: كَانَ فِيهِ خِصَالُ الضُّعْفَاءِ، وَمَنْ كَانَ فِيهِ بَعْضُهَا لَا يَنْظُمُ أَمْرُهُ. كَانَ يَتِيمًا، فَقِيرًا ضَعِيفًا، وَحِيدًا غَرِيبًا، بِإِلْهَاصٍ وَلَا شَوْكَةٍ، كَثِيرَ الْأَعْدَاءِ، وَمَعَ جَمِيعِ ذَلِكَ تَعَالَى مَكَانُهُ، وَارْتَفَعَ شَأْنُهُ، فَذَلَّ عَلَى نُبُوتِهِ ﷺ، وَكَانَ الْجِلْفُ^٢ الْبَدَوِيُّ يَرَى وَجْهَهُ الْكَرِيمَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا هَذَا وَجْهٌ كَذَّابٍ، وَكَانَ ثَابِتًا فِي الشَّدَائِدِ وَهُوَ مَطْلُوبٌ، وَصَابِرًا عَلَى الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَهُوَ مَكْرُوبٌ مَحْرُوبٌ، وَكَانَ زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ، فَتَبَّتْ لَهُ الْمُلْكُ.^٣

راجع: التنمية الاقتصادية: الفصل السادس «مدح الفقر ومعناه».



الكتاب

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ».^٤

«وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَنْبِئُنِي إِسْرَءِيلُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ».^٥

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٩٢، بحار الأنوار: ج ١٤ ص ٤٦٨ ح ٣٧.

٢. الجلف: الغليظ الجافي (القاموس المحيط: ج ٣ ص ١٢٤ «جلف»).

٣. المناقب لابن شهر آشوب: ج ١ ص ١٢٣.

٤. الفتح: ٢٩.

٥. الصف: ٦.

ظاهری، ضعیف و فقیر، اما توأم با قناعتی که دل‌ها و چشم‌ها را پُر از بی‌نیازی می‌کرد و همراه با نیازمندی و فقری که چشم‌ها و گوش‌ها را از ناراحتی، لهریز می‌ساخت.

۱۰۳. المناقب، ابن شهر آشوب: پیامبر ﷺ ویژگی‌های مردمان پایین دست را داشت؛ ویژگی‌هایی که اگر بخشی از آنها در شخصی باشد، کارش پریشان می‌شود. ایشان یتیم و فقیر و ناتوان و تنها و غریب بود. نه حصاری داشت و نه شوکتی، و دشمن بسیار داشت. با همه این احوال، منزلتی والا و جایگاهی بلند یافت و این خود، دلیل بر نبوت او شد. صحرانشین خشن، هرگاه چهره بزرگوارانه ایشان را می‌دید، می‌گفت: به خدا سوگند که این، چهره آدم دروغگو نیست. در سختی‌های زمان تحت تعقیب، استوار، و در دشواری‌ها به گاه جنگ و غارتگری‌های دشمن، شکیباً بود. به دنیا بی‌اعتنا و به آخرت، مشتاق بود. بنا بر این، فرمان‌روایی او پا برجا گشت.

۲ / ۵

ویژگی‌های نام ایشان

قرآن

﴿محمّد، پیامبر خداست﴾.

﴿و هنگامی را [یاد کن] که عیسی پسر مریم گفت: «ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم و به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نام او احمد است، بشارت‌گرم». پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: این، سحری آشکار است﴾.

الحديث

١٠٢. رسول الله ﷺ: أنا مُحَمَّدٌ، وأنا أَحَمَدُ، وأنا الماحي الَّذِي يُمَحِّى بِي الْكُفْرَ، وأنا الحاشِرُ الَّذِي يُحْشِرُ النَّاسَ عَلَى عَقْبِي، وأنا العاقِبُ وَالْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدَهُ نَبِيٌّ.^١

١٠٥. عنه ﷺ: أنا أَشْبَهُ النَّاسَ بِآدَمَ، وإِبْرَاهِيمَ أَشْبَهُ النَّاسَ بِي خَلْقُهُ وَخُلُقُهُ، وَسَمَّانِي اللَّهُ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ عَشْرَةَ أَسْمَاءً، وَبَيَّنَّ اللَّهُ وَصْفِي، وَبَشَّرَنِي عَلَى لِسَانِ كُلِّ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ، وَسَمَّانِي وَنَشَرَ فِي التَّوْرَةِ اسْمِي، وَبَثَّ ذِكْرِي فِي أَهْلِ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ، وَعَلَّمَنِي كِتَابَهُ، وَرَفَعَنِي فِي سَمَائِهِ، وَشَقَّ لِي اسْمًا مِنْ أَسْمَائِهِ، فَسَمَّانِي مُحَمَّدًا وَهُوَ مَحْمُودٌ، وَأَخْرَجَنِي فِي خَيْرِ قَرْنٍ مِنْ أُمَّتِي، وَجَعَلَ اسْمِي فِي التَّوْرَةِ أَحَدًا^٢، فَبِالْتَّوْحِيدِ حَرَّمَ أَجْسَادَ أُمَّتِي عَلَى النَّارِ، وَسَمَّانِي فِي الْإِنْجِيلِ أَحَمَدَ، فَأَنَا مَحْمُودٌ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ، وَجَعَلَ أُمَّتِي الْعَامِدِينَ، وَجَعَلَ اسْمِي فِي الزَّبُورِ ماحي، مَحَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِي مِنَ الْأَرْضِ عِبَادَةَ الْأَوْثَانِ، وَجَعَلَ اسْمِي فِي الْقُرْآنِ مُحَمَّدًا، فَأَنَا مَحْمُودٌ فِي جَمِيعِ الْقِيَامَةِ^٣ فِي فَصْلِ الْقَضَاءِ، لَا يَشْفَعُ أَحَدٌ غَيْرِي. وَسَمَّانِي فِي الْقِيَامَةِ حاشِرًا، يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي، وَسَمَّانِي الْمَوْقِفَ، أَوْقِفُ النَّاسَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَسَمَّانِي الْعَاقِبَ، أَنَا عَقِبُ النَّبِيِّينَ لَيْسَ بَعْدِي رَسُولٌ، وَجَعَلَنِي رَسُولَ الرَّحْمَةِ وَرَسُولَ التَّوْبَةِ وَرَسُولَ الْمَلَا حِمٍ وَالْمُقْتَفِي^٤،

١. صحيح مسلم: ج ٤ ص ١٨٢٨ ح ١٢٤، صحيح البخاري: ج ٤ ص ١٨٥٨ ح ٢٦١٤ نحوه، سنن الترمذي: ج ٥ ص ١٣٥ ح ٢٨٤٠ كلها عن جبير بن مطعم، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٦٢ ح ٣٢١٦٥.

٢. قال شارح الشفا للقاضي عياض: أَحَدٌ بِضَمِّ الهمزة، وفتح المَهْمَلَةِ، وسكون التَّحْتِيَّةِ، فِدَالُ مُهْمَلَةٍ، وقيل: يفتح الهمزة، وسكون المَهْمَلَةِ، وفتح التَّحْتِيَّةِ، قَالَ: سَمَّيْتُ أَحَدًا: لِأَنِّي أَحِيدُ بِأُمَّتِي عَنْ نَارِ جَهَنَّمَ، أَيُ أَعْدِلُ بِهِمْ، انتهى (بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٩٣).

٣. في معاني الأخبار: «جميع أهل القيامة».

٤. في معاني الأخبار: «المقتفي» بدل «المقتضي».

حدیث

۱۰۴. پیامبر خدا ﷺ: من، محمد (ستوده شده در زمین) هستم. من، احمد (ستوده شده در آسمان) هستم. من، ماحی (از میان برنده) هستم که به واسطه من، کفر نابود می‌شود. من، حاشر هستم که مردم به دنبال من محشور [و جمع] می‌شوند. من، «عاقب» هستم و عاقب، کسی است که بعد از او پیامبری نباشد.

۱۰۵. پیامبر خدا ﷺ: من شبیه‌ترین مردم به آدم هستم، و ابراهیم در قیافه و اخلاق، شبیه‌ترین مردم به من بود. خداوند، از فراز عرش خود، ده نام بر من نهاد و اوصاف مرا بیان کرد و به زبان هر پیامبری که به سوی قومش فرستاد، بشارت آمدن مرا داد و نام مرا در تورات آورد و معرفی کرد و نامم را در میان پیروان تورات و انجیل پراکند و کتاب خود را به من آموخت و در آسمان خود، بلندمرتبه‌ام گردانید و از اسمای خود، برایم نامی مشتق ساخت. مرا محمد نامید و او نامش محمود است و مرا در میان بهترین نسل از امت مبعوث فرمود. در تورات نام مرا «أَحِيد» گذاشت. پس به واسطه توحید، بدن‌های امت مرا بر آتش حرام گردانید. در انجیل مرا «احمد» نامید. پس من در آسمان، محمودم (ستوده‌ام) و امت مرا ستایش‌کنندگان قرار داد. در زبور نام مرا «ماحی (محو‌کننده)» گذاشت؛ زیرا خداوند ﷻ به وسیله من، بت‌پرستی را از روی زمین، محو کرد. در قرآن نام مرا «محمد» نامید. پس، من در میان همه [اهل] قیامت، به هنگام داوری، ستوده هستم. هیچ کس غیر از من، شفاعت نمی‌کند. در قیامت، مرا «حاشر» نامید؛ چرا که مردم در پیش پای من، محشور می‌شوند. مرا «مُوقِف» نامید؛ زیرا مردم را در پیشگاه خداوند ﷻ متوقف می‌کنم. مرا «عاقب» نامید؛ زیرا من پس از همه پیامبران، قرار دارم و پس از من، پیامبری نخواهد آمد. مرا رسول رحمت و رسول توبه و رسول حماسه‌های جنگی و «مقتفی» قرار داد؛ زیرا در

۱. علامه محمدباقر مجلسی، از شرح الشفاعة نقل می‌کند که پیامبر خدا فرمود: «أَحِيد (بازدارنده) نامیده شدم. بدان جهت که امتم را از آتش دوزخ، باز می‌دارم و آنها را به کنار می‌کشم» (بحار الأنوار، ج ۱۶ ص ۹۳).

قَفَّيْتُ النَّبِيِّينَ جَمَاعَةً، وَأَنَا الْمُقِيمُ الْكَامِلُ الْجَامِعُ. وَمَنْ عَلَيَّ رَيْي وَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَدْ أَرْسَلْتُ كُلَّ رَسُولٍ إِلَى أُمَّتِهِ بِلِسَانِهَا، وَأَرْسَلْتُكَ إِلَى كُلِّ أَحْمَرَ وَأَسْوَدَ مِنْ خَلْقِي، وَنَصَرْتُكَ بِالرُّعْبِ الَّذِي لَمْ أَنْصُرْ بِهِ أَحَدًا، وَأَحْلَلْتُ لَكَ الْغَنِيمَةَ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلَكَ، وَأَعْطَيْتُ^١ لَكَ وَلِأُمَّتِكَ كَنْزًا مِنْ كُنُوزِ عَرْشِي: فَاتِحَةَ الْكِتَابِ، وَخَاتِمَةَ سُورَةِ الْبَقَرَةِ، وَجَعَلْتُ لَكَ وَلِأُمَّتِكَ الْأَرْضَ كُلَّهَا مَسْجِدًا وَتُرَابُهَا طَهُورًا، وَأَعْطَيْتُ لَكَ وَلِأُمَّتِكَ التَّكْبِيرَ، وَقَرَنْتُ ذِكْرَكَ بِذِكْرِي حَتَّى لَا يَذْكُرُنِي أَحَدٌ مِنْ أُمَّتِكَ إِلَّا ذَكَرَكَ مَعِ ذِكْرِي، فَطُوبَى لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَلِأُمَّتِكَ^٢.

١٠٦. عنه عليه السلام - لَمَّا سَأَلَهُ يَهُودِيٌّ عَنْ وَجْهِ تَسْمِيَةِ مُحَمَّدٍ وَأَحْمَدَ وَأَبِي الْقَاسِمِ وَيَشِيرٍ وَنَذِيرٍ وَدَاعٍ؟ -: أَمَّا مُحَمَّدٌ فَإِنِّي مُحَمَّدٌ فِي الْأَرْضِ، وَأَمَّا أَحْمَدُ فَإِنِّي مُحَمَّدٌ فِي السَّمَاءِ، وَأَمَّا أَبُو الْقَاسِمِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقْسِمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قِسْمَةَ النَّارِ؛ فَمَنْ كَفَرَ بِي مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي النَّارِ، وَيَقْسِمُ قِسْمَةَ الْجَنَّةِ؛ فَمَنْ آمَنَ بِي وَأَقَرَّ بِنُبُوتِي فِي الْجَنَّةِ. وَأَمَّا الدَّاعِي فَإِنِّي أَدْعُو النَّاسَ إِلَى دِينِ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ، وَأَمَّا النَّذِيرُ فَإِنِّي أَنْذِرُ بِالنَّارِ مَنْ عَصَانِي، وَأَمَّا الْبَشِيرُ فَإِنِّي أَبْشِرُ بِالْجَنَّةِ مَنْ أَطَاعَنِي^٣.

١٠٧. مسند ابن حنبل عن حذيفة: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله يَقُولُ فِي سِكِّةٍ مِنْ سِكِّكَ الْمَدِينَةِ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَنَا أَحْمَدُ، وَالْحَاشِرُ، وَالْمُقَفِّي، وَنَبِيُّ الرَّحْمَةِ^٤.

١. في المصدر «وَأَعْطَيْتُكَ» والتصحيح من معاني الأخبار.
٢. علل الشرائع: ص ١٢٨ ح ٣، النخصال: ص ٢٢٥ ح ١، معاني الأخبار: ص ٥٠ - ٥١ ح ١ كلها عن جابر عبد الله الأنصاري. بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٩٢ ح ٢٧.
٣. معاني الأخبار: ص ٥٢ ح ٢، الأمالي للصدوق: ص ٢٥٦ ح ٢٧٩ كلاهما عن الحسن بن عبد الله عن أبيه عن الإمام الحسن عليه السلام، بحار الأنوار: ج ٩ ص ٢٩٥ ح ٥.
٤. مسند ابن حنبل: ج ٩ ص ١١٧ ح ٢٣٥٠٣، الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٠٤.

قفای همهٔ پیامبران آمده‌ام. من مقیم و کامل و جامع هستم. پروردگارم بر من مَنّت نهاد و به من فرمود: «ای محمد! درود خدا بر تو! من هر پیامبری را با زبان امتش به سوی آنها فرستادم؛ اما تو را به سوی همهٔ خلق خود، از سفید و سیاه، فرستادم و در وحشت، چنان یاری‌ات کردم که هیچ کس را پدای یاری نکردم. غنیمت را برای تو حلال شمردم، در صورتی که پیش از تو برای هیچ کس، حلال نبوده است. به تو و امت تو، گنجی از گنج‌های عرش خود عطا کردم: فاتحة الكتاب و آیات پایانی سوره بقره را. برای تو و امت تو، همهٔ زمین را سجده‌گاه و خاک آن را پاک و پاک‌کننده قرار دادم. به تو و امت تو، تکبیر (الله اکبر) عطا کردم و نام تو را قرین نام خود ساختم، به گونه‌ای که هیچ فردی از امت تو مرا یاد نمی‌کند، مگر این که در کنار نام من، از تو نیز نام می‌برد. پس، خوشا به حال تو و امت تو، ای محمد!».

۱۰۶. پیامبر خدا ﷺ - در پاسخ به سؤال مردی یهودی از علت نام‌گذاری ایشان به محمد، احمد، ابو القاسم، بشیر، نذیر و داعی -: «اما محمد، از آن روست که من در زمین، ستوده‌ام. اما احمد، از آن روست که من در آسمان، ستوده‌ام. اما ابو القاسم، از آن روست که خداوند ﷻ در روز قیامت، قسمت آتش را جدا می‌کند و هر که (از اولین و آخرین انسان‌ها) به من کافر شده باشد، جایش در آتش است، و قسمت بهشت را جدا می‌سازد و هر که به من ایمان آورده و به نبوت من اقرار کرده باشد، جایش در بهشت است. اما داعی، از آن روست که من مردم را به دین پروردگارم ﷻ دعوت می‌کنم. اما نذیر، از آن روست که هر کس نافرمانی‌ام کند، او را به آتش بیم می‌دهم، و اما بشیر، از آن روست که هر کس اطاعت‌م کند، او را به بهشت بشارت می‌دهم.

۱۰۷. مسند ابن حنبل - به نقل از حذیفه -: در یکی از کوچه‌های مدینه از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «من محمد و احمد و حاشر^۱ و مقفی^۲ و پیامبر رحمت هستم».

۱. حاشر، در این جا یعنی این که مردم بر دین او محشور می‌شوند (النهاية: ج ۴ ص ۲۵).

۲. مقفی در اینجا یعنی پیامبری که در پی همهٔ پیامبران آمده و پیامبر دیگری پس از او نمی‌آید (النهاية: ج ۴ ص ۹۴).

٣/٥

خَصَائِصُ الْأَخْلَاقِ

أ - حُسْنُ الْخُلُقِ

الكتاب

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^١.

الحديث

١٠٨. الإمام الصادق عليه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُلُقَهُ^٢ الْقُرْآنُ، قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»^٣.

١٠٩. الإمام الصادق عليه السلام: كَانَ فِيمَا خَاطَبَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ أَنْ قَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^٤ قَالَ: السَّخَاءُ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ^٥.

١١٠. رسول الله ﷺ: أَشَبَّهُكُمْ بِي أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا^٦.

١١١. صحيح البخاري عن أنس: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا^٨.

١. القلم: ٤.

٢. في المصدر: «خلقة»، وما أثبتناه هو الصواب.

٣. في المصدر: «خلقة»، وما أثبتناه هو الصواب.

٤. تنبيه الخواطر: ج ١ ص ٨٩ من دون إسناد إلى المعصوم.

٥. القلم: ٤.

٦. الأمالي للطوسي: ص ٣٠٢ ح ٥٩٩ عن أبي قتادة. بحار الأنوار: ج ٧١ ص ٣٩١ ح ٥٢.

٧. عيون أخبار الرضا: ج ٢ ص ٥٠ ح ١٩٤. الأمالي للصدوق: ص ٣٤٤ ح ٤١٥ كلاهما عن الحسين بن خالد عن الإمام الرضا عن أبياته عليه السلام، روضة الواعظين: ص ٤١٣. بحار الأنوار: ج ٧١ ص ٣٨٧ ح ٣٥.

٨. صحيح البخاري: ج ٥ ص ٢٢٩١ ح ٥٨٥٠، صحيح مسلم: ج ١ ص ٢٥٧ ح ٢٦٧. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٦٤، البداية والنهاية: ج ٦ ص ٣٧.

۳ / ۵

دُرّ کی های اخلاقی ایشان

الف - خوش خویی

قرآن

«و راستی که تو را خویی والاست!».

حدیث

۱۰۸. امام صادق علیه السلام: اخلاق پیامبر خدا، [تجسم] این سخن خداوند تعالی بود: «عفو را پیشه کن

و به نیکی، فرمان بده و از جاهلان، روی گردان».

۱۰۹. امام صادق علیه السلام: از جمله خطاب هایی که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله نمود، این

بود که فرمود: «ای محمد! همانا تو بر خلقی عظیم هستی»، یعنی بخشنندگی و

خوش خویی.

۱۱۰. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: شبیه ترین شما به من، خوش خوترین شماست.۱۱۱. صحیح البخاری - به نقل از آنس - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، نیک خوترین مردمان بود.

۱۱۲. مسند ابن حنبل عن عائشة - لَمَّا سُئِلَتْ عَنْ خُلُقِ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَيْتِهِ - : كَانَ أَحْسَنَ النَّاسِ خُلُقًا، لَمْ يَكُنْ فَاحِشًا وَلَا مُتَفَحِّشًا، وَلَا سَخَابًا بِالْأَسْوَاقِ، وَلَا يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ مِثْلَهَا، وَلَكِنْ يَعْفو وَيَصْفَحُ^۱.

۱۱۳. سنن الترمذي عن عبدالله بن الحارث بن حزم: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَكْثَرَ تَبَسُّمًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ^۲.

۱۱۴. مسند إسحاق بن راهويه عن عائشة: كَانَ ﷺ أَلْيَنَ النَّاسِ، وَأَكْرَمَ النَّاسِ، كَانَ رَجُلًا مِنْ رِجَالِكُمْ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ ضَحَّاكًا بَشَامًا^۳.

ب - الأمانة

الكتاب

«مُطَاعِ ذِمَّ أَمِينٍ»^۴.

الحديث



مرکز تحقیق کتب و تراث اهل بیت

۱۱۵. رسول الله ﷺ: أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَمِينٌ فِي السَّمَاءِ أَمِينٌ فِي الْأَرْضِ^۵.

۱۱۶. السيرة النبوية لابن هشام: كَانَتْ قُرَيْشٌ تُسَمِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ: الْأَمِينُ^۶.

۱. مسند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۷۵ ح ۲۶۰۴۹، صحيح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۲۵۵ ح ۶۲۲۳، الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۳۶۵، كنز العمال: ج ۷ ص ۲۲۲ ح ۱۸۷۱۷.

۲. سنن الترمذي: ج ۵ ص ۶۰۱ ح ۳۶۴۱، مسند ابن حنبل: ج ۶ ص ۲۱۵ ح ۱۷۷۲۰، الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۳۷۲.

۳. مسند إسحاق بن راهويه: ج ۳ ص ۱۰۰۸ ح ۱۲۰۸، الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۳۶۵، مكارم الأخلاق لابن أبي الدنيا: ص ۲۵۷ ح ۳۹۶، كنز العمال: ج ۷ ص ۱۲۸ ح ۱۸۳۲۷.

۴. التكويد: ۲۱.

۵. المعجم الكبير: ج ۱ ص ۳۳۱ ح ۹۸۹ عن أبي رافع، كنز العمال: ج ۱۱ ص ۴۵۷ ح ۳۲۱۴۷.

۶. السيرة النبوية لابن هشام: ج ۱ ص ۲۱۰، تاريخ الطبري: ج ۲ ص ۲۹۰، تفسير ابن كثير: ج ۱ ص ۲۶۳.

۱۱۲. مسند ابن حنبل - به نقل از عایشه، در پاسخ به این سؤال که اخلاق پیامبر ﷺ در محیط خانه چگونه بود؟ - : خوش‌خوترین مردمان بود. نه دشنام می‌داد و نه بد زبانی می‌کرد و نه در کوچه و بازار، هیاهو به راه می‌انداخت و نه بدی را با بدی جبران می‌کرد؛ بلکه می‌بخشید و گذشت می‌کرد.

۱۱۳. سنن الترمذی - به نقل از عبد الله بن حارث - : هیچ کس را ندیدم که به اندازه پیامبر خدا لبخند بر لب داشته باشد.

۱۱۴. مسند اسحاق بن راهویه - به نقل از عایشه - : پیامبر خدا، نرم‌خوترین و بزرگوartترین مردم بود. او نیز مردی چون مردان شما بود، با این تفاوت که همواره خنده و تبسم بر لب داشت.

ب - امانتداری



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

قرآن

«در آن جا [هم] مطاع [و هم] امین است».

حدیث

۱۱۵. پیامبر خدا ﷺ: هان! به خدا سوگند که من در آسمان، امین هستم و در زمین نیز امینم.

۱۱۶. السيرة النبوية، ابن هشام: پیش از آن که به پیامبر خدا وحی نازل شود، قریش به ایشان «امین» می‌گفتند.

١١٧. السيرة النبوية لابن هشام - في بناء الكعبة قبل البعثة - : ثُمَّ إِنَّ الْقَبَائِلَ مِنْ قُرَيْشٍ جَمَعَتِ الْحِجَارَةَ لِبِنَائِهَا، كُلُّ قَبِيلَةٍ تَجْمَعُ عَلَى حِدَةٍ، ثُمَّ بَنَوْهَا، حَتَّى بَلَغَ الْبُنْيَانُ مَوْضِعَ الرُّكْنِ - يَعْنِي الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ - فَاخْتَصَمُوا فِيهِ، كُلُّ قَبِيلَةٍ تُرِيدُ أَنْ تَرْفَعَهُ إِلَى مَوْضِعِهِ دُونَ الْأُخْرَى....

ثُمَّ إِنَّهُمْ اجْتَمَعُوا فِي الْمَسْجِدِ وَتَشَاوَرُوا وَتَنَاصَفُوا، فَرَعَمَ بَعْضُ أَهْلِ الرِّوَايَةِ أَنَّ أَبَا أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ مَخْزُومٍ - وَكَانَ عَامِدًا أَسَنَ قُرَيْشٍ كُلِّهَا - قَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ فِيمَا تَخْتَلِفُونَ فِيهِ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ هَذَا الْمَسْجِدِ يَقْضِي بَيْنَكُمْ فِيهِ، فَفَعَلُوا. فَكَانَ أَوَّلَ دَاخِلٍ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَلَمَّا رَأَوْهُ قَالُوا: هَذَا الْأَمِينُ، رَضِينَا، هَذَا مُحَمَّدٌ.

فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ وَأَخْبَرُوهُ الْخَبَرَ، قَالَ ﷺ: هَلُمُّ إِلَيَّ ثَوْبًا، فَأَتَيْ بِهِ، فَأَخَذَ الرُّكْنَ فَوَضَعَهُ فِيهِ يَدَهُ، ثُمَّ قَالَ: لِنَأْخُذَ كُلُّ قَبِيلَةٍ بِنَاحِيَةٍ مِنَ الثَّوْبِ، ثُمَّ ارْفَعُوهُ جَمِيعًا، فَفَعَلُوا، حَتَّى إِذَا بَلَغُوا بِهِ مَوْضِعَهُ وَضَعَهُ هُوَ يَدِهِ، ثُمَّ بَنَى عَلَيْهِ^١.

١١٨. السيرة النبوية لابن هشام: كَانَتْ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ امْرَأَةً تَاجِرَةً ذَاتَ شَرَفٍ وَمَالٍ، تَسْتَأْجِرُ الرِّجَالَ فِي مَالِهَا وَتُضَارِبُهُمْ إِيَّاهُ بِشَيْءٍ تَجْعَلُهُ لَهُمْ، وَكَانَتْ قُرَيْشٌ قَوْمًا تُجَّارًا، فَلَمَّا بَلَغَهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا بَلَغَهَا مِنْ صِدْقِ حَدِيثِهِ، وَعِظَمِ أَمَانَتِهِ، وَكَرَمِ أَخْلَاقِهِ، بَعَثَتْ إِلَيْهِ فَعَرَضَتْ عَلَيْهِ أَنْ يَخْرُجَ فِي مَالٍ لَهَا إِلَى الشَّامِ تَاجِرًا^٢.

١١٩. الطبقات الكبرى - في صفة النبي ﷺ - : كَانَ رَجُلًا أَفْضَلَ قَوْمِهِ مَرْوَةً، وَأَحْسَنَهُمْ خُلُقًا، وَأَكْرَمَهُمْ مُخَالَطَةً، وَأَحْسَنَهُمْ جَوَارًا، وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَمَانَةً، وَأَصْدَقَهُمْ حَدِيثًا، وَأَبْعَدَهُمْ مِنَ الْفُحْشِ وَالْأَذَى، وَمَا رُبِّيَ مُلَاحِيًا وَلَا مُمَارِيًا أَحَدًا، حَتَّى

١. السيرة النبوية لابن هشام: ج ١ ص ٢٠٩، تاريخ الطبري: ج ٢ ص ٢٨٩، تفسير ابن كثير: ج ١ ص ٢٦٣، البداية والنهاية: ج ٢ ص ٣٠٣.

٢. السيرة النبوية لابن هشام: ج ١ ص ١٩٩، تاريخ الطبري: ج ٢ ص ٢٨٠، البداية والنهاية: ج ٢ ص ٢٩٣.

۱۱۷. السيرة النبوية، ابن هشام - در بحث از ساختن کعبه پیش از بعثت - : قبایل قریش، برای ساختن کعبه، سنگ جمع کردند و هر قبیله ای جداگانه جمع آوری می کرد. آنها پایه های کعبه را بالا بردند تا به جایگاه رکن - یعنی حجر الأسود - رسید. در این هنگام، با یکدیگر بحثشان شد و هر قبیله ای می خواست خود، حجر الأسود را در جایش قرار دهد، نه دیگری ...

آنها در مسجد جمع شدند و به مشورت پرداختند و هر یک، دیگری را به انصاف دعوت کرد. بعضی از راویان گفته اند: ابو أمية بن مغيرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم - که در آن سال، مسن ترین فرد قریش بود - گفت: ای گروه قریش! بیایید اولین کسی را که از در این مسجد وارد شد، داور میان خود قرار دهید.

قریش موافقت کردند. نخستین کسی که بر آنان وارد شد، پیامبر خدا بود. وقتی قریش او را دیدند، گفتند: این مرد، امین است، ما [داوری اش را] قبول داریم. او محمد است.

چون پیامبر ﷺ به آنها رسید، موضوع را به اطلاع ایشان رساندند. پیامبر خدا فرمود: «پارچه ای برایم بیاورید». پارچه را آوردند. پیامبر ﷺ حجر الأسود را برداشت و با دست خود، آن را روی پارچه گذاشت و سپس فرمود: «هر قبیله ای، گوشه ای از پارچه را بگیرد و همگی آن را بلند کنید».

قریش این کار را کردند و وقتی به محل نصب رسید، پیامبر آن را با دست خود برداشت و در جایگاهش قرار داد و آن گاه، روی آن را ساخت.

۱۱۸. السيرة النبوية، ابن هشام: خدیجه دختر خویلد، بانویی تاجر و بزرگ زاده و ثروتمند بود. مردم را برای تجارت با اموال خود، استخدام می کرد و در قبال کارشان مقدار معینی از سود حاصل از تجارت را به ایشان می داد. قریش مردمی تجارت پیشه بودند. وقتی خبر راستگویی و امانتداری و خلق و خویهای پسندیده پیامبر ﷺ به گوش خدیجه رسید، کسی را نزد ایشان فرستاد و پیشنهاد کرد با اموالی از او، برای تجارت به شام برود.

۱۱۹. الطبقات الكبرى: - در اوصاف پیامبر ﷺ - : او مردی بود که از همه قوم خود جوان مردتر، نیک خوتر، خوش برخوردتر، همسایه دارتر، بردبارتر، امانتدارتر، راستگوتر، و از

سَمَاءُ قَوْمِهِ الْأَمِينِ، لَمَّا جَمَعَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأُمُورِ الصَّالِحَةِ فِيهِ، فَلَقَدْ كَانَ الْغَالِبُ عَلَيْهِ بِمَكَّةَ الْأَمِينِ.^١

ج - الصُّدُق

١٢٠. رسول الله ﷺ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، وَلَوْ كُنْتُ كَاذِباً لَمَا كَذَبْتُكُمْ، وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ حَقّاً خَاصَّةً، وَإِلَى النَّاسِ عَامَّةً. وَاللَّهُ لَتَمُوتُونَ كَمَا تَنَامُونَ، وَلَتُبْعَتُونَ كَمَا تَسْتَقِظُونَ، وَلَتَحَاسِبُونَ كَمَا تَعْمَلُونَ، وَلَتُجْزَوْنَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَاناً وَبِالسُّوءِ سُوءاً، وَإِنَّهَا الْجَنَّةُ أَبَدًا وَالنَّارُ أَبَدًا.^٢

١٢١. عنه ﷺ: إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ أَصْدَقُهُ.^٣

١٢٢. الطبقات الكبرى: لَمَّا أَنْزَلَتْ: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^٤ صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى الصُّفَا فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، فَقَالَتْ قُرَيْشٌ: مُحَمَّدٌ عَلَى الصُّفَا يَهْتِفُ! فَأَقْبَلُوا وَاجْتَمَعُوا فَقَالُوا: مَا لَكَ يَا مُحَمَّدٌ؟

قال: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ خَيْلاً يَسْفَحُ هَذَا الْجَبَلَ أَكُنْتُمْ تُصَدِّقُونَنِي؟
قالوا: نَعَمْ، أَنْتَ عِنْدَنَا غَيْرُ مُتَّهَمٍ وَمَا جَرَّبْنَا عَلَيْكَ كِذْباً قَطُّ.

قال: فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ عَذَابٍ شَدِيدٍ. يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ يَا بَنِي زُهْرَةَ - حَتَّى عَدَدَ الْأَفْخَاذِ مِنْ قُرَيْشٍ -، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُنْذِرَ عَشِيرَتِي الْأَقْرَبِينَ، وَإِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَنَفَعَةً وَلَا مِنَ الْآخِرَةِ نَصيباً إِلَّا أَنْ تَقُولُوا:

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٢١، تاريخ دمشق: ج ٣ ص ٩٠ كلاهما عن داود بن الحصين، البداية والنهاية: ج ٢ ص ٢٨٧.

٢. المناقب لابن شهر آشوب: ج ١ ص ٤٦ عن قتادة، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ١٩٧ ح ٣٠.

٣. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١١٥ و ص ٢٢٢، سير أعلام النبلاء: ج ٢ ص ٨٦.

٤. الشعراء: ٢١٤.

بد زبانی و آزار رسانی، به دورتر بود. هرگز دیده نشد که با کسی کشمکش و مجادله کند. خداوند، اخلاق و خصال پسندیده را در وجود ایشان جمع کرده بود تا جایی که قومش او را «امین» نامیدند و در مکه، غالباً بالقب امین از ایشان یاد می شد.

ج - راستگویی

۱۲۰. پیامبر خدا ﷺ: ای مردم! بلدِ راه، به کسان خود دروغ نمی گوید. و من اگر هم دروغگو بودم، [دست کم] به شما دروغ نمی گفتم. به خداوندی که هیچ خدایی جز او نیست، من فرستاده به حق خدا به سوی شما خصوصاً و به سوی همه مردم عموماً هستم. به خدا قسم، همان گونه که می خوابید، می میرید و همان گونه که بیدار می شوید، برانگیخته خواهید شد و مطابق کردارتان حسابرسی خواهید شد. در برابر نیکی، پاداش نیک خواهید یافت و در برابر بدی، کیفر بد خواهید چشید. بهشت جاویدان در کار است و دوزخ همیشگی.

۱۲۱. پیامبر خدا ﷺ: همانا بهترین سخن، راست ترین آن است.

۱۲۲. الطبقات الکبری: چون آیه «و خویشان نزدیک را هشدار ده» نازل شد، پیامبر ﷺ بالای کوه صفا رفت و بانگ زد: «ای قریشیان!».

قریش گفتند: این، محمد است که از فراز صفا فریاد می زند.

پس همگی جمع شدند و به آن جا رفتند و گفتند: چه شده است، ای محمد؟

فرمود: «اگر من به شما بگویم که در پشت این کوه، گروهی سواره هستند، آیا

حرف مرا باور می کنید؟».

گفتند: آری، تو در میان ما، متهم و بدنام نیستی، و هرگز دروغی از تو نشنیده ایم.

فرمود: «اینک، من شما را از عذابی سخت بیم می دهم. ای فرزندان عبدالمطلب!

ای فرزندان عبد مناف! ای فرزندان زهره! - به همین ترتیب، همه خاندان ها و تیره های

قریش را نام برد - خداوند به من فرمان داده است که به خویشان نزدیکم اعلام خطر

کنم، و من نمی توانم هیچ سودی را در دنیا و هیچ بهره ای را در آخرت، برای شما

تضمین کنم، مگر این که بگویید: لا اله الا الله [و ایمان بیاورید].».

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ: يَقُولُ أَبُو لَهَبٍ: تَبَّأَ لَكَ سَائِرُ الْيَوْمِ! أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا؟! فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿تَبَّتْ يُدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ...﴾^١ السُّورَةُ كُلُّهَا.^٢

١٢٣. الطبقات الكبرى عن عائشة: مَا كَانَ خُلُقُ أَبِغَضَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْكِذْبِ، وَمَا أَطْلَعَ مِنْهُ عَلَى شَيْءٍ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَيُخَلِّ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَعْلَمَ أَنْ أَحَدًا تَوْبَةً.^٣

١٢٤. سنن ابن ماجه عن عبدالله بن سلام: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ انْجَفَلَ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَقِيلَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَجِئْتُ فِي النَّاسِ لِأَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا اسْتَبَيْتُ وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَرَفْتُ أَنَّ وَجْهَهُ لَيْسَ بِوَجْهِ كَذَّابٍ. فَكَانَ أَوَّلُ شَيْءٍ تَكَلَّمْتُ بِهِ أَنْ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ، وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ، وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامُ، تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ.^٤

د - العدل

الكتاب

مرکز تحقیقات کلامی و تربیتی علوم اسلامی

﴿فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ هُمْ وَقُلْ ءَامَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ مِثْقَلٍ وَآمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾.^٥

الحديث

١٢٥. الإمام علي عليه السلام: إِنَّ يَهُودِيًّا كَانَ لَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ دَنَانِيرُ فَتَقَاضَاهُ، فَقَالَ لَهُ:

١. المسد: ١.

٢. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٠٠ عن ابن عباس.

٣. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٧٨، البداية والنهاية: ج ٣ ص ٢١٠.

٤. سنن ابن ماجه: ج ١ ص ٢٢٣ ح ١٢٣٢، المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ ص ١٢ ح ٢٢٨٢، الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٣٥.

٥. الشوری: ١٥.

در این هنگام، ابولهب گفت: هلاکت باد تو را! برای همین ما را جمع کردی؟! در این هنگام، خداوند - تبارک و تعالی - سوره «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» را نازل فرمود.

۱۲۳. الطبقات الکبری - به نقل از عایشه -: نزد پیامبر خدا، هیچ خصلتی منفورتر از دروغ نبود و هرگاه مطلع می‌شد که یکی از اصحابش دروغی گفته است، به او بی‌اعتنایی می‌کرد، تا آن که می‌فهمید توبه کرده است.

۱۲۴. سنن ابن ماجه - به نقل از عبد الله بن سلام -: هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه آمد، مردم برای دیدن وی می‌شتافتند و کسی می‌گفت: پیامبر خدا وارد شد.

من هم با مردم رفتم تا ایشان را ببینم. وقتی چهره پیامبر خدا را دیدم، متوجه شدم که چهره او چهره یک فرد دروغگو نیست. نخستین سخنی که از پیامبر شنیدم، این بود که می‌فرمود: «ای مردم! به یکدیگر سلام گوید و مردم را اطعام کنید و صله رحم به جا آورید و شب هنگام که مردم خفته‌اند، نماز بگزارید؛ تا به سلامت وارد بهشت شوید».

د - دادگری

قرآن

«بنا بر این به دعوت بپرداز و همان گونه که مأموری، ایستادگی کن، و هوس‌های آنان را پیروی مکن و بگو: «به هر کتابی که خدا نازل کرده است، ایمان آوردم و مأمور شدم که میان شما عدالت کنم. خدا پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما، از آن ما و اعمال شما، از آن شماست. میان ما و شما خصومتی نیست؛ خدا میان ما را جمع می‌کند و فرجام به سوی اوست».

حدیث

۱۲۵. امام علی علیه السلام: فردی یهودی، از پیامبر خدا چند دینار طلبکار بود. هنگامی که آنها را

یا یهودی، ما عندي ما أعطيك.

فَقَالَ: فَإِنِّي لَا أَفَارِقُكَ يَا مُحَمَّدُ حَتَّى تَقْضِيَنِي.

فَقَالَ ﷺ: إِذْنِ أَجْلِسْ مَعَكَ، فَجَلَسَ ﷺ مَعَهُ حَتَّى صَلَّى فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَالْغَدَاةَ، وَكَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَتَهَدَّدُونَ وَيَتَوَاعَدُونَ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: مَا الَّذِي تَصْنَعُونَ بِهِ؟

فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَهُودِيٌّ يَحْبِسُكَ؟!

فَقَالَ ﷺ: لَمْ يَبْعَثْنِي رَبِّي عَزَّوَجَلَّ بِأَنْ أَظْلِمَ مُعَاهِدًا وَلَا غَيْرَهُ.

فَلَمَّا عَلَا النَّهَارُ قَالَ الْيَهُودِيُّ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَشَطَرْتُ مَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ. أَمَا وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُ بِكَ الَّذِي فَعَلْتُ إِلَّا لِأَنْظُرَ إِلَى نَعْتِكَ فِي التَّوْرَةِ، فَإِنِّي قَرَأْتُ نَعْتَكَ فِي التَّوْرَةِ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلِدُهُ بِمَكَّةَ وَمُهَاجَرُهُ بِطَيْبَةَ، وَلَيْسَ بِفُظٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَّابٍ، وَلَا مُتَزَيِّنٍ بِالْفَحْشِ وَلَا قَوْلِ الْغِنَاءِ، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، وَهَذَا مَالِي، فَاحْكُمْ فِيهِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ. وَكَانَ الْيَهُودِيُّ كَثِيرَ الْمَالِ.

ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ ؑ: كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَبَاءَةً، وَكَانَتْ مِرْفَقَتُهُ^١ أَدَمٌ^٢ حَشَوُهَا لَيْفٌ، فَتَنِيَّتْ لَهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: لَقَدْ مَنَعَنِي الْفِرَاشُ اللَّيْلَةَ الصَّلَاةَ، فَأَمَرَ^٣ أَنْ يُجْعَلَ بِطَاقٍ وَاحِدٍ^٤.

١٢٦. الإمام الصادق ؑ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُقَسِّمُ لِحَفَاطَتِهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ، يَنْظُرُ إِلَى ذَا وَيَنْظُرُ إِلَى ذَا بِالسَّوِيَّةِ^٤.

١. المِرْفَقَةُ: المَخْدَةُ (الصَّحاح: ج ٤ ص ١٤٨٢ «رفق»).

٢. الْأَدَمُ وَالْأَدَمُ: جَمْعُ الْأَدِيمِ؛ وَهُوَ الْجِلْدُ الْمَذْبُوعُ (انظر المصباح المنير: ص ٩ «أدم»).

٣. الْأَمَالِيُّ لِلصَّدُوقِ: ص ٥٥١ ح ٧٣٧ و ٧٣٨ عَنْ مُوسَى بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْإِمَامِ الْكَاسِمِ عَنْ آبَائِهِ ؑ، بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج ١٦ ص ٢١٦ ح ٥.

٤. الْكَافِي: ج ٨ ص ٢٦٨ ح ٣٩٢ عَنْ جَمِيلٍ، بِحَارِ الْأَنْوَارِ: ج ١٦ ص ٢٥٩ ح ٤٧.

مطالبه کرد، پیامبر ﷺ به او فرمود: «ای مرد یهودی! فعلاً چیزی ندارم که به تو بدهم». او گفت: ای محمد! رهایت نمی‌کنم تا طلبم را پردازی.

پیامبر خدا فرمود: «پس من هم با تو می‌نشینم».

آن قدر در کنار او نشست که در همان جا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را خواند. اصحاب پیامبر خدا، آن مرد را تهدید می‌کردند. پیامبر ﷺ به آنان نگاه کرد و فرمود: «با او چه می‌کنید؟!».

عرض کردند: ای پیامبر خدا! یک نفر یهودی، شما را باز بدارد؟!!

فرمود: «پروردگارم ﷻ مرا مبعوث نکرده است که به معاهد و غیر معاهد ستم کنم». چون روز بالا آمد، مرد یهودی گفت: گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده اوست. نصف مالم را در راه خدا می‌دهم. به خدا قسم، این کار را با تو نکردم، مگر برای این که اوصافی را که از تو در تورات آمده است، امتحان کنم. من اوصاف تو را در تورات چنین خوانده‌ام که: محمد بن عبد الله، زادگاهش مکه است و هجرتگاهش طَبِئَه؛ نه تندخوست و نه خشن و نه داد و بیداد به راه می‌اندازد و نه زبانش را به فحش و ناسزا می‌آلاید. اکنون من گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و تو پیامبر خدا هستی. اینک اموال من، در اختیار شماست و هرگونه که خداوند دستور داده، درباره آن حکم فرما.

آن مرد یهودی، مال و ثروت فراوانی داشت.

بستر پیامبر خدا - که درود خدا بر او باد - یک عبا بود و بالش او پوستی پُر شده از الیاف درخت خرما. یک شب، آن را برای پیامبر دولا کردم. صبح که شد، پیامبر فرمود: «این بستر، دیشب مرا از نماز، باز داشت». آن گاه، دستور داد که یک لا شود.

۱۲۶. امام صادق ﷺ: پیامبر خدا، نگاه‌های خود را میان اصحابش تقسیم می‌کرد و به این و آن، یکسان می‌نگریست.

هـ - الشُّجَاعَة

١٢٧. الإمام عليّ عليه السلام: لَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَنَحْنُ نَلُودُ بِالنَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ، وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا.^١

١٢٨. عنه عليه السلام: كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ.^٢

١٢٩. عنه عليه السلام: كُنَّا إِذَا حَمِيَ الْبَأْسُ وَلَقِيَ الْقَوْمُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَا يَكُونُ أَحَدٌ مِنَّا أَدْنَى إِلَى الْقَوْمِ مِنْهُ.^٣

١٣٠. الإمام الصادق عليه السلام: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَآلِهِ السَّلَامُ: «لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ»^٤ قَالَ: كَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ مَنْ لَازَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ.^٥

١٣١. السيرة النبوية عن البراء بن عازب: كُنَّا إِذَا حَمِيَ الْبَأْسُ نَتَّقِي بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَإِنَّ الشُّجَاعَ الَّذِي يُحَاذِي بِهِ.^٦

١٣٢. صحيح مسلم عن أنس: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ، وَكَانَ أَجْوَدَ النَّاسِ، وَكَانَ أَشْجَعَ النَّاسِ، وَلَقَدْ فَزَعَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَانْطَلَقَ نَاسٌ قِبَلَ الصُّوتِ، فَتَلَقَّاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَاجِعًا - وَقَدْ سَبَقَهُمْ إِلَى الصُّوتِ - وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ لِأَبِي طَلْحَةَ غُرِي، فِي عُنُقِهِ السَّيْفُ وَهُوَ يَقُولُ: لَمْ تُرَاعُوا، لَمْ تُرَاعُوا.^٧

١. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٥٣ ح ٢٥، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٣٢ ح ٣٥.

٢. نهج البلاغة: من غريب كلامه: ج ٩، مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٥٣ ح ٢٦، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٢١.

٣. المستدرک علی الصحیحین: ج ٢ ص ١٥٥ ح ٢٦٣٣ عن حارثة بن مضرب. كنز العمال: ج ١٢ ص ٤١٩ ح ٢٥٢٦٣.

٤. النساء: ٨٤.

٥. تفسير العياشي: ج ١ ص ٢٦١ ح ٢١٣ عن أبيان، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٤٠ ح ٣١.

٦. السيرة النبوية لابن كثير: ج ٣ ص ٦٢٢، كنز العمال: ج ١٢ ص ٢٤٧ ح ٣٥٣٤٧.

٧. صحيح مسلم: ج ٤ ص ١٨٠٢ ح ٤٨، صحيح البخاري: ج ٢ ص ١٠٦٥ ح ٢٧٥١، صحيح الترمذي: ج ٢ ص ١٩٩ ح ١٦٨٧، البداية والنهاية: ج ٦ ص ٣٧.

هـ- شجاعت

۱۲۷. امام علی علیه السلام: در جنگ بدر، ما به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیک تر بود و در آن روز، از همه ما شجاعت بیشتری نشان داد.

۱۲۸. امام علی علیه السلام: وقتی جنگ شدت می گرفت و دو سپاه به جان هم می افتادند، ما خود را در پناه پیامبر خدا قرار می دادیم و هیچ کس به دشمن نزدیک تر از ایشان نبود.

۱۲۹. امام علی علیه السلام: وقتی آتش جنگ شعله ور می شد و دو سپاه درگیر می شدند، ما خود را در نزدیکی پیامبر خدا قرار می دادیم؛ زیرا هیچ یک از ما، به دشمن نزدیک تر از پیامبر نبود.

۱۳۰. امام صادق علیه السلام: چون آیه «**لَهَا مَسْئُولٌ وَظِيفَةٌ خُودِ هُنَّ**» نازل شد، شجاع ترین مردم، کسی به حساب می آمد که در پناه پیامبر خدا [با دشمن] می جنگید.

۱۳۱. السيرة النبوية - به نقل از براء بن عازب -: هرگاه جنگ بالا می گرفت، ما خود را در پناه پیامبر خدا قرار می دادیم و شجاع، کسی بود که جرئت می کرد با او هم ردیف شود.

۱۳۲. صحیح مسلم - به نقل از انس -: پیامبر خدا، زیباترین و بخشنده ترین و شجاع ترین مردم بود. شبی، مردم مدینه صدایی شنیدند و دچار وحشت شدند. عده ای از مردم، به طرف صدا حرکت کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله که پیش تر از آنها به طرف صدا رفته بود، وقتی سوار بر اسب برهنه ابو طلحه و شمشیر به دوش بر می گشت، آن عده را دید و فرمود: «**نترسید، نترسید**».

و - الرَّحْمَةُ

الكتاب

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»^١.
«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِيَتَّخِذَ الْإِنسَانُ عِلْمَهُ بِمَا خَصَمَهَا فِئَةً بِأُخْرَىٰ وَأَن يَسْتَعِزَّ لَهُمْ وَشَاوِرَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^٢.

الحديث

١٣٣. مكارم الأخلاق عن أنس: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا فَقَّدَ الرَّجُلَ مِنْ إِخْوَانِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سَأَلَ عَنْهُ؛ فَإِنْ كَانَ غَائِبًا دَعَا لَهُ، وَإِنْ كَانَ شَاهِدًا زَارَهُ، وَإِنْ كَانَ مَرِيضًا عَادَهُ.^٣



ز - الْجِلْم

١٣٤. صحيح البخاري عن أنس: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظٌ الْحَاشِيَّةُ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ﷺ، قَدْ أَثَرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذَبَتِهِ. ثُمَّ قَالَ: مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ.^٤

ح - الْحَيَاءُ

١٣٥. صحيح مسلم عن أبي سعيد الخدري: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ

١. التوبة: ١٢٨.

٢. آل عمران: ١٥٩.

٣. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٥٥ ح ٣٤، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٣٣ ح ٢٥.

٤. صحيح البخاري: ج ٣ ص ١١٢٨ ح ٢٩٨٠، صحيح مسلم: ج ٢ ص ٧٣٠ ح ١٢٨، كنز العمال: ج ٧ ص ٢٠٧ ح ١٨٦٥١.

و - مهربانی

قرآن

﴿قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز و مهربان است﴾.

﴿پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم خو [و پُر مهر] شدی، و اگر تندخو و سخت دل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه، و در کار [ها] با آنان مشورت کن، و هرگاه تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، توکل کنندگان را دوست می دارد﴾.

حدیث

۱۳۳. مکارم الأخلاق - به نقل از آنس - : اخلاق پیامبر خدا چنین بود که هرگاه یکی از اصحاب خود را سه روز نمی دید، جوایای حالش می شد. اگر به مسافرت رفته بود، برایش دعا می کرد و اگر در شهر بود، به دیدنش می رفت و اگر بیمار بود، از او عیادت می کرد.

مرکز تحقیقات کتب و تفسیر علوم اسلامی

ز - بردباری

۱۳۴. صحیح البخاری - به نقل از آنس - : من با پیامبر خدا راه می رفتم و ایشان بُردی نجرانی، با حاشیه ای زیر و درشت، بر تن داشت. بادیه نشینی از راه رسید و ردای ایشان را محکم کشید. من به گردن پیامبر ﷺ نگاه کردم و دیدم که حاشیه ردای، از شدت کشیدن، روی گردن ایشان رد انداخته است. آن بادیه نشین، سپس گفت: ای محمد! دستور بده از مال خدا که نزد توست، به من بدهند.

پیامبر ﷺ به طرف او برگشت و خنده ای کرد و سپس دستور داد به او چیزی عطا کنند.

ح - حیا

۱۳۵. صحیح مسلم - به نقل از ابوسعید خُدَری - : پیامبر خدا، با حیایان دختران

فی خدرها.^۱

۱۳۶. صحیح البخاری عن أبي سعيد الخدري: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْقَدَرَاءِ فِي خَدْرِهَا، فَإِذَا رَأَى شَيْئاً يَكْرَهُهُ عَرَفْنَاهُ فِي وَجْهِهِ.^۲

۱۳۷. مكارم الأخلاق عن أبي سعيد الخدري: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يُسْأَلُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ.^۳

ط - التواضع

۱۳۸. رسول الله ﷺ: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعُوا؛ حَتَّى لَا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ، وَلَا يَبْغِيَ أَحَدٌ عَلَى أَحَدٍ.^۴

۱۳۹. المعجم الكبير عن ابن عمر: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: لَقَدْ هَبِطَ عَلَيَّ مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ مَا هَبِطَ عَلَيَّ نَبِيٌّ قَبْلِي وَلَا يَهْبِطُ عَلَيَّ أَحَدٌ مِنْ بَعْدِي وَهُوَ إِسْرَافِيلُ وَعِنْدَهُ جِبْرِيلُ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدٌ. ثُمَّ قَالَ: أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ إِلَيْكَ أَمَرَنِي أَنْ أَخْبِرَكَ إِنْ شِئْتَ نَبِيًّا عَبْدًا، وَإِنْ شِئْتَ نَبِيًّا مَلِكًا. فَتَنَظَّرْتُ إِلَى جِبْرِيلَ فَأَوْمَى جِبْرِيلُ إِلَيَّ أَنْ تَوَاضَعَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ: نَبِيًّا عَبْدًا.^۵

۱۴۰. الطبقات الكبرى عن يحيى بن أبي كثير: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: آكُلُ كَمَا يَأْكُلُ الْعَبْدُ، وَأَجْلِسُ كَمَا يَجْلِسُ الْعَبْدُ؛ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ. وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَجْلِسُ مُحْتَفِزًا.^۶

۱. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۰۹ ح ۶۷، کنز العمال: ج ۷ ص ۳۲ ح ۱۷۸۱۷.

۲. صحیح البخاری: ج ۵ ص ۲۲۶۳ ح ۵۷۵۱، مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۱۴۳ ح ۱۱۶۸۳، الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۳۶۸.

۳. مکارم الأخلاق: ج ۱ ص ۵۰ ح ۱۵.

۴. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۱۹۹ ح ۶۴، سنن أبي داود: ج ۴ ص ۲۷۴ ح ۴۸۹۵ كلاهما عن عیاض بن حمّار، کنز العمال: ج ۳ ص ۱۱۰ ح ۵۷۲۲.

۵. المعجم الكبير: ج ۱۲ ص ۲۶۷ ح ۱۳۳۰۹، کنز العمال: ج ۱۱ ص ۴۳۱ ح ۳۲۰۲۷.

۶. الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۳۷۱.

پرده نشین بود.

۱۳۶. صحیح البخاری - به نقل از ابوسعید خدری -: پیامبر خدا از یک دختر پرده نشین، با حیاتر بود و هرگاه چیزی را می دید که از آن خوشش نمی آمد، از چهره او می فهمیدیم.

۱۳۷. مکارم الأخلاق - به نقل از ابوسعید خدری -: پیامبر ﷺ چندان با شرم و حیا بود که هیچ چیز از او خواسته نمی شد، مگر این که آن را عطا می کرد.

ط - فروتنی

۱۳۸. پیامبر خدا ﷺ: خداوند متعال، به من وحی فرمود که: «فروتن باشید، تا هیچ کس به دیگری فخر نفروشد و کسی به کسی تعدی نکند».

۱۳۹. المعجم الکبیر - به نقل از ابن عمر -: شنیدم که پیامبر خدا می فرمود: «در حالی که جبرئیل ﷺ نزد من بود، فرشته ای از آسمان بر من فرود آمد. این فرشته که بر هیچ پیامبری پیش از من، فرود نیامده و بعد از من نیز بر احدی فرود نخواهد آمد، اسرافیل بود. او گفت: "سلام بر تو، ای محمد! من فرستاده پروردگارت به سوی تو هستم. به من فرمان داده است تا تو را مخیر سازم که اگر خواهی، پیامبری و بندگی را برگزین و اگر خواهی، پیامبری و پادشاهی را".

من به جبرئیل ﷺ نگاه کردم، او به من اشاره کرد که فروتنی کن. پس من گفتم: پیامبری و بندگی را انتخاب کردم».

۱۴۰. الطبقات الکبری - به نقل از یحیی بن ابی کثیر -: پیامبر خدا فرمود: «من همان گونه غذا می خورم که بندگان می خورند، و همان طور می نشینم که بندگان می نشینند؛ زیرا من، بنده ای بیش نیستم».

پیامبر ﷺ همواره دو زانو می نشست.

۱۴۱. الإمام الصادق عليه السلام: ما أكل نبي الله صلى الله عليه وآله وهو متكئ منذ بعثه الله عز وجل، وكان يكره أن يتشبه بالملوك، ونحن لا نستطيع أن نفعل^١.

۱۴۲. كنز العمال عن أبي أمامة: إن النبي صلى الله عليه وآله خرج إلى البقيع فتبعه أصحابه فوقف وأمرهم أن يتقدموا، ثم مشى خلفهم، فسئل عن ذلك فقال: إني سمعتُ خفق نعالكم، فأشفقتُ أن يقع في نفسي شيء من الكبر^٢.

ي - التواضع

۱۴۳. الإمام الصادق عليه السلام: نزل رسول الله صلى الله عليه وآله في غزوة ذات الرقاع تحت شجرة على شفير وادٍ، فأقبل سيل فحال بينه وبين أصحابه فرآه رجل من المشركين والمسلمون قياماً على شفير الوادي ينتظرون متى ينقطع السيل، فقال رجل من المشركين لقومه: أنا أقتل محمداً، فجاء وشد على رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف، ثم قال: من ينجيك مني يا محمداً؟! 

فقال: ربي وربك، فسفه جبرئيل عليه السلام عن فرسه فسقط على ظهره، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وأخذ السيف وجلس على صدره، وقال: من ينجيك مني يا غورث؟! فقال: جودك وكرمك يا محمداً، فتركه فقام وهو يقول: والله، لانت خيراً مني وأكرم^٣.

۱. الكافي: ج ۶ ص ۲۷۲ ح ۸، المحاسن: ج ۲ ص ۲۴۷ ح ۱۷۶۸ كلاهما عن المعلى بن خنيس، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۶۲ ح ۵۴.

۲. كنز العمال: ج ۳ ص ۸۳۰ ح ۸۸۷۸ نقلاً عن الديلمي.

۳. الأمور المذكورة في الأحاديث ليست قانوناً كلياً تكشف عن عدم وجود الكبر، بل تختلف باختلاف الأشخاص والأعصار والموارد، فقد قيل: «إن من الناس ناساً يلبسون الصوف إرادة التواضع وقلوبهم مملوءة عجباً وكبراً» فتأمل.

۴. الكافي: ج ۸ ص ۱۲۷ ح ۹۷ عن أبي بصير، بحار الأنوار: ج ۲ ص ۱۷۹ ح ۶.

۱۴۱. امام صادق علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله از زمانی که خداوند تبارک و تعالی او را برانگیخت، در حال تکیه دادن غذا نخورد، و خوش نداشت که مانند پادشاهان باشد؛ اما ما نمی‌توانیم این کار را بکنیم.

۱۴۲. کنز العمال - به نقل از ابو امامه -: [روزی] پیامبر صلی الله علیه و آله به طرف بقیع رهسپار شد. اصحاب نیز در پی او، به راه افتادند. پیامبر ایستاد و به آنها دستور داد جلو بروند و آن گاه، خود در پی آنها حرکت کرد. علت را پرسیدند، فرمود: «من صدای کفش‌های شما را شنیدم و ترسیدم چیزی از تکبر، در وجودم راه یابد»^۱.

ی - توکل

۱۴۳. امام صادق علیه السلام: در جنگ ذات الرقاع، پیامبر خدا در کنار درّه‌ای، زیر درختی توقف کرد. در همین هنگام، سیلی آمد و میان ایشان و یارانش فاصله انداخت. مردی از مشرکان، که متوجه شد یاران پیامبر خدا از او دور افتاده‌اند و منتظر بند آمدن سیل هستند. به هم‌زمان خود گفت: من محمد را می‌کشم. آمد و به روی پیامبر خدا شمشیر کشید و گفت: ای محمد! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟ پیامبر فرمود: «همان کسی که پروردگار من و توست».

در این هنگام، جبرئیل علیه السلام آن مرد را از اسبش پرت کرد و او به پشت، روی زمین افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و شمشیر را برداشت، روی سینه او نشست و فرمود: «ای غورث! کیست که تو را از دست من نجات دهد؟».

عرض کرد: بخشنده‌گی و آقایی تو ای محمد!

پیامبر صلی الله علیه و آله او را رها کرد. مرد از جا برخاست، در حالی که می‌گفت: به خدا قسم که تو، از من بهتر و بزرگوارتری.

۱. گفتنی است که آنچه در این احادیث به عنوان نشانه‌های فروتنی آمده، یک قاعده کلی نیست تا نشانگر نبودن کبر در وجود شخص باشد؛ بلکه در اشخاص و اعصار و موارد مختلف، فرق می‌کند. چنان که گفته‌اند: «عده‌ای از مردم هستند که به قصد فروتنی، پشمینه می‌پوشند؛ اما دل‌هایشان آکنده از خودپسندی و کبر است». پس باید دقت شود.

۱۴۴. صحیح مسلم عن جابر بن عبد الله : غَزَوْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ غَزْوَةً قَبْلَ نَجْدٍ، فَأَدْرَكَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعُضَاوِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَحْتَ شَجَرَةٍ فَعَلَّقَ سَيْفَهُ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا. قَالَ: وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْوَادِي يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ. قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ رَجُلًا أَتَانِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَأَخَذَ السَّيْفَ فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، فَلَمْ أَشْعُرْ إِلَّا وَالسَّيْفُ صَلَتًا فِي يَدِهِ، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟! قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ.

ثُمَّ قَالَ فِي الثَّانِيَةِ: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟! ۱

قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ، فَشَامَ السَّيْفَ فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٍ. ثُمَّ لَمْ يَعْزِضْ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. ۲

ك - الصَّبْر

۱۴۵. رسول الله ﷺ: مَا أُودِيَّ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُودِيْتُ فِي اللَّهِ. ۳

۱۴۶. عنه ﷺ: مَا أُودِيَّ أَحَدٌ مَا أُودِيْتُ. ۴

۱۴۷. عنه ﷺ: لَقَدْ أُودِيْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُودِي أَحَدٌ، وَلَقَدْ أُخِفْتُ فِي اللَّهِ وَمَا يُخَافُ أَحَدٌ، وَلَقَدْ أَتَتْ عَلَيَّ ثَالِثَةٌ وَمَا لِي وَلِبِلَالٍ طَعَامٌ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلَّا مَا وَارَى إِبْطُ بِلَالٍ. ۵

۱۴۸. الطبقات الكبرى عن إسماعيل بن عتيّاش: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَصْبَرَ النَّاسِ عَلَى

۱. العضاء: كل شجر عظيم له شوك (النهاية: ج ۳ ص ۲۵۵ «عضه»).

۲. صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۷۸۶ ح ۱۳، صحیح البخاری: ج ۳ ص ۱۰۶۵ ح ۲۷۵۳، السنن الكبرى: ج ۶ ص ۵۱۹ ح ۱۲۸۳۳، البداية والنهاية: ج ۴ ص ۸۴.

۳. كنز العمال: ج ۳ ص ۱۳۰ ح ۵۸۱۸ نقلًا عن حلية الأولياء عن أنس.

۴. كنز العمال: ج ۲ ص ۱۳۰ ح ۵۸۱۷ نقلًا عن حلية الأولياء و تاريخ دمشق عن جابر.

۵. سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۵۴ ح ۱۵۱، صحیح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۵۱۵ ح ۶۵۶۰ كلاهما عن أنس، كنز العمال: ج ۶ ص ۴۹۱ ح ۱۶۶۷۸.

۱۴۲. صحیح مسلم - به نقل از جابر بن عبد الله -: با پیامبر خدا برای شرکت در جنگی، به طرف نجد حرکت کردیم. پیامبر ﷺ در دشتی پر از درختان خاردار، به ما رسید و زیر درختی پیاده شد و شمشیرش را به یکی از شاخه های آن آویخت. مسلمانان برای پناه گرفتن در سایه درختان، در دشت پراکنده شدند. پیامبر ﷺ فرمود: «من خوابیده بودم که مردی آمد و شمشیر را برداشت. از خواب که بیدار شدم، او بالای سرم ایستاده بود. همین قدر فهمیدم که شمشیر، در دست های او می درخشد. آن مرد به من گفت: کیست که تو را از دست من برهاند؟ گفتم: خدا. دوباره گفت: کیست که تو را از دست من برهاند؟ من گفتم: خدا. آن مرد، شمشیر را غلاف کرد و او همین است که نشسته».



اما پیامبر خدا متعرض آن مرد نشد.

مرکز تحقیقات کلامی و تفسیری

ک - شکیبایی

۱۴۵. پیامبر خدا ﷺ: هیچ کس به اندازه ای که من در راه خدا آزار ندیده ام، آزار ندیده است.

۱۴۶. پیامبر خدا ﷺ: هیچ کس به اندازه من، آزار و اذیت ندیده است.

۱۴۷. پیامبر خدا ﷺ: هیچ کس به اندازه من، در راه خدا آزار ندیده و هیچ کس به اندازه من، در راه خدا ترسانده و تهدید نشده است. سه شبانه روز بر من گذشت، در حالی که من و بلال [حبشی]، غذایی که موجود زنده ای می خورد، برای خوردن نداشتیم، مگر آن مقداری که اگر زیر بغل بلال می گذاشتی، ناپدید می شد.

۱۴۸. الطبقات الکبری - به نقل از اسماعیل بن عیّاش -: پیامبر خدا در برابر گناهان

أوزار الناس^١.

١٣٩. المصنّف لابن أبي شيبة عن طارق المحاربي: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسُوقُ ذِي الْمَجَارِ، وَأَنَا فِي بَيَاعَةِ أَبِيهَا قَالَ: فَمَرَّ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ لَهُ حَمْرَاءُ وَهُوَ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ، قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا، وَرَجُلٌ يَتَّبَعُهُ بِالْحِجَارَةِ وَقَدْ أَدْمَى كَعْبِيهِ وَعَرْقُوبِيهِ^٢ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ!

قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: هَذَا غُلَامٌ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، قُلْتُ: فَمَنْ هَذَا الَّذِي يَتَّبَعُهُ يَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ؟ قَالُوا: عَمُّهُ عَبْدُ الْعَزَّى - وَهُوَ أَبُو لَهَبٍ -^٣

١٥٠. تاريخ دمشق عن منيب: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَهُوَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ، قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ ثَقَلَ فِي وَجْهِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَثَا عَلَيْهِ التُّرَابَ، وَمِنْهُمْ مَنْ سَبَّهُ، فَأَقْبَلْتُ جَارِيَةً بِعُصٍّ مِنْ مَاءٍ فَغَسَلْتُ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ وَقَالَ: يَا بُنَيَّةُ، اصْبِرِي وَلَا تَحْزَنِي وَلَا تَخَافِي عَلَى أَيْمِكِ غَلْبَةً وَلَا ذُلًّا.

قُلْتُ: مَنْ هَذِهِ؟ فَقَالُوا: زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهِيَ جَارِيَةٌ وَصِيفٌ^٤.

١٥١. صحيح البخاري عن ابن مسعود: كَانَتِي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ ضَرْبَةً قَوْمُهُ فَأَدْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ^٥.

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٧٨، كنز العمال: ج ٧ ص ٢٥ ح ١٧٨١٨.

٢. العرقوب: عصب موثق خلف الكعبين (المصباح المنير: ص ٢٠٥ «عرقب»).

٣. المصنّف لابن أبي شيبة: ج ٨ ص ٤٤٢ ح ٦، كنز العمال: ج ١٢ ص ٤٤٩ ح ٣٥٥٣٨.

٤. تاريخ دمشق: ج ٥٧ ص ١٨٨، المعجم الكبير: ج ٢٠ ص ٢٤٢ ح ٨٠٥ نحوه، كنز العمال: ج ١٢ ص ٢٥١ ح ٣٥٥٤١.

٥. صحيح البخاري: ج ٣ ص ١٢٨٢ ح ٣٢٩٠، صحيح مسلم: ج ٣ ص ١٤١٧ ح ١٠٥، مسند ابن حنبل: ج ٢

ص ١٩ ح ٣٦١١، الترغيب والترهيب: ج ٣ ص ٤١٩ ح ٢١.

(خطاهای) مردم، از همه شکیباتر بود.

۱۴۹. المصنّف، ابن ابی شیبہ - به نقل از طارق محاریبی -: در بازار ذوالمجاز، در حالی که سرگرم فروش کالایی بودم، پیامبر خدا را دیدم که جُبّه‌ای قرمز رنگ پوشیده بود و در حال عبور، با صدای بلند می‌گفت: «ای مردم! بگویید که هیچ خدایی جز الله نیست، تا رستگار شوید».

مردی از پی او سنگ می‌انداخت و قوزک‌ها و پشت پاشنه‌های پای ایشان را خونی کرده بود و می‌گفت: ای مردم! به حرفش گوش ندهید، او دروغ‌گوست. پرسیدم: این کیست؟

گفتند: جوانی است از طایفه عبدالمطلب.

پرسیدم: این مرد که در پی او می‌رود و سنگ می‌زند، کیست؟

گفتند: این، عمویش عبد الغزّی (ابولهب) است.

۱۵۰. تاریخ دمشق - به نقل از منیب -: در زمان جاهلیت [که هنوز اسلام، فراگیر نشده بود]، پیامبر خدا را دیدم که می‌فرمود: «ای مردم! بگویید که هیچ خدایی جز الله نیست، تا رستگار شوید».

اما بعضی به صورت او آب دهان می‌انداختند و بعضی بر رویش خاک می‌پاشیدند و بعضی دشنامش می‌دادند. در این هنگام، دخترکی قدح آبی آورد و پیامبر ﷺ صورت و دست‌های خود را شست و فرمود: «دخترکم! صبور باش و برای مغلوبیت و خواری پدرت، اندوهگین مباش».

من پرسیدم: این دخترک کیست؟

گفتند: زینب است؛ دختر پیامبر خدا که دخترکی نوجوان بود.

۱۵۱. صحیح البخاری - به نقل از ابن مسعود -: انگار پیامبر خدا را می‌بینم که داستان پیامبری از پیامبران را به نمایش می‌گذارد که قومش او را زدند و خونین کردند و او خون را از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌گفت: «بار خدایا! قوم مرا بیامرز؛ زیرا آنان نادان‌اند».

ل - الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا

١٥٢. رسول الله ﷺ - وَقَدْ قِيلَ لَهُ: لَوْ اتَّخَذْتَ فِرَاشاً، وَهُوَ عَلَى حَصِيرٍ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبَيْهِ -: مَا لِي وَلِلدُّنْيَا؟! مَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا إِلَّا كَرَائِبٍ سَارَ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ فَاسْتَظَلَّ تَحْتَ شَجَرَةٍ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا.^١

١٥٣. صحيح مسلم عن عبد الله بن عباس عن عمر: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ عَلَى حَصِيرٍ، فَجَلَسْتُ، فَأَدْنَى عَلَيَّ إِزَارَهُ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ غَيْرُهُ، وَإِذَا الْحَصِيرُ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبَيْهِ، فَنَظَرْتُ بِبَصَرِي فِي خِزَانَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا أَنَا بِقَبْضَةٍ مِنْ شَعِيرٍ نَحْوِ الصَّاعِ، وَمِثْلَهَا قَرِظاً^٢ فِي نَاحِيَةِ الْغُرْفَةِ، وَإِذَا أَفِيقٌ^٣ مُعَلَّقٌ، قَالَ: فَايْتَدَرْتُ عَيْنَايَ، قَالَ: مَا يُبْكِيكَ يَا بَنَ الْخَطَّابِ؟ قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، وَمَا لِي لَا أَهْكِي وَهَذَا الْحَصِيرُ قَدْ أَثَّرَ فِي جَنْبَيْكَ وَهَذِهِ خِزَانَتُكَ لَا أَرَى فِيهَا إِلَّا مَا أَرَى، وَذَلِكَ قَيْصَرٌ وَكِسْرَى فِي الثُّمَارِ وَالْأَنْهَارِ، وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَفْوَتُهُ، وَهَذِهِ خِزَانَتُكَ؟ فَقَالَ: يَا بَنَ الْخَطَّابِ، أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ لَنَا الْآخِرَةُ وَلَهُمُ الدُّنْيَا؟^٤

١٥٤. مكارم الأخلاق: جَاءَهُ ﷺ ابْنُ خَوْلِيٍّ بِنَاءٍ فِيهِ عَسَلٌ وَلَبَنٌ، فَأَبَى أَنْ يَشْرَبَهُ، فَقَالَ: شَرِبْتَانِ فِي شَرِبَةٍ، وَإِنَاءَانِ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ؟ فَأَبَى أَنْ يَشْرَبَهُ، ثُمَّ قَالَ: مَا أَحْرَمْتُهُ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْفَخْرَ وَالْحِسَابَ بِفُضُولِ الدُّنْيَا غَدًا، وَأُحِبُّ التَّوَاضُعَ، فَإِنَّ مَنْ تَوَاضَعَ

١. مسند ابن حنبل: ج ١ ص ٦٢٦ ح ٢٧٤٤، المستدرک علی الصحیحین: ج ٤ ص ٣٤٥ ح ٧٨٥٨ كلاهما عن ابن عباس، كنز العمال: ج ٣ ص ٢٤٣ ح ٦٣٦١، مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٦٢ ح ٦٥، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٣٩.

٢. القَرِظُ: ورق السَّلْمِ يُدْبَعُ بِهِ (الصحاح: ج ٣ ص ١١٧٧ «قرظ»).

٣. الأفِيقُ: هو الجلد الذي لم يتم دباغته، وقيل: هو ما دُبِعَ بغير القَرِظِ (النهاية: ج ١ ص ٥٥ «أفوق»).

٤. صحيح مسلم: ج ٢ ص ١١٠٦ ح ٣٠، السنن الكبرى: ج ٧ ص ٧٣ ح ١٣٣٠٥، الترغيب والترهيب: ج ٢ ص ١٩٩ ح ١٢٠.

ل - بی رغبتی به دنیا

۱۵۲. پیامبر خدا ﷺ - در حالی که روی پوریایی دراز کشیده بود و چون آن بوریا، بر پهلوی حضرت ردا انداخته بود، به ایشان عرض کردند: کاش بستری تهیه کنید! - :
مرا چه به دنیا؟! حکایت من و دنیا، حکایت سواره‌ای است که در یک روز گرم تابستانی، به راهی رود و ساعتی از روز را زیر سایه درختی بیارمد، و سپس حرکت کند و برود.

۱۵۳. صحیح مسلم - به نقل از عمر -: خدمت پیامبر خدا رسیدم. ایشان روی حصیری دراز کشیده بود. من هم نشستم. جز یک ازار، چیز دیگری بر تن نداشت و هنگامی که آن را بالا زد، دیدم که حصیر بر پهلویش ردا انداخته است. نگاهی به انباری پیامبر خدا انداختم و با چشم خود دیدم که در گوشه‌ای از اتاق، تنها مستی جو به اندازه یک صاع بود و مقداری برگ درخت سَلَم [برای دباغی کردن پوست]. یک پوست دباغی شده هم آویزان بود. اشک از چشمانم سرازیر شد. پیامبر خدا فرمود: «چرا گریه می‌کنی، پسر خطاب؟».

عرض کردم: ای پیامبر خدا! چرا گریه نکنم، وقتی می‌بینم که این حصیر، بر پهلوی شما ردا انداخته و این هم خزانه شماست که می‌بینم، در حالی که کسرا و قیصر، در باغ‌های پر از میوه و جویبار زندگی می‌کنند. شما که پیامبر و برگزیده خدا هستی، وضع خزانه‌تان چنین است؟!

پیامبر فرمود: «ای پسر خطاب! آیا نمی‌پسندی که آخرت، از آن ما باشد و دنیا از آن ایشان؟!».

۱۵۴. مکارم الأخلاق: ابن خولی، ظرفی از شیر و عسل برای پیامبر ﷺ آورد. پیامبر ﷺ از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود: «دو نوشیدنی در یک وعده، و دو ظرف در یک ظرف؟! من [خوردن] این را حرام نمی‌دانم؛ اما خوش ندارم که فخر بفروشم و فردا [ی قیامت] به خاطر چیزهای زیادی دنیا حسابرسی شوم.

لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ.^١

١٥٥. الطبقات الكبرى عن يزيد بن قسيط: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَى بِسَوِيقٍ مِنْ سَوِيقِ اللُّوزِ، فَلَمَّا خِضَ^٢ لَهُ قَالَ: مَاذَا؟ قَالُوا: سَوِيقُ اللُّوزِ، قَالَ: أَخْرُوهُ عَنِّي، هَذَا شَرَابُ الْمُتَرْفِينَ.^٣

١٥٦. الطبقات الكبرى عن أبي صخر: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِسَوِيقِ لَوْزٍ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَخْرُوهُ، هَذَا شَرَابُ الْمُتَرْفِينَ.^٤

م - التَّجَنُّبُ عَنِ الْغَضَبِ لِنَفْسِهِ

١٥٧. الإمام عليّ عليه السلام - فِي وَصْفِ النَّبِيِّ ﷺ -: مَا انْتَصَرَ لِنَفْسِهِ مِنْ مَظْلِمَةٍ حَتَّى تُنْتَهَكَ مَحَارِمُ اللَّهِ، فَيَكُونَ حِينَئِذٍ غَضَبُهُ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.^٥

١٥٨. الإمام الحسن عليه السلام: سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ^٦ التَّمِيمِيَّ - وَكَانَ وَصَافاً - عَنْ حِلْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ... فَقَالَ: ... لَا تُغْضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا، فَإِذَا تُعْوَطِيَ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِعُغْضِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ، لَا يَغْضَبُ لِنَفْسِهِ وَلَا يَنْتَصِرُ لَهَا.^٧

١٥٩. الإمام الصادق عليه السلام: انْهَزَمَ النَّاسُ يَوْمَ أُحُدٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَغَضِبَ غَضَباً شَدِيداً، وَكَانَ إِذَا غَضِبَ انْحَدَرَ عَنْ جَبِينَيْهِ مِثْلُ اللُّوْلُو مِنَ الْعَرَقِ.^٨

١. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٧٩ ح ١٢٤، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٤٧.

٢. في المصدر: «خيف»، والصواب ما أثبتناه كما في سبل الهدى والرشاد: ج ٧ ص ٢٤٧ ناقلاً إياه عن ابن سعد. قال ابن منظور: خاض الشراب: خلطه وحرّكه (لسان العرب: ج ٧ ص ١٤٧ «خوض»).

٣. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٩٥.

٤. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٩٥.

٥. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٦١ ح ٥٥، مستدرک الوسائل: ج ١٢ ص ١٩٧ ح ١٣٨٧٠.

٦. هو هند بن أبي هالة التميمي، ربيب رسول الله ﷺ، أمه خديجة أم المؤمنين رضي الله عنها، شهد بدرًا، وقيل: بل شهد أحدًا، وكان وصافاً لحلية رسول الله ﷺ وشمالته وأوصافه (كما في هامش بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٤٨).

٧. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٤٢٢ و ٤٢٣.

٨. الكافي: ج ٨ ص ١١٠ ح ٩٠ عن نعمان الرازي، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٩٣ ح ٣٢.

من فروتنی را دوست دارم؛ زیرا هر که برای خدا فروتنی کند، خداوند، او را رفعت می‌بخشد.

۱۵۵. الطبقات الکبری - به نقل از یزید بن قسیط -: مقداری حریره بادام برای پیامبر ﷺ آوردند و آن را در برابر ایشان نهادند. پیامبر خدا فرمود: «این چیست؟» عرض کردند: حریره بادام.

فرمود: «آن را از جلو من بردارید. این، نوشیدنی نازپروردگان (اشراف) است.»
۱۵۶. الطبقات الکبری - به نقل از ابو صخر -: برای پیامبر ﷺ حریره بادام آوردند. ایشان فرمود: «آن را ببرید. این، نوشیدنی نازپروردگان است.»

م - خشمگین نشدن برای خویش

۱۵۷. امام علی (ع) - در وصف پیامبر ﷺ -: برای ستمی که بر خودش می‌رفت، انتقام نمی‌گرفت، مگر آن گاه که حرمت‌های خداوند هتک می‌شد. در این هنگام، برای خدای - تبارک و تعالی - خشم می‌گرفت.

۱۵۸. امام حسن (ع) : از دایی خود، هند بن ابی‌هاله تمیمی - که وصف شناس بود - درباره اوصاف پیامبر خدا پرسیدم، گفت: ... دنیا و امور مربوط به آن، او را به خشم نمی‌آورد و هرگاه حق، مورد بی‌حرمتی قرار می‌گرفت، ملاحظه احدی را نمی‌کرد، و هیچ چیز جلو خشم او را نمی‌گرفت تا این که انتقام حق را می‌گرفت. هرگز به خاطر خودش، خشمگین نمی‌شد و از کسی انتقام نمی‌گرفت.

۱۵۹. امام صادق (ع) : در جنگ اُحُد، مسلمانان از اطراف پیامبر خدا پراکنده شدند و پیامبر به شدت خشمگین شد.

ایشان وقتی به خشم می‌آمد، قطرات عرق مانند دانه‌های مروارید، از پیشانی‌اش می‌چکید.

۱. هند، فرزند خدیجه (ع) از ابو هاله بود که نزد پیامبر ﷺ رشد یافت و در جنگ بدر (و به قولی، در جنگ اُحُد) شرکت کرد. وی در بیان اوصاف جسمی و اخلاقی و اعمال و رفتار پیامبر خدا، بسیار مهارت داشت.

۱۶۰. صحیح مسلم: ما ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً قَطُّ يَدِهِ، وَلَا امْرَأَةً وَلَا خَادِماً إِلَّا أَنْ يُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَمَا نِيلَ مِنْهُ شَيْءٌ قَطُّ فَيَنْتَقِمَ مِنْ صَاحِبِهِ، إِلَّا أَنْ يُنْتَهَكَ شَيْءٌ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ.^۱

۱۶۱. صحیح البخاری عن عائشة: مَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ إِلَّا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا.^۲

۱۶۲. بحار الأنوار عن عائشة: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا ذَكَرَ خَدِيجَةَ لَمْ يَسَامِ مِنْ ثَنَاءٍ عَلَيْهَا وَاسْتِغْفَارٍ لَهَا، فَذَكَرَهَا ذَاتَ يَوْمٍ فَحَمَلْتَنِي الْغَيْرَةَ فَقُلْتُ: لَقَدْ عَوَّضَكَ اللَّهُ مِنْ كَبِيرَةٍ السَّنِ! فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ غَضِبَ غَضَباً شَدِيداً، فَسَقَطَتْ فِي يَدَيَّ^۳، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ أَذْهَبْتَ بِغَضَبِ رَسُولِكَ ﷺ لَمْ أَعُدْ بِذِكْرِهَا بِسَوْءٍ مَا بَقِيَتْ.

فَلَمَّا رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا لَقِيتُ قَالَ: كَيْفَ قُلْتِ؟! وَاللَّهِ لَقَدْ آمَنْتَ بِي إِذْ كَفَرَ النَّاسُ، وَأَوْتَنِي إِذْ رَفَضَنِي النَّاسُ، وَصَدَّقْتَنِي إِذْ كَذَّبَنِي النَّاسُ، وَرَزَقْتَ مِنِّي^۴ حَيْثُ حُرِّمْتُمُوهُ. فَعَدَا وَرَاحَ عَلَيَّ بِهَا شَهراً.^۵

۴/۵

خَصَائِصُ السِّيَاسَةِ

أ- الاهتمام بالشباب

۱۶۳. رسول الله ﷺ: أَوْصِيَكُمْ بِالشُّبَّانِ خَيْراً؛ فَإِنَّهُمْ أَرْقُ أَفْنَدَةً، إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِشَيْراً وَنَذِيراً

۱. صحیح مسلم: ج ۲ ص ۱۸۱۴ ح ۷۹، تاریخ دمشق: ج ۳ ص ۲۷۷ ح ۷۳۱ كلاهما عن عائشة.
۲. صحیح البخاری: ج ۳ ص ۱۳۰۶ ح ۳۳۶۷، صحیح مسلم: ج ۴ ص ۱۸۱۴ ح ۷۹، الطبقات الكبرى: ج ۱ ص ۳۶۶، كنز العمال: ج ۷ ص ۲۲۱ ح ۱۸۷۱۳.
۳. سَقَطَ فِي يَدِهِ: نَدِمَ وَتَحَيَّرَ (المعجم الوسيط: ج ۱ ص ۴۲۵ «سقط».)
۴. فِي هَامِشِ بَحَارِ الْأَنْوَارِ: «وَرَزَقْتَ مِنِّي الْوَلَدَ».
۵. بَحَارِ الْأَنْوَارِ: ج ۱۶ ص ۱۲ ح ۱۲.

۱۶۰. صحیح مسلم: پیامبر خدا هیچ گاه، نه چیزی را با دست خود زد و نه زنی را و نه خدمتکاری را، مگر هنگامی که در راه خدا می جنگید. هرگز برای امور شخصی، از کسی انتقامجویی نکرد، مگر در مواردی که محارم الهی هتک می شد که در این صورت، برای خداوند ﷻ انتقام می گرفت.

۱۶۱. صحیح البخاری - به نقل از عایشه -: پیامبر خدا هرگز به خاطر خودش انتقام نگرفت، مگر آن گاه که به خدا بی حرمتی می شد؛ در این صورت، برای خدا انتقام می گرفت.

۱۶۲. بحار الأنوار - به نقل از عایشه -: پیامبر خدا هرگاه از خدیجه رضی الله عنها یاد می کرد، از تعریف و تمجید او و طلب مغفرت برای وی، خسته نمی شد. یک روز از او یاد کرد و من حسودی کردم و گفتم: خداوند، عوض آن پیرزن را به تو داده است!

دیدم پیامبر خدا به شدت خشمگین شد. من از گفته خود پشیمان شدم و گفتم: خدایا! اگر خشم رسالت را بر طرف سازی، دیگر تا زنده هستم، از خدیجه به بدی یاد نخواهم کرد.

چون پیامبر خدا حالت مرادید، فرمود: «چگونه این حرف را زدی؟! به خدا قسم، خدیجه زمانی به من ایمان آورد که همه مردم، به من کافر بودند. زمانی که همه مردم مرا از خود می راندند، او مرا پناه داد و زمانی که همه مردم مرا تکذیب می کردند، او مرا تصدیق کرد و زمانی که شما از فرزند محروم بودید، خداوند از من به او فرزند روزی کرد».

پیامبر تا یک ماه، شب و روز از خدیجه برایم تعریف می کرد [با این جملات را برایم تکرار می کرد].

۴/۵

ویژگی های سیاسی ایشان

الف - توجه ویژه به جوانان

۱۶۳. پیامبر خدا ﷺ: شما را به نیکی با جوانان، سفارش می کنم؛ زیرا نرم ترین دل ها را

فَحَالَفَنِي الشُّبَّانُ، وَخَالَفَنِي الشُّيُوخُ. ثُمَّ قَرَأَ: «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»^١.
أَوَّلُ مُمَثِّلٍ لِلنَّبِيِّ فَتَى

١٦٤. قَدِمَ أَسْعَدُ بْنُ زُرَّارَةَ، وَذَكَوَانُ بْنُ عَبْدِ قَيْسٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ قَبْلَ هِجْرَتِهِ، وَكَانَا مِنْ أَشْرَافِ الْمَدِينَةِ، فَدَخَلَا عَلَيْهِ ﷺ فِي ظُرُوفِ حَرْجَةِ كَانَتْ تَعِيشُهَا مَكَّةَ آنَ ذَاكَ، وَاسْتَمَعَا إِلَى دَعْوَتِهِ، ثُمَّ أَسْلَمَا وَقَالَا لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْعَثْ مَعَنَا رَجُلًا يُعَلِّمُنَا الْقُرْآنَ، وَيَدْعُو النَّاسَ إِلَى أَمْرِكَ^٢.

لقد كانت هذه هي المرة الأولى التي تطلب فيها المدينة - وكانت من البلاد الواسعة كثيرة الاختلاف - ممثلاً عن النبي ﷺ، كما أنها تعتبر المرة الأولى أيضاً التي يبعث فيها النبي ممثلاً رسمياً عنه إلى خارج مكة. ومن الطبيعي أن يُختار لمثل هذه المهمة الخطيرة من تتوفر فيه المؤهلات واللباقات اللازمة.

فاختار النبي ﷺ لذلك من بين المسلمين وقتئذٍ مصعب بن عمير، وكان شاباً في مقتبل أمره:

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمُصْعَبِ بْنِ عُمَيْرٍ، وَكَانَ فَتًى حَدَثًا... وَأَمَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْخُرُوجِ مَعَ أَسْعَدَ، وَقَدْ كَانَ تَعَلَّمَ مِنَ الْقُرْآنِ كَثِيرًا^٣.

فانطلق هذا الفتى المُفْعَم بروح الإيمان والفتوة، وقام بالمهمة مع تدبير وكياسة على أحسن وجه. ولم يلبث طويلاً حتى استجاب أهل المدينة لدعوته على اختلاف شرائعهم سيما فتيانهم وشبابهم، فأسلموا وصلى بهم مصعب صلاة الجمعة.

١. العديد: ١٦.

٢. شباب قريش: ص ١.

٣. بحار الأنوار: ج ١٩ ص ١٠.

٤. بحار الأنوار: ج ١٩ ص ١٠.

دارند. به راستی که خداوند، مرا بشارت‌دهنده و هشداردهنده برانگیخت. جوانان، با من پیمان بستند و پیران، با من به مخالفت برخاستند. [آن گاه، این آیه را خواند]: ﴿و سر آنان به درازا کشید، و دل‌هایشان سخت گردید﴾.

یک جوان، نخستین نماینده پیامبر

۱۶۴. قبل از مهاجرت پیامبر اسلام به مدینه، روزی دو نفر از بزرگان مدینه به نام‌های اسعد بن زراره و ذکوان عبد قیس به مکه آمدند و در شرایط بسیار سختی به حضور پیامبر خدا شرفیاب شدند و پس از شنیدن بیانات کوتاه و نافذ ایشان، اسلام آوردند. سپس به ایشان گفتند: ای پیامبر خدا! مردی را همراه ما بفرست تا به ما قرآن بیاموزد و مردم را به آیین تو دعوت کند.

این، نخستین بار بود که شهر بزرگ و پُر اختلاف مدینه، از پیامبر خدا درخواست نماینده می‌کرد و اولین باری بود که پیشوای بزرگ اسلام، تصمیم می‌گرفت به خارج از مکه، نماینده رسمی بفرستد. بدیهی است فردی که انتخاب می‌شد، باید از هر جهت، شایستگی‌های لازم را برای این مأموریت حسّاس، می‌داشت.

پیامبر خدا، از میان همه مسلمانان آن روز، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید.

پیامبر خدا به مصعب بن عمیر - که جوانی کم‌سال و از حافظان و قاریان قرآن بود و بسیاری از قرآن را آموخته بود - دستور داد با اسعد، عازم مدینه شود.

این جوان با ایمان و پُرشور و با تدبیر، مأموریت خود را به خوبی انجام داد. طولی نکشید که همه اقشار مدینه، بخصوص نسل جوان، دعوت او را پذیرفتند

وهي أول صلاة جمعة تقام في المدينة ؛ و :

إِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ جَمَعَ الْجُمُعَةَ بِالْمَدِينَةِ وَأَسْلَمَ عَلَى يَدِهِ أُسَيْدُ بْنُ حَضِيرٍ وَسَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، وَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا وَأَثْرًا فِي الْإِسْلَامِ.^١

١٦٥. بحار الأنوار: كَانَ مُصْعَبٌ نَازِلًا عَلَى أُسْعَدَ بْنِ زُرَّارَةَ، وَكَانَ يَخْرُجُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَيَطُوفُ عَلَى مَجَالِسِ الْخَزَرَجِ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَيَجِيبُهُ الْأَحْدَاثُ.^٢

أَوَّلُ وَالِ بِمَكَّةَ شَابٌ فِي الْحَادِيَةِ وَالْعِشْرِينَ

١٦٦. ما إن فرغ النبي ﷺ من فتح مكة حتى بانّت في الأفق بوادر معركة حنين بعد فترة وجيزة من ذلك، فما كان من النبي ﷺ إلا أن قام بتجهيز جيشه وإشخاصه إلى خارج مكة استعداداً للمواجهة. وكان من اللازم أيضاً من جهة أخرى أن يستخلف على مكة التي استخلصها توّاً من أيدي المشركين شخصاً كفوءاً مدبراً لشؤونها، سيما وأنها تمثل آنذاك ثقل الجزيرة العربية ومحط أنظار القبائل والناس كافة. هذا بالإضافة إلى أن مثل هذا الاستخلاف أن يأخذ على أيدي المشركين ويحول دون أي محاولة عبث بأمن مكة واستقرارها. وقد اختار النبي ﷺ لهذا الأمر الخطير من بين أصحابه شاباً في الحادية والعشرين من عمره اسمه عتاب بن أسيد فقلّده ذلك، وكتب له كتاباً بولايته:

وَوَلَّى ﷺ عَتَابَ بْنَ أُسَيْدٍ وَعُمُرُهُ إِحْدَى وَعِشْرُونَ سَنَةً أَمَرَ مَكَّةَ وَأَمْرَهُ ﷺ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ وَهُوَ أَوَّلُ أَمِيرٍ صَلَّى بِمَكَّةَ بَعْدَ الْفَتْحِ جَمَاعَةً.^٣

ثم التفت ﷺ لعتاب مبيّناً له خطورة هذه المسؤولية قائلاً:

١. أسد الغابة: ج ٥ ص ١٧٦ الرقم ٤٩٣٦.

٢. بحار الأنوار: ج ١٩ ص ١٠.

٣. السيرة الحلبية: ج ٣ ص ١٠٣.

و مسلمان شدند و نخستین نماز جمعه در مدینه به امامت او اقامه گردید و:
 او نخستین کسی بود که در مدینه نماز جمعه برگزار کرد و اُسَید بن حُضَیر و سعد بن
 مُعَاذ، به دست او مسلمان شدند و همین برای او، افتخار و نشانی بزرگ در اسلام
 است.

۱۶۵. بحار الأنوار: مصعب، بر اسعد بن زراره وارد شد و هر روز، از خانه بیرون می‌رفت و
 در اطراف مجالس خزر جیان می‌چرخید و آنان را به اسلام فرا می‌خواند و جوانان،
 دعوت او را اجابت می‌کردند.

جوانی بیست و یک‌ساله، نخستین فرماندار مکه

۱۶۶. پس از فتح مکه، طولی نکشید که جنگ خنین پیش آمد و به ناچار، پیامبر خدا و
 سربازانش باید از مکه خارج شده، به سوی جبهه جنگ می‌رفتند. بنابراین،
 برای اداره امور آن شهر که به تازگی از دست مشرکان خارج شده بود، باید
 فرماندار لایق و باتدبیری تعیین می‌شد که به امور شهر مکه - که مرکز جزیره
 العرب و مورد توجه عموم قبایل و اقشار مختلف مردم بود - رسیدگی کند و
 علاوه بر این، از بی‌نظمی‌هایی که ممکن است دشمنان به وجود آورند،
 جلوگیری نماید.

پیامبر خدا، در میان همه یاران، جوان ۲۱ ساله‌ای را به نام «عُتَّاب بن اسید»،
 برای این مسئولیت بزرگ، برگزید و برای وی، فرمان صادر کرد. در این باره،
 آمده است:

پیامبر خدا، عتَّاب بن اسید را در ۲۱ سالگی به فرمانداری مکه گماشت و دستور
 داد با مردم، نماز جماعت بخواند و او، نخستین فرماندهی است که پس از فتح
 مکه در آنجا، نماز جماعت به جای آورد.

پیامبر خدا، پس از صدور فرمان حکومت مکه برای عتَّاب، درباره اهمیت

يَا عَتَابُ، تَدْرِي عَلَى مَنْ اسْتَعْمَلْتُكَ؟! اسْتَعْمَلْتُكَ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ ﷺ، وَلَوْ
أَعْلَمُ لَهُمْ خَيْرًا مِنْكَ اسْتَعْمَلْتُهُ عَلَيْهِمْ.^١

وكان من الطبيعي أن يشير مثل هذا القرار حفيظة وجهاء مكة وكبرائها، فكتب
النبي ﷺ كتاباً طويلاً توقيماً لاعتراضهم جاء في آخره:

وَلَا يَحْتَجُّ مُحْتَجٌّ مِنْكُمْ فِي مُخَالَفَتِهِ بِصِفَرٍ سِنِّهِ فَلَيْسَ الْأَكْبَرُ هُوَ الْأَفْضَلُ، بَلِ
الْأَفْضَلُ هُوَ الْأَكْبَرُ.^٢

هذا وقد بقي عتاب بن أسيد والياً على مكة إلى آخر حياة النبي ﷺ، وكان حسن
التدبير والولاية.

قائد حرب الروم، شاب في الثامنة عشرة

١٦٧. استنفر النبي ﷺ في أواخر حياته لقتال دولة الروم العظمى، فانخرط في جيش
المسلمين كبار قواد جيشه ﷺ ووجوه المهاجرين والأنصار.

وكان من البديهي أن يوَّلي أمر هذا الجيش أكثر قواده كفاءة، فأمر عليه أسامة بن
زيد بعد أن دعاه، وكان له من العمر آنذاك ثمانية عشرة عاماً.^٣

يقع هذا القرار محلاً لاعتراض وجوه الصحابة سيما في تلك الظروف السياسية
الحساسة،^٤ فكشفوا عما في الضمير وبسطوا ألسنتهم بالقول: فَتَكَلَّمْ قَوْمٌ وَقَالُوا:
يُسْتَعْمَلُ هَذَا الْغُلَامُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ.^٥

١. أسد الغابة: ج ٣ ص ٥٤٩ الرقم ٣٥٣٨.

٢. بحار الأنوار: ج ٢١ ص ١٢٣ ح ٢٠.

٣. الطبقات الكبرى: ج ٢ ص ٦٦.

٤. راجع: موسوعة الإمام علي بن أبي طالب ﷺ: ج ٢ ص ٣٩٥ - ٤٠١ (إنفاذ جيش أسامة).

٥. الطبقات الكبرى: ج ٢ ص ١٩٠.

این مسئولیت، خطاب به او فرمود:

ای عتّاب! می‌دانی تو را بر چه کسانی گماشتم؟ تو را بر مردمان [شهر]
خداوند ﷻ گماشتم، و اگر برای آنان بهتر از تو سراغ داشتم، او را بر ایشان
می‌گماشتم.

بدیهی است که انتصاب جوانی ۲۱ ساله به فرمانداری مکه، موجب رنجش
خاطر و آزرده‌گی بزرگان مکه می‌شد. پیامبر خدا، برای پیشگیری از اعتراض
آنان، در پایان نامه مفصلی خطاب به مردم مکه نوشت:

کسی در نافرمانی از او به کمی سنّش استدلال نکند؛ زیرا مسن‌تر، شایسته‌تر
نیست، بلکه شایسته‌تر، بزرگ‌تر است.

عتّاب بن اسید، تا آخر عمر پیامبر اسلام، فرماندار مکه بود و در طول دوران
مأموریت، به خوبی از عهده این مسئولیت بزرگ برآمد.
جوانی هجده ساله، فرمانده نبرد با رومیان

۱۶۷. پیامبر خدا، در روزهای آخر زندگی خود، مسلمانان را برای جنگ با کشور
نیرومند روم، بسیج کرد. تمام افسران ارشد، فرماندهان سپاه اسلام، و بزرگان
مهاجران و انصار، در این لشکر عظیم، گرد آمده بودند. برای فرماندهی چنین
سپاهی، بی‌تردید، باید لایق‌ترین افسران انتخاب می‌شد. پیامبر اسلام، اسامه بن
زید را که جوانی هجده ساله بود، طلبد و فرماندهی لشکر را به او واگذار کرد.
این اقدام پیامبر ﷺ، برای بسیاری از اصحاب بزرگ او، خصوصاً در شرایط
سیاسی آن روزها، قابل قبول نبود و لذا زبان به اعتراض گشودند که: این جوان را
بر مهاجران سابقه دار می‌گماردا

فلما بلغ النبي ﷺ ذلك خرج فرقى المنبر مغضباً، فقال بعد الحمد والثناء:

إِنَّ النَّاسَ قَدْ طَعَنُوا فِي إِمَارَةِ أَسَامَةَ، وَقَدْ كَانُوا طَعَنُوا فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ،
وَأِنَّهُمَا لَخَلِيقَانِ لَهَا وَإِنَّهُ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ أَلَا، فَأَوْصِيكُمْ بِأَسَامَةَ خَيْراً.^١

ب - تقديم نفسه وأهل بيته في البلاء

١٦٨ . الإمام عليّ عليه السلام - من كتابه إلى معاوية -: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا احْمَرَّ النَّاسُ وَأَحْجَمَ
النَّاسُ قَدَّمَ أَهْلَ بَيْتِهِ، فَوَقَى بِهِمْ أَصْحَابَهُ خَرَ السُّيُوفِ وَالْأَسِنَّةِ، فَقُتِلَ عُبَيْدَةُ بْنُ
الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقُتِلَ حَمْرَةُ يَوْمَ أُحُدٍ، وَقُتِلَ جَعْفَرُ يَوْمَ مُوتَةَ.^٢

ج - إيثار الناس على نفسه وأهل بيته

١٦٩ . الإمام الباقر عليه السلام - لمحمد بن مسلم -: يَا مُحَمَّدُ، لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّهُ [يعني رَسُولَ اللَّهِ ﷺ]
شَبَعَ مِنْ خُبْرِ الْبَرِّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةٍ مِنْ أَنْ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى أَنْ قَبِضَهُ؟! ... لَا وَاللَّهِ، مَا شَبَعَ
مِنْ خُبْرِ الْبَرِّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةٍ مُنْذُ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى أَنْ قَبِضَهُ.

أما إنِّي لا أقول: إِنَّهُ كَانَ لَا يَجِدُ، لَقَدْ كَانَ يُجِيرُ الرَّجُلَ الْوَاحِدَ بِالْمِنَةِ مِنَ الْإِبِلِ،
فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يَأْكُلَ لَأَكَلَ.^٣

١٧٠ . سنن الترمذي عن ابن عباس: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَبِيتُ اللَّيَالِي الْمُسْتَابَعَةَ طَاوِياً وَأَهْلُهُ
لَا يَجِدُونَ عِشَاءً، وَكَانَ أَكْثَرُ خُبْرِهِمْ خُبْرَ الشَّعِيرِ.^٤

١٧١ . الطبقات الكبرى عن ابن عباس: وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ يَأْتِي عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ اللَّيَالِي

١ . الطبقات الكبرى: ج ٢ ص ٢٤٩، صحيح البخاري: ج ٣ ص ١٣٦٥ ح ٢٥٢٢ نحوه.

٢ . نهج البلاغة: الكتاب ٩.

٣ . الكافي: ج ٨ ص ١٣٠ ح ١٠٠ عن محمد بن مسلم، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٧٧ ح ١١٦.

٤ . سنن الترمذي: ج ٢ ص ٥٨٠ ح ٢٣٦٠، مسند ابن حنبل: ج ١ ص ٥٤٩ ح ٢٣٠٣، الترغيب والترهيب: ج ٤ ص ١٨٧ ح ٨٢.

پیامبر خدا، در حالی که از این سخن به خشم آمده بود، بر فراز منبر قرار گرفت و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

همانا مردم به فرماندهی اسامه، زخم‌زبان زدند. آنان، پیش از این نیز نسبت به فرماندهی پدر اسامه، چنین کرده بودند، در حالی که آن دو، شایسته فرماندهی بودند و اسامه، از دوست داشتنی‌ترین فرماندهان (/خاندان‌ها)^۱ در نزد من است. شما را نسبت به اسامه، به نیکی سفارش می‌کنم.

ب - سپر بلا کردن خود و خانواده‌اش

۱۶۸. امام علی علیه السلام - در نامه خود به معاویه - : هرگاه جنگ، بالا می‌گرفت و مردم از ترس، واپس می‌رفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله اعضای خاندانش را پیش می‌انداخت و به وسیله آنها، یاران خود را از سوزش شمشیرها و نیزه‌ها حفظ می‌کرد. از همین رو بود که عبیده بن حارث، در جنگ بدر کشته شد و حمزه، در جنگ احد و جعفر، در جنگ موته.

ج - مقدم داشتن مردم بر خود و خانواده‌اش

۱۶۹. امام باقر علیه السلام - به محمد بن مسلم - : ای محمد! آیا فکر می‌کنی پیامبر خدا، از زمانی که خداوند او را برانگیخت، تا وقتی که جانش را گرفت، سه روز پیایی از نان گندم سیر خورد؟ نه، به خدا قسم! وی از زمانی که خداوند او را برانگیخت، تا وقتی که جانش را گرفت، هیچ گاه، سه روز پیایی از نان گندم سیر نخورد. هان! من نمی‌گویم که چیزی پیدا نمی‌کرد [تا بخورد]. او گاهی به یک نفر، صد شتر جایزه می‌داد. پس اگر می‌خواست بخورد، می‌توانست.

۱۷۰. سنن الترمذی - به نقل از ابن عباس - : پیامبر صلی الله علیه و آله شب‌های پیایی، با خانواده‌اش گرسنه می‌خوابید و شامی برای خوردن نمی‌یافتند. نان آنها، بیشتر جو بود.

۱۷۱. الطبقات الکبری - به نقل از ابن عباس - : به خدا قسم، چه شب‌ها بر خاندان

۱. «فرماندهان (/خاندان‌ها)»، ترجمه واژه «آل» در متن عربی است و این واژه، اسم است و تمییز برای «أحِبَّ»، و در تمام نسخه‌های چاپی تحقیق شده الطبقات الکبری نیز به همین گونه (آل) ضبط شده است؛ لیکن برخی احتمال می‌دهند که این کلمه، حرف تنبیه «آلا» باشد که بر سر فعل «فأوصیکم» آمده است. بدین ترتیب، ترجمه چنین خواهد شد: «... و اسامه، از دوست داشتنی‌ترین مردمان در نزد من است. آگاه باشید که شما را...».

ما يَجِدُونَ فِيهَا عِشَاءً.^١

١٧٢. فتح الباري عن عائشة: ما شَبَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةً، وَلَوْ شِئْنَا لَشَبِعْنَا، وَلَكِنَّهُ كَانَ يُؤْثِرُ عَلَى نَفْسِهِ.^٢

١٧٣. المحجّة البيضاء عن عائشة: ما شَبَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَةً حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا، وَلَوْ شِئْنَا لَشَبِعْنَا، وَلَكِنَّا كُنَّا نُؤْثِرُ عَلَى أَنْفُسِنَا.^٣

١٧٤. سنن ابن ماجه عن عائشة: ما شَبَعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ حَتَّى قُبِضَ [رَسُولُ اللَّهِ ﷺ].^٤

١٧٥. الطبقات الكبرى عن عائشة: ما شَبَعَ آلُ مُحَمَّدٍ غَدَاءً وَعِشَاءً مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مُتَابِعَاتٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ.^٥

١٧٦. الترغيب والترهيب عن أنس بن مالك: إِنَّ فَاطِمَةَ ٱ نَاوَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ كِسْرَةً مِنْ خُبْزِ شَعِيرٍ، فَقَالَ لَهَا: هَذَا أَوَّلُ طَعَامٍ أَكَلَهُ أَبُوكَ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.^٦

١٧٧. المصنّف لابن أبي شيبة عن الحسن: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُوَاسِي النَّاسَ بِنَفْسِهِ حَتَّى جَعَلَ يُرَقِّعُ إِزَارَهُ بِالْأَدَمِ، وَمَا جَمَعَ بَيْنَ عِشَاءٍ وَغَدَاءٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَا حَتَّى قَبَضَهُ اللَّهُ.^٧

١. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٤٠٢.

٢. فتح الباري: ج ١١ ص ٢٨٠، الترغيب والترهيب: ج ٤ ص ١٨٨ ح ٨٦.

٣. المحجّة البيضاء: ج ٦ ص ٧٩.

٤. سنن ابن ماجه: ج ٢ ص ١١١٠ ح ٣٣٤٦، فتح الباري: ج ١١ ص ٢٩١، كنز العمال: ج ٧ ص ١٨٧ ح ١٨٦٠٦.

الترغيب والترهيب: ج ٤ ص ١٨٧ ح ٨٣.

٥. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٤٠١.

٦. الترغيب والترهيب: ج ٤ ص ١٨٨ ح ٨٧.

٧. المصنّف لابن أبي شيبة: ج ٨ ص ١٤٣ ح ١٢٦، الترغيب والترهيب: ج ٤ ص ١٩٢ ح ١٠٠.

محمد ﷺ می‌گذشت که شامی برای خوردن نمی‌یافتند.

۱۷۲. فتح الباری - به نقل از عایشه - : پیامبر خدا هیچ گاه، سه روز پیاپی سیر غذا نخورد. اگر می‌خواستیم، می‌توانستیم سیر شویم؛ اما او ایثار می‌کرد.

۱۷۳. المَحَبَّةُ الْبَيْضَاءُ - به نقل از عایشه - : پیامبر خدا تا لحظه‌ای که از دنیا رفت، هرگز سه روز پیاپی سیر غذا نخورد. البته اگر می‌خواستیم، می‌توانستیم سیر شویم؛ اما دیگران را بر خود مقدم می‌داشتیم.

۱۷۴. سنن ابن ماجه - به نقل از عایشه - : تا زمانی که پیامبر خدا زنده بود، خاندان محمد ﷺ هرگز دو روز پیاپی، از نان جو، سیر نخوردند.

۱۷۵. الطبقات الکبری - به نقل از عایشه - : تا زمانی که پیامبر خدا زنده بود، خانواده محمد ﷺ هیچ گاه سه روز پیاپی، صبحانه و شام را از نان جو، سیر نخوردند.

۱۷۶. الترغیب والترهیب - به نقل از انس بن مالک - : فاطمه ﷺ تنگدستی نان جو به پیامبر ﷺ داد. پیامبر به او فرمود: «این، اولین غذایی است که پدرت، بعد از سه روز می‌خورد».

۱۷۷. المصنّف، ابن ابی شیبہ - به نقل از حسن^۱ - : پیامبر ﷺ از اموال خود، به مردم کمک می‌کرد، تا جایی که [بر اثر تنگ‌دست شدن،] ازار خود را با پوست، وصله می‌کرد. تا زمانی که به رحمت خدا پیوست، هیچ گاه نشد که سه روز متوالی، هم صبحانه بخورد و هم شام.

۱. حسن، در این حدیث، ممکن است حسن بصری یا امام حسن ﷺ باشد.

د - التَّجَنُّبُ عَنِ الْمُدَاهَنَةِ

۱۷۸. المناقب لابن شهر آشوب: لَمَّا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَعْزُضُ نَفْسَهُ عَلَى الْقَبَائِلِ جَاءَ إِلَى بَنِي كِلَابٍ فَقَالُوا: ثُبَايْعُكَ عَلَى أَنْ يَكُونَ لَنَا الْأَمْرُ بَعْدَكَ، فَقَالَ: الْأَمْرُ لِلَّهِ فَإِنْ شَاءَ كَانَ فِيكُمْ أَوْ فِي غَيْرِكُمْ، فَمَضَوْا وَلَمْ يُبَايِعُوهُ وَقَالُوا: لَا نَضْرِبُ لِحَرْبِكَ بِأَسْيَافِنَا ثُمَّ تَحَكَّمُ عَلَيْنَا غَيْرَنَا!

۱۷۹. المناقب لابن شهر آشوب - قَالَ عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ لِلنَّبِيِّ وَقَدْ أَرَادَ بِهِ غِيلَةً -: يَا مُحَمَّدُ، مَا لِي إِنْ أَسْلَمْتُ؟ فَقَالَ ﷺ: لَكَ مَا لِلْإِسْلَامِ، وَعَلَيْكَ مَا عَلَى الْإِسْلَامِ، فَقَالَ: أَلَا تَجْعَلُنِي الْوَالِيَّ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: لَيْسَ لَكَ ذَلِكَ وَلَا لِقَوْمِكَ، وَلَكِنْ لَكَ أَعِنَّةُ الْخَيْلِ تَغْزُو فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۲

۱۸۰. تفسیر القمی: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ»^۳ قَالَ: نَزَلَتْ بِمَكَّةَ، لَمَّا أَظْهَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الدَّعْوَةَ بِمَكَّةَ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا: يَا أَبَا طَالِبٍ، إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ قَدْ سَفَّهَ أَحْلَامَنَا، وَسَبَّ آلِهَتَنَا وَأَفْسَدَ شَبَابَنَا، وَفَرَّقَ جَمَاعَتَنَا، فَإِنْ كَانَ الَّذِي يَحْمِلُهُ عَلَى ذَلِكَ الْعُدْمِ جَمَعْنَا لَهُ مَا لَا حَتَّى يَكُونَ أَغْنَى رَجُلٍ فِي قُرَيْشٍ وَنُמَلِّكُكَ عَلَيْنَا. فَأَخْبَرَ أَبُو طَالِبٍ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ، فَقَالَ: لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي مَا أَرَدْتُهُ، وَلَكِنْ يُعْطُونِي كَلِمَةً يَمْلِكُونَ بِهَا الْعَرَبَ، وَيَدِينُ لَهُمْ بِهَا الْعَجَمُ، وَيَكُونُونَ مُلُوكًا فِي الْجَنَّةِ، فَقَالَ لَهُمْ أَبُو طَالِبٍ ذَلِكَ، فَقَالُوا: نَعَمْ وَعَشْرَ كَلِمَاتٍ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: نَدْعُ ثَلَاثِينَ إِلَهًا وَنَعْبُدُ إِلَهًا وَاحِدًا؟! فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» - إِلَى قَوْلِهِ -

۱. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۵۷ نقلاً عن أبي جرير الطبري، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۷۲ ح ۲۳.
۲. المناقب لابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۵۷ نقلاً عن السوردي في أعلام النبوة، بحار الأنوار: ج ۲۱ ص ۳۷۲.
۳. ص: ۱.

د- دوری از فریبکاری

۱۷۸. المناقب، ابن شهر آشوب: هنگامی که پیامبر ﷺ دعوت خود را به قبایل عرضه می‌کرد، نزد بنی کلاب آمد. آنها گفتند: ما به این شرط با تو بیعت می‌کنیم که بعد از تو، کار [خلافت] به ما منتقل شود.

پیامبر ﷺ فرمود: «کار، دست خداست. اگر او خواست، به شما خواهد رسید و اگر نخواست، به دیگری واگذار خواهد شد».

بنی کلاب رفتند و بیعت نکردند و گفتند: ما در راه تو، شمشیر نمی‌زنیم که بعداً دیگران را بر ما حکومت دهی!

۱۷۹. المناقب، ابن شهر آشوب: همان کسی که خواست پیامبر ﷺ را غافلگیر کند و بکشد، به ایشان گفت: ای محمد! اگر مسلمان شوم، چه به من می‌رسد؟

پیامبر خدا فرمود: «در سود و زیان اسلام، شریک خواهی بود».

گفت: مرا والی بعد از خودت قرار می‌دهی؟

فرمود: «این سیمت، نه از آن تو خواهد بود و نه از آن قوم و قبیله تو؛ اما دهنه‌های اسب‌ها [فرماندهی سواران] را به تو می‌سپارم تا در راه خدا بجنگی».

۱۸۰. تفسیر القمی: آیه «و از این که هشدار دهنده‌ای از خودشان برایشان آمده، در شگفت‌اند»، در مکه نازل

شد. وقتی پیامبر ﷺ دعوت خود را در مکه آشکار ساخت، قریش نزد ابوطالب رفتند و گفتند: ای ابوطالب! برادرزاده تو، ما را نابخرد می‌خواند و به خدایانمان بد می‌گوید و جوانانمان را فاسد و گمراه می‌سازد و اتحاد ما را از هم می‌پاشد. اگر ناداری، او را وامی‌دارد که چنین سخنانی را مطرح کند، ما حاضریم برایش پولی جمع کنیم که ثروتمندترین مرد قریش شود، و او را فرمان‌روای خود قرار می‌دهیم.

ابوطالب این سخن قریش را به اطلاع پیامبر ﷺ رسانید، ایشان فرمود: «اگر خورشید را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپم، چنین چیزی را نمی‌خواهم؛ بلکه یک کلمه به من بدهند تا به وسیله آن، بر عرب‌ها پادشاهی کنند و غیر عرب‌ها در برابرشان سر فرود آورند و شهریاران بهشت باشند».

ابوطالب این سخن را به اطلاع قریش رسانید. آنها گفتند: حاضریم ده کلمه به او بگوییم.

پیامبر ﷺ به آنان فرمود: «گواهی دهید که هیچ خدایی جز الله نیست، و من فرستاده خدا هستم».

إِلَّا اخْتِلَاقٌ^١ أَيْ تَخْلِيطٌ^٢.

هـ - جِمَايَةُ الْمُسْتَضْعَفِينَ

الكتاب

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ، عَنْ دَعْوَانَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^٣.
﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^٤.

الحديث

١٨١. رسول الله ﷺ: أَبْغُونِي الضُّعْفَاءَ، فَإِنَّمَا تُرَزَقُونَ وَتُنْصَرُونَ بِضُعْفَائِكُمْ^٥.

١٨٢. عنه ﷺ: أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِشَرِّ عِبَادِ اللَّهِ؟ الْقَطُّ الْمُتَكَبِّرُ، أَلَا أَخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ؟ الضُّعِيفُ الْمُسْتَضْعَفُ^٦.

١٨٣. المعجم الكبير عن أمية بن خالد: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَفْتِحُ وَيَسْتَنْصِرُ بِصَعَالِيكِ الْمُسْلِمِينَ^٧.

١. ص: ١-٧.

٢. تفسير القمي: ج ٢ ص ٢٢٨، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ١٨٢ ح ١٢.

٣. الكهف: ٢٨.

٤. الأنعام: ٥٢. كان سبب نزولها أنه كان بالمدينة قوم فقراء مؤمنون يسمون أصحاب الضقة، وكان رسول الله ﷺ يتعاهدهم بنفسه ويقربهم ويقعد معهم ويؤنسهم، وكان إذا جاء الأغنياء والمترفون ينكرون عليه ذلك، ويقولوا له: اطردهم عنك، ... فقال رجل من الأنصار يوماً وقد لُزق رجل من أصحابه به يحدثه، فقال الأنصاري: اطرد هؤلاء عنك! فأنزل الله: ﴿وَلَا تَطْرُدِ...﴾. بحار الأنوار: ج ٧٢ ص ٣٨ ملخصاً.

٥. سنن أبي داود: ج ٣ ص ٣٢ ح ٢٥٩٤، سنن الترمذي: ج ٤ ص ٢٠٦ ح ١٧٠٢ كلاهما عن أبي الدرداء، كنز العمال: ج ٣ ص ١٧٣ ح ٦٠١٩.

٦. كنز العمال: ج ٣ ص ١٥٥ ح ٥٩٤٤ نقلاً عن مسند ابن حنبل عن حذيفة.

٧. المعجم الكبير: ج ١ ص ٢٩٢ ح ٨٥٩، كنز العمال: ج ٧ ص ٧٣ ح ١٨٠٢٣.

آنان گفتند: ما سیصد و شصت خدا را بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟^۱
در این هنگام، خداوند ﷻ این آیه را فرو فرستاد: ﴿و از این که هشدار دهنده‌ای از خودشان،
برایشان آمده، در شگفت‌اند و کافران گفتند: این، جادوگری دروغگوست... و این [سخن] جز دروغ‌بافی، هیچ
نیست﴾.

هـ- حمایت از مستضعفان

قرآن

﴿و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می‌خوانند [و] خشنودی او را می‌خواهند، شکیبایی پیشه کن، و
دو دیده‌ات را از آنان برگیر که زیور زندگی دنیا را بخواهی، و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل
ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساین] کارش بر زیاده‌روی است، اطاعت مکن﴾.

﴿و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می‌خوانند - در حالی که خشنودی او را می‌خواهند -
مران، از حساب آنان، چیزی بر عهده تو نیست، و از حساب تو [نیز] چیزی بر عهده آنان نیست، تا ایشان
را برانی و از ستمکاران باشی﴾.^۱

مرکز تحقیقات فقهی و حقوقی اسلامی

حدیث

۱۸۱. پیامبر خدا ﷺ: مرا در میان ضعیفان بجوئید؛ زیرا شما به واسطه مردمان ضعیف
است که روزی می‌خورید و یاری می‌شوید.

۱۸۲. پیامبر خدا ﷺ: آیا شما را از بدترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ درشت‌خوی متکبر.
آیا شما را از بهترین بندگان خدا آگاه نسازم؟ ناتوان مستضعف.

۱۸۳. المعجم الکبیر - به نقل از أمیه بن خالد: - پیامبر ﷺ به کمک مسلمانان پابره‌نه و بینوا،
فتح می‌کرد و پیروز می‌شد.

۱. سبب نزول این آیه، آن است که در مدینه، گروهی فقیر بودند که «اصحاب صفه» خوانده می‌شدند و پیامبر
شخصاً جویای حالشان می‌شد و با آنان روابط نزدیک داشت، با آنان نشست و برخاست می‌کرد و مأنوس
بود. ثروتمندان و نازپروردگان، بر این کار پیامبر خدا خرده می‌گرفتند و به وی سفارش می‌کردند که آنان را از
خود براند.... روزی پیامبر ﷺ تنگاتنگ یکی از همین پارانیش ایستاده بود و با او سخن می‌گفت، در این
حال، یکی از انصار به ایشان عرض کرد: «اینان را از خود بران». پس خداوند، این آیه را فرو فرستاد.

١٨٤. الإمام عليّ عليه السلام: [قال رسول الله ﷺ]: ألا ومن استخف بفقر مسلم فقد استخف بحق الله، والله يستخف به يوم القيامة، إلا أن يتوب.

وقال عليه السلام: من أكرم فقيراً مسلماً لقي الله ﷻ يوم القيامة وهو عنه راضٍ^١.

١٨٥. الإمام الصادق عليه السلام: جاء رجل إلى رسول الله ﷺ وقد بلي ثوبه، فحمل إليه اثني عشر درهماً، فقال: يا عليّ، خذ هذه الدراهم فاشتر لي بها ثوباً أليناً. قال عليّ عليه السلام: فجيئت إلى السوق فاشتريت له قميصاً باثني عشر درهماً، وحيئت به إلى رسول الله ﷺ، فنظر إليه فقال: يا عليّ، غير هذا أحب إليّ، أترى صاحبه يُقيلنا؟ فقلت: لا أدري، فقال: انظر، فحيئت إلى صاحبه فقلت: إن رسول الله ﷺ قد كره هذا يريد غيره^٢ فأقلنا فيه، فرد عليّ الدراهم، وحيئت بها إلى رسول الله ﷺ، فمشى معي إلى السوق لبيتاع قميصاً، فنظر إلى جارية قاعدة على الطريق تبكي، فقال لها رسول الله ﷺ: ما شأنك؟ قالت: يا رسول الله، إن أهلي أعطوني أربعة دراهم لأشتري لهم حاجة فصاعت فلا أجسر أن أرجع إليهم، فأعطاهم رسول الله ﷺ أربعة دراهم، وقال: ارجعي إلى أهلك. ومضى رسول الله ﷺ إلى السوق فاشتري قميصاً بأربعة دراهم، ولبسه وحمد الله عز وجل وخرج، فرأى رجلاً غريباً يقول: من كساني كساء الله من ثياب الجنة، فخلع رسول الله ﷺ قميصه الذي اشتراه وكساء السائل، ثم رجع إلى السوق فاشتري بالأربعة التي بقيت قميصاً آخر، فلبسه وحمد الله عز وجل ورجع إلى منزله، فإذا الجارية قاعدة على الطريق تبكي، فقال لها رسول الله ﷺ: ما لك لا تأتين أهلك؟ قالت: يا رسول الله، إني قد أبطأت عليهم أخاف أن يضرهوني، فقال رسول الله ﷺ: مرّي بين يدي ودلّني على أهلك، فجاء

١. كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٢ ص ١٣ ح ٢٩٦٨، الأمالي للصدوق: ص ٥١٤ ح ٧٠٧ كلاهما عن الحسين بن

زيد عن الإمام الصادق عن آبائه عليه السلام، بحار الأنوار: ج ٧٢ ص ٢٧ ح ٣٠.

٢. في بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢١٢ ح ١ «يريد ثوباً دونه».

۱۸۴. امام علی علیه السلام: پیامبر خدا فرمود: «بدانید که هر کس مسلمان فقیری را ناچیز شمارد، حق خدا را ناچیز شمرده است و خداوند در روز قیامت، او را ناچیز می گرداند مگر این که توبه کند».

و نیز فرمود: «هر کس مسلمان فقیری را گرامی بدارد، روز قیامت، در حالی خدا را دیدار می کند که از او راضی است».

۱۸۵. امام صادق علیه السلام: مردی نزد پیامبر خدا آمد، دید جامه ایشان کهنه و فرسوده است. پس دوازده درهم به ایشان تقدیم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! این درهم ها را بگیر و با آنها برایم لباسی بخر تا بپوشم».

امیر مؤمنان می فرماید: من به بازار رفتم و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردم. ایشان نگاهی به آن کرد و فرمود: «ای علی! اگر پیراهن دیگری باشد، بیشتر دوست دارم. فکر می کنی صاحبش آن را پس بگیرد؟»
گفتم: نمی دانم.

فرمود: «برو ببین».

من نزد فروشنده پیراهن رفتم و گفتم: پیامبر خدا این را نمی پسندد و پیراهن دیگری می خواهد. پس این را از ما پس بگیر.

فروشنده، درهم ها را به من برگرداند و من آنها را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردم. ایشان به بازار آمد تا پیراهنی بخرد. در بین راه، کنیزکی را دید که کناری نشسته است و می گرید. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «چه شده است؟».

دخترک گفت: ای پیامبر خدا! خانواده ام به من چهار درهم دادند تا برایشان چیزی بخرم؛ اما آن درهم ها گم شده اند و من جرئت نمی کنم پیش آنها برگردم.
پیامبر خدا چهار درهم به او داد و فرمود: «پیش خانواده ات برگرد».

سپس پیامبر خدا به بازار رفت و پیراهنی به چهار درهم خرید و آن را پوشید و خداوند صلی الله علیه و آله را سپاس گفت و از بازار، بیرون آمد. سپس مردی را دید که برهنه است و می گوید: هر که مرا بپوشاند، خداوند از جامه های بهشت بر او بپوشاند!

پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهنی را که خریده بود، از تن در آورد و به آن نیازمند، پوشاند. سپس به بازار برگشت و با چهار درهم باقی مانده، پیراهن دیگری خرید و آن را پوشید و خدا را سپاس گفت و به سوی خانه اش برگشت. ناگاه دید که همان کنیزک، سر راه نشسته است و می گرید. به او فرمود: «چرا پیش خانواده ات نمی روی؟».

گفت: ای پیامبر خدا! من دیر کرده ام و می ترسم مرا بزنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جلو بیفت و راه خانه تان را به من نشان بده».

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ دَارِهِمْ، ثُمَّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الدَّارِ، فَلَمْ يُجِيبُوهُ، فَأَعَادَ السَّلَامَ فَلَمْ يُجِيبُوهُ، فَأَعَادَ السَّلَامَ فَقَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، فَقَالَ ﷺ: مَا لَكُمْ تَرَكْتُمْ إِبَابَتِي فِي أَوَّلِ السَّلَامِ وَالثَّانِي؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْنَا كَلَامَكَ فَأَحْبَبْنَا أَنْ نَسْتَكْثِرَ مِنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ هَذِهِ الْجَارِيَةَ أَبْطَأَتْ عَلَيْكُمْ فَلَا تُؤْذَوْهَا، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هِيَ حُرَّةٌ لِمَمْشَاكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، مَا رَأَيْتُ اثْنِي عَشَرَ دِرْهَمًا أُعْظِمَ بَرَكَتَهُ مِنْ هَذِهِ: كَسَا اللَّهُ بِهَا عَارِبِينَ، وَأَعْتَقَ بِهَا نَسَمَةً^١.

و - مُكَافَحَةُ الْمُسْتَكْبِرِينَ

١٨٦. الإمام الصادق عليه السلام: جَاءَ رَجُلٌ مُوسِرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَقِي الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَ رَجُلٌ مُعْسِرٌ ذَرْنُ الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ الْمُوسِرِ فَقَبِضَ الْمُوسِرُ يَدَيْهِ مِنْ تَحْتِ فَخْذَيْهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَخِفْتَ أَنْ يَمْسُكَ مِنْ فَقْرِهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَخِفْتَ أَنْ يُصِيبَهُ مِنْ غِنَاكَ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَخِفْتَ أَنْ يُوسِّخَ ثِيَابُكَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي قَرِينًا يُزَيِّنُ لِي كُلَّ قَبِيحٍ، وَيُقَبِّحُ لِي كُلَّ حَسَنٍ، وَقَدْ جَعَلْتُ لَهُ نِصْفَ مَالِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْمُعْسِرِ: أَتَقْبَلُ؟ قَالَ: لَا، فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَلِمَ؟ قَالَ: أَخَافُ أَنْ يَدْخُلَنِي مَا دَخَلَكَ^٢.

١٨٧. السيرة النبوية لابن هشام عن الوليد بن المغيرة: أُيُنْزَلُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأُتْرَكَ وَأَنَا كَبِيرُ قُرَيْشٍ وَسَيِّدُهَا! وَيُتْرَكَ أَبُو مَسْعُودٍ عَمْرُو بْنُ عَمِيرٍ الثَّقَفِيُّ سَيِّدُ ثَقِيفٍ، وَنَحْنُ

١. الخصال: ص ٤٩٠ ح ٦٩، الأموال للصديق: ص ٣٠٩ ح ٣٥٧ كلاهما عن أبان الأحمر، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢١٤ ح ١.

٢. الكافي: ج ٢ ص ٢٦٢ ح ١١، بحار الأنوار: ج ٢٢ ص ١٣٠ ح ١٠٨.

و رفت تا به در خانه آنها رسید و ایستاد و فرمود: «سلام بر شما ای اهل خانه!». اما جوابی نیامد. پیامبر خدا دوباره سلام داد. باز هم جواب ندادند و پیامبر ﷺ بار دیگر سلام داد. این بار، اهل خانه جواب دادند: سلام و رحمت و برکات خدا، بر شما ای پیامبر خدا!

پیامبر ﷺ به آنان فرمود: «چرا بار اول و دوم، جواب سلام مرا ندادید؟». گفتند: ای پیامبر خدا! سلام شما را شنیدیم؛ ولی دوست داشتیم آن را بیشتر بگویید.

پیامبر ﷺ فرمود: «این کنیزک، در آمدن به خانه دیر کرده است. او را اذیت نکنید». گفتند: ای پیامبر خدا! او را به میمنت قدم شما، آزاد کردیم. پیامبر ﷺ فرمود: «خدا را سپاس! با برکت تر از این دوازده درهم، ندیده بودم. خداوند با آنها دو برهنه را پوشانید و یک انسان را آزاد کرد».

و- رویارویی با مستکبران

۱۸۶. امام صادق ﷺ: مردی ثروتمند، با لباسی فاخر، خدمت پیامبر خدا رسید و در محضر ایشان نشست. مرد تنگ دستی نیز، با لباسی مندرس، وارد شد و در کنار مرد ثروتمند نشست. مرد ثروتمند، لباسش را از زیر پایش جمع و جور کرد. پیامبر خدا فرمود: «ترسیدی که از ناداری او، چیزی به تو سرایت کند؟».

عرض کرد: خیر.

فرمود: «پس ترسیدی که از ثروتمندی تو، چیزی عاید او شود؟».

عرض کرد: خیر.

فرمود: «پس ترسیدی که او لباس تو را کثیف کند؟».

عرض کرد: خیر.

فرمود: «پس چه باعث شد که تو چنین کنی؟».

عرض کرد: ای پیامبر خدا! من همراهی دارم که برایم هر کار ازشتی را زیبا جلوه می دهد و هر کار اخوبی را بد می نمایاند. من نیمی از دارایی ام را برای این [مرد تنگ دست] قرار دادم.

پیامبر ﷺ به مرد تنگ دست فرمود: «آیا می پذیری؟».

عرض کرد: خیر.

مرد ثروتمند به او گفت: چرا نمی پذیری؟

جواب داد: می ترسم بر من همان رود که بر تو رفته است.

۱۸۷. السیره النبویه، ابن هشام - به نقل از ولید بن مغیره - : ولید بن مغیره گفت: آیا بر محمد،

عَظِيمَا الْقَرِيتَيْنِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ، فِيمَا بَلَغَنِي «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيتَيْنِ عَظِيمٍ - إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى - : مِمَّا يَجْمَعُونَ»^١.

١٨٨. السيرة النبوية لابن هشام عن ابن إسحاق: الأخنس بن شريق بن عمرو بن وهب الثقفي حليف بني زهرة، وكان من أشرف القوم وممن يستمع منه، فكان يصيب من رسول الله ﷺ ويرد عليه، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: «وَلَا تُطِيعُ كُلَّ خَلَافٍ مُّهِينٍ * هَمَّازٍ مُّشَاءٍ بِنَمِيمٍ» إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى «زَنِيمٌ» وَلَمْ يَقُلْ: «زَنِيمٌ» لِعَيْبٍ فِي نَسَبِهِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَعِيبُ أَحَدًا بِنَسَبٍ، وَلَكِنَّهُ حَقَّقَ بِذَلِكَ نَعْتَهُ لِيَعْرِفَ. وَالزَّنِيمُ: الْعَدِيدُ^٢ لِلْقَوْمِ^٣.

١٨٩. السيرة النبوية لابن هشام عن ابن إسحاق: النَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ عَلَقَمَةَ بْنِ كِلْدَةَ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ عَبْدِ الدَّارِ بْنِ قَصِيٍّ، كَانَ إِذَا جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَجْلِسًا فَدَعَا فِيهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَتَلَا فِيهِ الْقُرْآنَ وَحَدَّثَ [فِيهِ] قُرَيْشًا مَا أَصَابَ الْأُمَّمَ الْخَالِيَةَ خَلْفَهُ فِي مَجْلِسِهِ إِذَا قَامَ، فَحَدَّثَهُمْ عَنْ رُسُومِ الشَّدِيدِ^٤ وَعَنْ اسْفنديار، وَمُلُوكِ فَارِسٍ، ثُمَّ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا مُحَمَّدٌ بِأَحْسَنَ حَدِيثًا مِنِّي، وَمَا حَدِيثُهُ إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، اكْتَتَبَهَا كَمَا اكْتَتَبْتُهَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ: «وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا * قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا» وَنَزَلَ فِيهِ: «إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» وَنَزَلَ فِيهِ: «وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرَةً بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^٥.

١٩٠. السيرة النبوية لابن هشام عن ابن إسحاق: جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا - فِيمَا بَلَغَنِي -

١. الزخرف: ٣١ و ٣٢.

٢. السيرة النبوية لابن هشام: ج ١ ص ٣٨٧، البداية والنهاية: ج ٣ ص ٨٩.

٣. العديد: من في القوم، وهو الدَّعِي (كما في هامش المصدر).

٤. السيرة النبوية لابن هشام: ج ١ ص ٣٨٦.

٥. في المصدر: «السنديد»، والصحيح ما أثبتناه.

٦. السيرة النبوية لابن هشام: ج ١ ص ٣٨٣.

وحی نازل می شود و من در حالی که بزرگ و سرور قریش هستم، وانهاده شده ام؟
ابو مسعود عمرو بن عمیر ثقفی، سرور ثقیف، هم وانهاده شده است؟! ما، بزرگان
این دو شهریم.

بنا بر آنچه به من رسیده است، در پی این سخن، خداوند چنین نازل کرد: ﴿وگفتند:
«چرا این قرآن، بر مردی بزرگ از اهالی دو شهر، نازل نشده است؟!» - تا آن جا که می فرماید: ﴿از آنچه
می اندوزند﴾.

۱۸۸. السيرة النبوية، ابن هشام - به نقل از ابن اسحاق - : اخنس بن شریق بن عمرو بن وهب
ثقفی، هم پیمان بنی زهره، از اشراف قبیله و از کسانی بود که نفوذ کلمه داشت. به
پیامبر خدا آسیب می رساند و جواب ایشان را می داد. پس خداوند درباره اش چنین
فرو فرستاد: ﴿از هر سوگندخورنده فرومایه، فرمان میر که عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد﴾
تا این جای سخن خداوند که فرمود: ﴿زنا زاده (زنیم)﴾ و فرمود «پست تبار (ذنیم)» به
خاطر وجود عیبی در نسب او؛ زیرا خداوند، کسی را به نسبش عیب نمی گیرد؛ ولی با
چنین بیانی، صفت او را بیان کرده تا شناخته شود. زنیم، یعنی: فرزندی خوانده قبیله.

۱۸۹. السيرة النبوية، ابن هشام - به نقل از ابن اسحاق - : هرگاه پیامبر خدا در مجلسی، مردم را
به خداوند متعال فرا می خواند و در آن، قرآن تلاوت می کرد و قریش را از آنچه بر
امت های پیشین رفته، هشدار می داد و از آن مجلس برمی خواست، نصر بن حارث
بن علقمة بن کلدۀ بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصی، در آن مجلس، به جای
پیامبر ﷺ می نشست و برای مردم، قصۀ رستم پهلوان و اسفندیار و پادشاهان فارس را
بازگو می کرد و آن گاه می گفت: به خداوند سوگند، محمد بهتر از من حکایت نمی کند
و حکایت او، جز افسانه های پیشینیان نیست. آنها را برای خود نوشته، همان طور که
من آنها را نوشته ام.

پس خداوند، درباره او این آیات را فرو فرستاد: ﴿وگفتند: افسانه های پیشینیان است که
آنها را برای خود نوشته و صبح و شام، بر او املا می شود. بگو: آن را کسی نازل کرده که رازِ نهان ها را در
آسمان ها و زمین می داند، و هموست که همواره آمرزنده مهربان است﴾. و نیز درباره او فرو فرستاد:
﴿هر گاه، آیات ما بر او تلاوت شد، گفت: افسانه های پیشینیان است﴾. و نیز درباره او نازل کرد:
﴿وای بر هر دروغزن گناه پیشه ای که آیات خدا را که بر او خوانده می شود، می شنود و باز به حال تکبر - چنان
که گویی آن را نشنیده است - سماجت می ورزد. پس او را از هدایی پُر درد، خبر ده﴾.

۱۹۰. السيرة النبوية، ابن هشام - به نقل از ابن اسحاق - : بنا بر آنچه به من رسیده، روزی

مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةِ فِي الْمَسْجِدِ، فَجَاءَ النَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ حَتَّى جَلَسَ مَعَهُمْ فِي الْمَجْلِسِ، وَفِي الْمَجْلِسِ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ رِجَالِ قُرَيْشٍ، فَتَكَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَعَرَضَ لَهُ النَّضْرُ بْنُ الْحَارِثِ، فَكَلَّمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى أَفْعَمَهُ، ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ: «إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ إِلَهًا مَا وَرَّأَوْا^١ وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ * لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ».

١٩١. السيرة النبوية لابن هشام عن ابن إسحاق: أُمِّيَّةُ بْنُ خَلْفِ بْنِ وَهَبِ بْنِ حُذَافَةَ بْنِ جُمَحٍ، كَانَ إِذَا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ هَمَزَهُ وَلَمَزَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: «وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ * الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ * كَلَّا لَيُنْزَبَنَّ فِي الْخُطْمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْخُطْمَةُ * نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ * فِي غَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ»^٢ قَالَ ابْنُ هِشَامٍ: الْهُمَزَةُ الَّذِي يَشْتُمُ الرَّجُلُ عِلَانِيَةً، وَيَكْسِرُ عَيْنِيهِ عَلَيْهِ، وَيَغْمِزُ بِهِ^٣.

مرکز تحقیقات کتب ویراسته‌های اسلامی

ز - تالیف القلوب

١٩٢. فتح الباري عن أبي سالم عن أبي ذرٍّ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى جُعِيلًا؟ قَالَ: قُلْتُ: كَشَكْلِهِ مِنَ النَّاسِ. يَعْنِي الْمُهَاجِرِينَ.

قَالَ: فَكَيْفَ تَرَى فُلَانًا؟

قَالَ: قُلْتُ: سَيِّدٌ مِنْ سَادَاتِ النَّاسِ.

قَالَ: فَجُعِيلٌ خَيْرٌ مِنْ مِلِّ الْأَرْضِ مِنْ فُلَانٍ! قَالَ: قُلْتُ: فَفُلَانٌ هَكَذَا وَأَنْتَ

١. الأنبياء: ٩٨ - ١٠٠.

٢. السيرة النبوية لابن هشام: ج ١ ص ٣٨٢.

٣. الهمزة: ١ - ٩.

٤. السيرة النبوية لابن هشام: ج ١ ص ٣٨٢.

پیامبر خدا با ولید بن مغیره در مسجد نشسته بود. نصر بن حارث وارد شد تا با آنها در مجلس بنشیند. در آن مجلس، تعدادی از مردان قریش نیز حضور داشتند. پیامبر خدا، سخن گفت و نصر بن حارث به ایشان اعتراض کرد. پیامبر ﷺ با او سخن گفت تا او را خاموش کرد و آن گاه، بر او و دیگر حاضران، این آیات را خواند: ﴿در حقیقت، شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، هیزم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد. اگر اینها خدایانی [واقعی] بودند، در آن وارد نمی‌شدند. و حال آن‌که جملگی، در آن ماندگارند. برای آنها در آن‌جا، ناله‌ای زار است و در آن‌جا [چیزی] نمی‌شنوند﴾.

۱۹۱. السيرة النبوية، ابن هشام - به نقل از ابن اسحاق - : هرگاه امیه بن خلف بن وهب بن حذافه بن جمح، وقتی پیامبر را می‌دید، ایشان را به سخره و ریشخند می‌گرفت. پس خداوند درباره‌اش فرو فرستاد: «وای بر هر بدگوی عیبجویی، که مالی گرد آوزد و بر شمرده‌ش، پندارد که مالش او را جاوید کرده است؛ ولی نه! قطعاً در آتش خردکننده، فرو افکنده خواهد شد. و تو چه دانی که آتش خردکننده چیست؟ آتش افروخته خدا [بی] است. آتشی که به دل‌ها می‌رسد، در ستون‌هایی دراز، آنان را در میان فرا می‌گیرد».

به گفته ابن هشام، «هُمَزَه» به معنای کسی است که آشکارا از کسی بدگویی کند و برای [تحقیر] او چشمک بزند و علامت بدهد.

ز - نزدیک کردن دل‌ها

۱۹۲. فتح الباری - به نقل از ابو سالم، از ابو ذر - : پیامبر خدا به من فرمود: «لَجُعِيلٍ را چگونه می‌بینی؟».

گفتم: مانند دیگر مردم همتای خویش است؛ یعنی مهاجران.

فرمود: «فلانی را چگونه می‌بینی؟».

گفتم: بزرگی از بزرگان مردم است.

فرمود: «جُعِيلٍ، از یک دنیا همانند او، بهتر است!».

تَصْنَعُ بِهِ مَا تَصْنَعُ! قَالَ: إِنَّهُ رَأْسُ قَوْمِهِ فَأَنَا أَتَأَلَّفُهُمْ بِهِ.^۱

۵ / ۵

خَصَائِصُ الْعِبَادِيَّةِ

أ - كِبَرَةُ الْعِبَادَةِ

الكتاب

«طه» * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى.^۲

الحديث

۱۹۳. الإمام^۳ علي^{عليه السلام}: لَمَّا نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ «يَأْتِيهَا الْمُرْمِلُ» * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا. قَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ حَتَّى تَوَرَّمَتْ قَدَمَاهُ، فَجَعَلَ يَرْفَعُ رِجْلًا وَيَضَعُ رِجْلًا، فَهَبَطَ عَلَيْهِ جِبْرِيلُ فَقَالَ: «طه» يَعْنِي [طأ] ^۴ الْأَرْضَ بِقَدَمَيْكَ يَا مُحَمَّدُ «مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»، وَأَنْزَلَ «فَاقْرَأْ وَامَّا تَتَسَوِّرُ مِنَ الْقُرْآنِ»^۵ ۶.۵

۱۹۲. الإمام الباقر^{عليه السلام}: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ عَائِشَةَ لَيْلَتَهَا، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ تُتْعِبُ نَفْسَكَ وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟!^۷

۱. فتح الباري: ج ۱ ص ۸۰، كنز العمال: ج ۶ ص ۶۱۳ ح ۱۷۱۰۰.

۲. طه: ۱ و ۲.

۳. المزمّل: ۱ و ۲.

۴. ما بين المعقوفين أثبتناه من المناقب لابن شهر آشوب.

۵. المزمّل: ۲۰.

۶. الميزان في تفسير القرآن: ج ۱۴ ص ۱۲۶ نقلاً عن الدر المنثور عن ابن مردويه.

۷. الكافي: ج ۲ ص ۹۵ ح ۶ عن أبي بصير، مشكاة الأنوار: ص ۷۵ ح ۱۴۷، بحار الأنوار: ج ۷۱ ص ۲۴ ح ۳.

گفتم: این فلان، چنین وضعی [در نظر شما] دارد و شما با او چنان [با سخاوت و احترام] رفتار می‌کنید؟
فرمود: «او رئیس قوم خود است و من از طریق [دلجویی] او، از قومش دلجویی می‌کنم».

۵ / ۵

ویژگی‌های عبادی ایشان

الف - فراوانی عبادت

قرآن



«طه. قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی».

مرکز تحقیقات علوم دینی

حدیث

۱۹۳. امام علی علیه السلام: از وقتی آیه «ای جامه به خویشتن فرو پیچیده! به پا خیز شب را مگر اندکی» بر پیامبر خدا نازل شد، ایشان تمام شب را به عبادت می‌پرداخت، تا جایی که پاهایش ورم کرد، به طوری که [موقع نماز خواندن] یک پایش را بلند می‌کرد و یکی را روی زمین می‌گذاشت. پس جبرئیل علیه السلام بر آن حضرت فرود آمد و گفت: «طه»؛ یعنی هر دو پایت را بر زمین بگذار، ای محمد! «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی». نیز این آیه را نازل کرد: «پس آنچه از قرآن میسر است تلاوت کنید».

۱۹۴. امام باقر علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله در شب نوبتی عایشه، نزد او بود، او به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا! چرا خودت را به رنج می‌اندازی، حال آن که خداوند، گناهان گذشته و آینده تو را آمرزیده است؟

فرمود: «ای عایشه! آیا بنده‌ای سپاس‌گزار نباشم؟».

١٩٥. الإمام الصادق عليه السلام : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فِي لَيْلَتِهَا، فَفَقَدَتْهُ مِنْ الْفِرَاشِ، فَدَخَلَهَا فِي ذَلِكَ مَا يَدْخُلُ النِّسَاءُ، فَقَامَتْ تَطْلُبُهُ فِي جَوَانِبِ الْبَيْتِ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي جَانِبٍ مِنَ الْبَيْتِ قَائِمٌ رَافِعٌ يَدَيْهِ يَبْكِي، وَهُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ لَا تَنْزِعْ مِنِّي صَالِحَ مَا أُعْطَيْتَنِي أَبَدًا، اللَّهُمَّ وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا...».

قال: فَانْصَرَفَتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَبْكِي حَتَّى انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِبُكَائِهَا، فَقَالَ لَهَا: مَا يُبْكِيكِ يَا أُمُّ سَلَمَةَ؟ فَقَالَتْ: يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَمْ لَا أَبْكِي وَأَنْتَ بِالْمَكَانِ الَّذِي أَنْتَ بِهِ مِنَ اللَّهِ، قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ...؟ فَقَالَ: يَا أُمُّ سَلَمَةَ، وَمَا يُؤْمِنُنِي؟ وَإِنَّمَا وَكَّلَ اللَّهُ يُونُسَ بْنَ مَتَّى إِلَى نَفْسِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ فَكَانَ مِنْهُ مَا كَانَ^١.

١٩٦. الأُمّالي للطوسي عن بكر بن عبدالله: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مَوْقُودٌ - أَوْ قَالَ: مَحْمُومٌ - فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَشَدَّ وَعْكَكَ؟ فَقَالَ: مَا مَنَعَنِي ذَلِكَ أَنْ قَرَأْتُ اللَّيْلَةَ ثَلَاثِينَ سُورَةً فِيهِنَّ السَّبْعُ الطُّوَالُ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَأَنْتَ تُجَاهِدُ هَذَا الْجَاهِدَ؟ فَقَالَ: يَا عُمَرُ، أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟^٢

١٩٧. المناقب لابن شهر آشوب عن طاووس الفقيه: رَأَيْتُ فِي الْحِجْرِ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عليه السلام يُصَلِّي وَيَدْعُو: عُيَيْدُكَ يَا بَيْتَكَ، أَسِيرُكَ يَا بَيْتَكَ، مَسْكِينُكَ يَا بَيْتَكَ، سَائِلُكَ يَا بَيْتَكَ، يَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَا يَخْفَى عَلَيْكَ. وَفِي خَبَرٍ: لَا تَرُدَّنِي عَنْ بَابِكَ.

وَأَتَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليها السلام إِلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَتْ لَهُ: يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ لَنَا عَلَيْكُمْ حُقُوقًا، وَمِنْ حَقِّنَا عَلَيْكُمْ أَنْ إِذَا رَأَيْتُمْ أَحَدَنَا يُهْلِكُ نَفْسَهُ اجْتِهَادًا أَنْ تُذَكِّرُوهُ اللَّهَ، وَتَدْعُوهُ إِلَى الْبَقِيَا عَلَى نَفْسِهِ، وَهَذَا عَلِيُّ بْنُ

١. تفسیر القسمی: ج ٢ ص ٧٥ عن عبدالله بن سنیار، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢١٧ ح ٦، وراجع ج ١٤ ص ٣٨٧-٣٨٤.

٢. الأُمّالي للطوسي: ص ٤٠٣ ح ٩٠٣، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٢٢ ح ٢٠.

۱۹۵. امام صادق علیه السلام: پیامبر صلی الله علیه و آله در شب نوبتی ام سلمه، در خانه او بود. ام سلمه متوجه شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر نیست و از این بابت، بنا به خصلت زنان، دچار شک و بددلی شد. لذا برخاست و در اطراف خانه، به جستجوی ایشان پرداخت. ناگاه، دید که پیامبر خدا در گوشه ای از اتاق، ایستاده و دست هایش را به طرف آسمان برداشته است و گریه می کند و می گوید: «بار خدایا! خوبی هایی را که ارزانی ام داشته ای، هرگز از من باز مگیر... بار خدایا! هرگز مرا [به اندازه] چشم بر هم زدن، به خودم وا مگذار».

ام سلمه برگشت و شروع به گریستن کرد، تا جایی که از شنیدن صدای گریه او، پیامبر خدا برگشت و به او فرمود: «ای ام سلمه! چرا گریه می کنی؟».

عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! چرا گریه نکنم، در حالی که شما - با آن مقامی که نزد خدا داری و خداوند، همه گناهان قبل و بعد تو را آمرزیده است - [این گونه ای]؟!...

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ام سلمه! چه چیز مرا در امان می دارد؟ خداوند، یونس بن مثنی را یک چشم بر هم زدن، به خودش وا گذاشت و در نتیجه، آن شد که شد».

۱۹۶. الامالی، طوسی - به نقل از بکر بن عبدالله - عمر بن خطاب، بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و دید که ایشان سخت بیمار - یا گفت: تبارک - است. عمر گفت: ای پیامبر خدا! چه قدر ناخوش احوال هستید؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «با این حال، دیشب سی سوره را و از جمله، هفت سوره بلند^۱ را قرائت کردم».

عمر عرض کرد: ای پیامبر خدا! با آن که خداوند، گناهان گذشته و آینده شما را آمرزیده است، این چنین خود را به زحمت می اندازی؟! فرمود: «ای عمر! آیا بنده ای سپاس گزار نباشم؟!».

۱۹۷. المناقب، ابن شهر آشوب - به نقل از طاووس فقیه - : در حجر،^۲ امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که نماز می خواند و چنین دعا می کند: «بنده ات در درگاه توست. اسیرت در آستان توست. بینوایت در آستان توست. گدایت در آستان توست و از چیزی به تو شکوه می کند که بر تو پوشیده نیست».

و در روایتی آمده است [که افزود]: «مرا از درگاه خود مران».

فاطمه، دختر امیر مؤمنان، نزد جابر بن عبدالله رفت و گفت: ای صحابی پیامبر خدا! ما به گردن شما حق و حقوقی داریم، و یکی از حقوق ما به گردن شما،

۱. سبع طوال یا هفت سوره بلند، عبارت اند از: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و توبه.

۲. حجر اسماعیل علیه السلام، جایی است در مسجد الحرام، پشت دیوار کعبه.

الحُسَيْنِ بَقِيَّةُ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ، قَدْ انْخَرَمَ أَنْفُهُ، وَتَقَبَّتْ جَبْهَتُهُ وَرُكِبَتَاهُ وَرَاحَتَاهُ، أَذَابَ نَفْسَهُ فِي الْعِبَادَةِ!

فَاتَى جَابِرٌ إِلَى أَبِيهِ وَاسْتَأْذَنَ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ وَجَدَهُ فِي مِحْرَابِهِ قَدْ انْصَبَتْهُ الْعِبَادَةُ، فَتَهَضَّ عَلَيَّ فَسَأَلَهُ عَنْ حَالِهِ سُؤلاً خَفِيّاً، ثُمَّ أَجْلَسَهُ بِجَنِبِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ جَابِرٌ يَقُولُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا خَلَقَ الْجَنَّةَ لَكُمْ وَلِمَنْ أَحَبَّكُمْ، وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ أَبْغَضَكُمْ وَعَادَاكُمْ؟ فَمَا هَذَا الْجَهْدُ الَّذِي كَلَّفْتَهُ نَفْسَكَ؟!

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، فَلَمْ يَدْعِ الاجْتِهَادَ لَهُ، وَتَعَبَّدَ - بِأَبِي هُوَ وَأُمِّي - حَتَّى انْتَفَخَ السَّاقُ وَوَرِمَ الْقَدَمُ، وَقِيلَ لَهُ: أَتَفْعَلُ هَذَا وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؟ قَالَ: أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؟!

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ جَابِرٌ وَلَيْسَ يُعْنِي فِيهِ قَوْلُ قَائِلٍ، قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، الْبُقْيَا عَلَى نَفْسِكَ؛ فَإِنَّكَ مِنْ أَسْرَةٍ بِهِمْ يُسْتَدْفَعُ الْبَلَاءُ، وَتُسْتَكْشَفُ الْأَوَاءُ، وَبِهِمْ تُسْتَمْسَكُ السَّمَاءُ.

فَقَالَ: يَا جَابِرُ، لَا أَزَالُ عَلَى مِنْهَاجِ أَبِيٍّ مُؤْتَسِياً بِهِمَا حَتَّى أَلْقَاهُمَا.

فَأَقْبَلَ جَابِرٌ عَلَى مَنْ حَضَرَ فَقَالَ لَهُمْ: مَا رَأَيْتُ مِنْ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، إِلَّا يَوْسُفَ بْنَ يَعْقُوبَ، وَاللَّهِ لَذُرِّيَّةُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ ذُرِّيَّةِ يَوْسُفَ.^٢

ب - اسْتِمْرَارُ الْعَمَلِ

١٩٨. الطبقات الكبرى عن سعيد المقبري: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَثَبَّتَهُ وَلَمْ يُكُونَهُ^٣ يَعْمَلُ بِهِ مَرَّةً وَيَدْعُهُ مَرَّةً.^٤

١. النُّصَب: الثُّغْب (النهاية: ج ٥ ص ٦٢ «نصب»).

٢. المناقب لابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١٤٨، بحار الأنوار: ج ٤٦ ص ٧٨ ح ٧٥.

٣. كذا في المصدر، والظاهر أنه تصحيف، والصحيح «وَلَمْ يَكُنْ».

٤. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٧٩، كنز العمال: ج ٧ ص ١٣٧ ح ١٨٣٨٠.

این است که اگر دیدید یکی از ما از شدت عبادت، خودش را از بین می برد، خدا را به یاد او آورید و از وی بخواهید که به جانش رحم کند. اینک علی بن حسین، این یادگار پدرش حسین، بینی اش [از کثرت سجده] مجروح شده و پیشانی و زانوهای و کف دست هایش سوراخ گشته اند. او خودش را در عبادت ذوب کرده است.

جابر به در خانه امام زین العابدین علیه السلام آمد و اجازه ورود خواست و چون وارد شد، ایشان را در محرابش چنان دید که عبادت، او را فرسوده است. امام علیه السلام برخاست و با بزرگواری، حال او را پرسید و سپس جابر را در کنار خود نشاند. جابر رو به ایشان کرد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! مگر نمی دانی که خداوند، بهشت را در حقیقت، برای شما و دوستان شما خلق کرده و دوزخ را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده است؟ پس این چه رنج و مشقتی است که به خودتان می دهید؟

امام زین العابدین علیه السلام به او فرمود: «ای صحابی پیامبر خدا! مگر نمی دانی که جدم پیامبر خدا، با آن که خداوند گناهان گذشته و آینده او را بخشیده بود، از سختکوشی در عبادت خدا باز نایستاد و - پدر و مادرم فدایش باد - چندان عبادت کرد که ساق و کف پاهایش ورم کرد و وقتی به ایشان گفته شد: «با آن که خداوند، گناهان گذشته و آینده تو را آمرزیده است، باز این چنین عبادت می کنی؟» فرمود: «آیا بنده ای سپاس گزار نباشم؟»

جابر که دید هیچ حرفی در ایشان اثر نمی گذارد، عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا! بر جان خودت رحم کن؛ زیرا شما از خاندانی هستی که مردم، با واسطه قرار دادن آنان در درگاه الهی، از خداوند می خواهند که بلا را دفع کند و رنج و محنت ها را برطرف سازد و آسمان را [از خراب شدن بر سر آنها] ننگه دارد.

امام زین العابدین فرمود: «ای جابر! من همچنان به روش پدرانم ادامه خواهم داد و به آنان اقتدا خواهم کرد تا آن که به دیدارشان بشتابم».

در این هنگام، جابر رو به حضار کرد و گفت: در میان فرزندان پیامبران، کسی مانند علی بن حسین دیده نشده است، مگر یوسف بن یعقوب. به خدا قسم که فرزندان و ذریه علی بن حسین، برتر از فرزندان و ذریه یوسف هستند.

ب - مداومت در کار

۱۹۸. الطبقات الکبری - به نقل از سعید مقبری -: پیامبر خدا هر گاه، کاری انجام می داد، بر آن مداومت می ورزید و این طور نبود که آن را یک بار انجام دهد و یک بار انجام ندهد.

١٩٩. الترغیب والترہیب عن عائشة: كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَصِيرٌ، وَكَانَ يَحْجُزُهُ بِاللَّيْلِ فَيُصَلِّي عَلَيْهِ، وَيَبْسُطُهُ بِالنَّهَارِ فَيَجْلِسُ عَلَيْهِ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَتَوَبُّونَ^١ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَيُصَلُّونَ بِصَلَاتِهِ حَتَّى كَثُرُوا، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، خُذُوا مِنَ الْأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ، فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا، وَإِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ مَا دَامَ وَإِنْ قَلَّ.

وفي رواية: وَكَانَ آلُ مُحَمَّدٍ إِذَا عَمِلُوا عَمَلًا أَتَبَتُوهُ.^٢

٢٠٠. سنن الترمذي عن أبي صالح: سُنِّتَ عَائِشَةُ وَأُمُّ سَلَمَةَ عَنْ أَيِّ الْعَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَتَا: مَا دِيمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّ.^٣

ج- ثَبَدَةُ مَحَبَّةِ الصَّلَاةِ

٢٠١. رسول الله ﷺ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ، وَحَبِيبَهَا إِلَيَّ كَمَا حُبَّبَ إِلَى الْجَائِعِ الطَّعَامُ، وَإِلَى الظَّمآنِ الْمَاءُ، فَإِنَّ الْجَائِعَ إِذَا أَكَلَ الطَّعَامَ شَبِعَ، وَإِذَا شَرِبَ الْمَاءَ رَوِيَ، وَأَنَا لَا أَشْبِعُ مِنَ الصَّلَاةِ.^٤

٢٠٢. عنه ﷺ - لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ»^٥: مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ.^٦

د - غَايَةُ الْخُشُوعِ فِي الصَّلَاةِ

٢٠٣. فلاح السائل: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ تَرَبَّدَ وَجْهَهُ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى.^٧

١. أي يرجعون (النهاية: ج ١ ص ٢٢١ «ثوب»).

٢. الترغيب والترهيب: ج ٤ ص ١٢٨ ح ١، صحيح مسلم: ج ١ ص ٥٤٠ ح ٢١٥، السنن الكبرى: ج ٣ ص ١٥٥ ح ٥٢٣٧ كلاهما نحوه.

٣. سنن الترمذي: ج ٥ ص ١٤٢ ح ٢٨٥٦، المعجم الكبير: ج ٢٣ ص ٢٥٢ ح ٥١٤ عن أم سلمة، الترغيب والترهيب: ج ٤ ص ١٣٠ ح ٦.

٤. الأمالي للطوسي: ص ٥٢٨ ح ١١٦٢ عن أبي ذر، بحار الأنوار: ج ٨٢ ص ٢٣٣ ح ٥٨.

٥. هود: ١١٤.

٦. الزهد لابن المبارك: ص ٣١٧ ح ٩٠٦ عن زيد بن أسلم عن أبيه.

٧. فلاح السائل: ص ٢٨٩ ح ١٨٢ نقلًا عن جعفر بن علي القمي في كتاب الزهد، بحار الأنوار: ج ٨٢ ص ٢٣٨ ح ٣٩.

۱۹۹. الترغیب والترهیب - به نقل از عایشه - : پیامبر خدا بوریایی داشت که شب، آن را دولا می کرد و رویش نماز می خواند، و روز، آن را پهن می کرد و روی آن می نشست. مردم نیز به نزد پیامبر ﷺ می آمدند و با نماز ایشان، نماز می گزاردند، تا جایی که تعدادشان زیاد شد. پس پیامبر خدا رو به آنها کرد و فرمود: «ای مردم! در حدی که تاب و توان دارید، عمل کنید؛ زیرا خداوند ﷻ خسته نمی شود، مگر این که شما خسته شوید. محبوب ترین عمل در نزد خداوند، عملی است که ادامه دار باشد؛ گرچه اندک باشد». در روایتی دیگر آمده است: خاندان محمد، هر گاه عملی را انجام می دادند، آن را پایدار و استوار می ساختند.

۲۰۰. سنن الترمذی - به نقل از ابو صالح - : از عایشه و ام سلمه، پرسیدند که محبوب ترین عمل در نزد پیامبر ﷺ چه بود؟
آن دو گفتند: عملی که بر آن، مداومت می شد؛ گرچه اندک می بود.

ج - شدت علاقه به نماز

۲۰۱. پیامبر خدا ﷺ: خداوند متعال، روشنی چشم مرا در نماز نهاده است و آن را محبوب من ساخته، همانگونه که خوراک برای گرسنه و آب برای تشنه گوارا گشته است. همانا گرسنه پس از خوردن غذا، سیر می شود و تشنه پس از نوشیدن آب، سیراب می گردد؛ ولی من از نماز سیر نمی شوم.

۲۰۲. پیامبر خدا ﷺ: هنگامی که آیه «نماز را در دو سوی روز به پا دار» نازل شد - : دوست ندارم به جای نماز، آنچه را خورشید بر آن می تابد، داشته باشم.

د - نهایت خشوع در نماز

۲۰۳. فلاح السائل: پیامبر ﷺ هرگاه به نماز می ایستاد، از ترس خداوند متعال، رنگ چهره اش می پرید.

٢٠٤. فلاح السائل : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ ثَوْبٌ مُلْقَى.^١

هـ - سِيرَتُهُ فِي الصَّيَامِ

٢٠٥. الإمام الصادق عليه السلام : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوَّلَ مَا بُعِثَ يَصُومُ حَتَّى يُقَالَ : مَا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى يُقَالَ : مَا يَصُومُ ! ثُمَّ تَرَكَ ذَلِكَ وَصَامَ يَوْمًا وَأَفْطَرَ يَوْمًا وَهُوَ صَوْمُ دَاوُدَ عليه السلام، ثُمَّ تَرَكَ ذَلِكَ وَصَامَ الثَّلَاثَةَ الْآيَّامِ الْغُرَّ، ثُمَّ تَرَكَ ذَلِكَ وَفَرَّقَهَا فِي كُلِّ عَشْرَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا؛ خَمِيسَيْنِ بَيْنَهُمَا أَرْبَعَاءُ، فَقُبِضَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَعْمَلُ ذَلِكَ.^٢

و - ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ الْجُلُوسِ وَالْقِيَامِ

٢٠٦. المناقب لابن شهر آشوب : كَانَ [ﷺ] لَا يَقُومُ وَلَا يَجْلِسُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ.^٣

٢٠٧. الإمام الصادق عليه السلام : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ وَإِنْ خَفَّ، حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً.^٤

مرکز تحقیقات قرآنی و حدیثی
م/ ۵

كَلَامُ جَامِعٍ فِي خَصَائِصِهِ

٢٠٨. الإمام الحسن عليه السلام : سَأَلْتُ خَالِي هِنْدَ بْنَ أَبِي هَالَةَ عَنْ حِلْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَكَانَ وَصَافًا لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخْمًا مُفَخَّمًا، يَتَلَأَلُ وَجْهُهُ ثَلَاثَ لَيَلَةٍ الْبَدْرِ، أَطْوَلَ مِنَ الْمَرْبُوعِ وَأَقْصَرَ مِنَ الْمُسَدِّبِ^٥، عَظِيمَ الْهَامَةِ، رَجُلَ الشَّعْرِ، إِذَا

١. فلاح السائل : ص ٢٨٩ ح ١٨٣، بحار الأنوار : ج ٨٤ ص ٢٤٨.

٢. الكافي : ج ٤ ص ٩٠ ح ٢ عن محمد بن مسلم، بحار الأنوار : ج ١٦ ص ٢٧٠ ح ٧٥.

٣. المناقب لابن شهر آشوب : ج ١ ص ١٤٧، بحار الأنوار : ج ١٦ ص ١٥٢ ح ٤.

٤. الكافي : ج ٢ ص ٥٠٤ ح ٤ عن طلحة بن زيد، مكارم الأخلاق : ج ٢ ص ٩٠ ح ٢٢٥٢، بحار الأنوار : ج ١٦ ص ٢٥٧ ح ٤٠.

٥. المُسَدِّبُ : هو الطويل البائن الطول مع نقص في لحمه، وأصله من النخلة الطويلة التي شُدَّ بها جريدتها : أي قطع وفرق (النهاية : ج ٢ ص ٢٥٣ «شذب»).

۲۰۴. فلاح السائل: پیامبر ﷺ هرگاه به نماز می‌ایستاد، [از فرط آرامش،] مانند جامه‌ای بود که به کناری افتاده باشد.

هـ- سیره ایشان در روزه

۲۰۵. امام صادق ﷺ: پیامبر خدا در ابتدای بعثت، گاه چندان [پشت سر هم] روزه می‌گرفت که گفته می‌شد: دیگر روزه را ترک نخواهد کرد! و گاه [چندان] روزه را ترک می‌کرد که گفته می‌شد: دیگر روزه نخواهد گرفت. سپس این روش را ترک کرد و یک روز در میان، روزه می‌گرفت و این، روزه داوود ﷺ بود. بعد از چندی، این را نیز وا گذاشت و سه روز اول هر ماه را روزه می‌گرفت. سپس از این روش نیز دست کشید و از هر ده روز، یک روز، روزه می‌گرفت: پنج شنبه اول و آخر ماه و چهارشنبه میان ماه، و تا زمانی که از دنیا رفت، به این سنت ادامه داد.

و- در حال نشسته و ایستاده، به یاد خدا بودن

۲۰۶. المناقب، ابن شهر آشوب: پیامبر خدا بر نمی‌خاست و نمی‌نشست، مگر با ذکر و یاد خدا.

۲۰۷. امام صادق ﷺ: پیامبر خدا هرگاه از مجلسی بر می‌خاست، اگر چه زمانی کوتاه در آن جا نشسته بود، ۲۵ مرتبه از خدا آمرزش می‌طلبید.

۶ / ۵

سخنی جامع درباره ویژگی‌های ایشان

۲۰۸. امام حسن ﷺ: از دایی‌ام هند بن ابی‌هاله - که توصیفگر پیامبر ﷺ بود - درباره شمایل پیامبر خدا پرسیدم. وی گفت: «پیامبر خدا، ستبر و با اُبَهِت بود. چهره‌اش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، با قدی بلندتر از افراد متوسط القامه، و کوتاه‌تر از افراد لاغر و بلند قامت. سری بزرگ داشت و موهای وی، نه خیلی مجعد بود و نه کاملاً

انْفَرَقَتْ عَقِيقَتُهُ^١ فَرَقَ، وَإِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَةً أُذُنَيْهِ إِذَا هُوَ وَفَرَةٌ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ،
وَأَسْعَجَ الْجَبِينِ، أَزَجَّ^٢ الْحَاجِبَيْنِ، سَوَابِغٌ فِي غَيْرِ قَرْنٍ بَيْنَهُمَا عِرْقٌ يُدْرَهُ الْغَضَبُ، أَقْنَى
الْعَرْنَيْنِ، لَهُ نُورٌ يَعْلُوهُ يَحْسَبُهُ مَنْ لَمْ يَتَأَمَّلْهُ، أَشَمُّ، كَثَّ اللَّحْيَةِ، سَهْلَ الْخَدَّيْنِ، ضَلِيعَ
الْقَمِّ، أَشْنَبُ^٣ مَقْلَجِ الْأَسْنَانِ، دَقِيقَ الْمَسْرَبَةِ^٤ كَانَ عُنُقُهُ جِيدُ دُمِيَّةٍ فِي صَفَاءِ الْفِضَّةِ،
مُعْتَدِلَ الْخَلْقِ، بَادِنًا مُتَمَاسِكًا، سَوَاءَ الْبَطْنِ وَالصُّدْرِ، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، ضَخَمَ
الْكِرَادِيْسِ، أَنْوَرَ الْمُتَجَرِّدِ، مَوْصُولَ مَا بَيْنَ اللَّبَّةِ وَالسُّرَّةِ بِشَعْرٍ يَجْرِي كَالْخَطِّ، عَارِي
الثَّدْيَيْنِ وَالْبَطْنِ وَمَا سِوَى ذَلِكَ، أَشْعَرَ الذَّرَاعَيْنِ وَالْمَنْكِبَيْنِ وَأَعَالِي الصُّدْرِ، طَوِيلَ
الرُّنْدَيْنِ رَحْبَ الرَّاخَةِ، شَتْنَ الْكَفَّيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، سَائِلَ الْأَطْرَافِ، سَبَطَ الْعَصَبِ^٥،
خُمْصَانَ الْأَخْمَصَيْنِ، فَسِيحَ الْقَدَمَيْنِ يَنْبُو عَنْهُمَا الْمَاءُ، إِذَا زَالَ زَالَ ثَقُلًا، يَسْخَطُو
تَكَفُّيًّا وَيَمْشِي هَوْنًا، ذَرِيعَ الْمِشْيَةِ إِذَا مَشَى كَأَنَّمَا يَنْحَطُّ مِنْ صَبَبٍ، وَإِذَا التَفَتَ التَفَتَ
جَمِيعًا، خَافِضَ الطَّرْفِ، نَظَرُهُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْوَلَ مِنْ نَظَرِهِ إِلَى السَّمَاءِ، جُلُّ نَظَرِهِ
الْمُلاحَظَةُ، يَبْدُرُ مَنْ لَقِيَهُ بِالسَّلَامِ.

قَالَ: قُلْتُ: صِفْ لِي مَنْطِقَهُ.

فَقَالَ: كَانَ ﷺ مُتَوَاصِلَ الْأَحْزَانِ، دَائِمَ الْفِكْرَةِ لَيْسَتْ لَهُ رَاحَةٌ، وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي غَيْرِ
حَاجَةٍ، يَفْتَتِحُ الْكَلَامَ وَيَخْتِمُهُ بِأَشْدَاقِهِ، يَتَكَلَّمُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ فَصْلًا لَا فُضُولَ فِيهِ وَلَا
تَقْصِيرَ، دَمِيًّا لَيْسَ بِالْجَافِي وَلَا بِالْمَهِينِ، تَعْظُمُ عِنْدَهُ النِّعَمَةُ وَإِنْ دَقَّتْ، لَا يَذُمُّ مِنْهَا
شَيْئًا، غَيْرَ أَنَّهُ كَانَ لَا يَذُمُّ ذَوَاقًا وَلَا يَمْدَحُهُ.

١. عقيقته: العنق في الأصل: الشق والقطع، سُميت الشعرة التي يخرج المولود من بطن أمه وهي عليه عقيقة (لسان
العرب: ج ١٠ ص ٢٥٧ «عق»).

٢. أزج الحواجب: الزجاج: تقوُّس في الحجاب مع طول في طرفه وامتداد (النهاية: ج ٢ ص ٢٩٦ «زجاج»).

٣. الشنب: البياض والبريق والتحديد في الأسنان (النهاية: ج ٢ ص ٥٠٣ «شنب»).

٤. المسربة: الشعر المستدق، النابت وسط الصدر إلى البطن (لسان العرب: ج ١ ص ٢٦٥ «سرب»).

٥. في معاني الأخبار وبحار الأنوار: «سبط العصب».

صاف و نرم. اگر قسمت بافته موهایش باز می‌شد، فرق باز می‌کرد، و گرنه، آن را به حال خود می‌گذاشت و در هر حال، هنگامی که موی خود را بلند می‌کرد، بلندی مواز لاله گوشش تجاوز نمی‌کرد. رنگش درخشان بود، پیشانی‌اش پهن بود و ابروانی کشیده و کمانی داشت. ابروانش در عین کشیده بودن، کامل و پُر مو بود؛ ولی پیوسته نبود. هرگاه عصبانی می‌شد، رگ میان ابروهایش متورم می‌شد. بینی او باریک بود و در وسط، کمی برجستگی داشت. نورانی‌تی داشت که همیشه وی را در برگرفته بود، به گونه‌ای که اگر کسی در او تأمل نداشت، متکبرش می‌انگاشت.

محاسن او کوتاه و پُر پشت بود، و گونه‌هایش هموار و کم گوشت. دهانش بزرگ و دندان‌هایشان سفید و براق بودند. رشته مویی نازک، از گردن یا سینه تا ناف داشت. گردن او، گویی تنگی نقره‌فام بود. خلقتی همگون داشت، بدنش فربه بود و در عین حال، سینه و شکمش در یک سطح بودند. شانه‌هایی پهن و عضلانی، و بدنی سفید و نورانی داشت. از زیر گردن او تا ناف، رشته مویی نازک، مثل یک خط، قرار داشت. پایین سینه و شکم وی و دیگر قسمت‌ها، عاری از مو بود و در مقابل، ساعد، شانه‌ها و بالای سینه‌اش پُر مو بود. ساق دست‌شان کشیده، کف دستش درشت و دست‌ها و پاهایش زبر بود. دست و پاهایش متناسب و استخوان‌هایش صاف و بدون کجی بود.

کف پاهایش کاملاً گود بود. قسمت قوزی پایش به پایین، خیلی پُر گوشت نبود و آب از روی پایش رد می‌شد. وقتی به حرکت در می‌آمد، با قدرت، قدم بر می‌داشت. در حال حرکت، کمی متمایل حرکت می‌کرد. با وقار و سریع راه می‌رفت، گویا در سرازیری به سمت پایین در حرکت است. هنگامی که به چپ و راست رو می‌کرد، با تمام بدن به آن سو رو می‌کرد. چشمانش به زیر افتاده بود و نگاهش به زمین، طولانی‌تر از نگاهش به آسمان بود. معمولاً خیره خیره، نگاه نمی‌کرد و به هر کس می‌رسید، سلام می‌کرد.

به هند گفتم: گفتار وی را برایم توصیف کن.

هند گفت: «پیامبر ﷺ پیوسته اندوه [بابت انجام دادن وظیفه] داشت و همیشه در فکر بود. آسایش نداشت و در جایی که نیاز نبود، سخن نمی‌گفت. گفتارش سنجیده و کامل بود. نه زیاد سخن می‌گفت و نه کم. کلامش متین بود. زشت و سبک، صحبت نمی‌کرد. نعمت و محبت دیگران، هر چند کم، در نظرش بزرگ بود و چیزی از آن را مذمت نمی‌کرد. از طعم غذا، نه تعریف می‌کرد و نه اظهار ناراحتی. دنیا، او را عصبانی نمی‌کرد و وقتی پای حق در میان بود، کسی وی را نمی‌شناخت و چیزی رد مقابل غضبش تاب مقاومت نداشت، تا این که حق را پیروز گرداند. برای اشاره

وَلَا تُغْضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا، فَإِذَا تُعَوِّطِي الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ، وَلَمْ يَقُمْ لِفُضَيْهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ. وَإِذَا أَشَارَ أَشَارَ بِكَفِّهِ كُلِّهَا، وَإِذَا تَعَجَّبَ قَلْبُهَا، وَإِذَا تَحَدَّثَ قَارَبَ يَدَهُ الْيُمْنَى مِنَ الْيُسْرَى فَضَرَبَ بِإِبْهَامِهِ الْيُمْنَى رَاخَةَ الْيُسْرَى، وَإِذَا غَضِبَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ وَأَشَاحَ، وَإِذَا فَرَحَ غَضَّ طَرْفَهُ، جُلُّ ضِحْكِهِ التَّبَسُّمُ، يَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبِّ الْغَمَامِ.

قَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: فَكُتِمَتْ هَذَا الْخَبَرُ عَنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام زَمَانًا، ثُمَّ حَدَّثَتْهُ فَوَجَدَتْهُ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ وَسَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ فَوَجَدَتْهُ قَدْ سَأَلَ أَبَاهُ عَنْ مَدْخَلِ النَّبِيِّ عليه السلام وَمَخْرَجِهِ وَمَجْلِسِهِ وَشَكْلِهِ، فَلَمْ يَدَعْ مِنْهُ شَيْئًا.

قَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: سَأَلْتُ أَبِي عليه السلام عَنْ مَدْخَلِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: كَانَ دُخُولُهُ لِنَفْسِهِ مَأْذُونًا لَهُ فِي ذَلِكَ فَإِذَا أَوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جُزْأً دُخُولُهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ: جُزْأً لِلَّهِ تَعَالَى، وَجُزْأً لِأَهْلِهِ، وَجُزْأً لِنَفْسِهِ، ثُمَّ جُزْأً جُزْأَهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، فَيَرُدُّ ذَلِكَ بِالْخَاصَّةِ عَلَى الْعَامَّةِ وَلَا يَدْخِرُ عَنْهُمْ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ مِنْ سِيرَتِهِ فِي جُزْءِ الْأُمَّةِ إِشَارُ أَهْلِ الْفَضْلِ بِإِذْنِهِ وَقِسْمُهُ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِمْ فِي الدِّينِ، فَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَةِ، وَمِنْهُمْ ذُو الْحَاجَتَيْنِ، وَمِنْهُمْ ذُو الْخَوَائِجِ، فَيَتَشَاغَلُ وَيَسْغُلُهُمْ فِيمَا أَصْلَحَهُمْ وَأَصْلَحَ الْأُمَّةَ مِنْ مَسْأَلَتِهِ عَنْهُمْ، وَإِخْبَارِهِمْ بِالَّذِي يَنْبَغِي، وَيَقُولُ: لِيُبْلِغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ، وَأُبْلِغُونِي حَاجَةً مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْلَاحِ حَاجَتِهِ، فَإِنَّهُ مَنْ أْبْلَغَ سُلْطَانًا حَاجَةً مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى إِبْلَاحِهَا ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَذْكُرُ عِنْدَهُ إِلَّا ذَلِكَ، وَلَا يَقْبَلُ مِنْ أَحَدٍ غَيْرِهِ أَنْ يَدْخُلُونَ رُؤَادًا، وَلَا يَفْتَرِقُونَ إِلَّا عَنْ ذَوَاقٍ، وَيَخْرُجُونَ أَدِلَّةً فَقَهَاءً.

فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَخْرَجِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِيهِ؟ فَقَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَخْزَنُ لِسَانَهُ إِلَّا عَمَّا يَعْنِيهِ، وَيُؤَلِّفُهُمْ وَلَا يُنْفِرُهُمْ، وَيُكْرِمُ كَرِيمَ كُلِّ قَوْمٍ وَيُؤَلِّفُهُ عَلَيْهِمْ.

کردن، با تمام دست اشاره می‌کرد و در هنگام تعجب، دست خود را بر می‌گرداند و در هنگام صحبت، دست راست را به دست چپ، نزدیک می‌کرد و با شست راست خود، به کف دست چپ می‌زد. در هنگام غضب، چهره خود را با ناراحتی، بر می‌گرداند و در هنگام خوش حالی، چشم به زیر می‌انداخت. خنده‌اش بیشتر تبسم بود. بسیار زیبا لبخند می‌زد و در هنگام خنده، دندان‌های سفیدش هویدا می‌شد.

این حدیث را مدتی از حسین علیه السلام پنهان داشتم. سپس آن را به او گفتم و پی بردم که قبل از من، از دایمی‌ام هند، سؤال کرده است. نیز متوجه شدم که او از پدر خویش، درباره رفتار اندرون و بیرون و نشستن و شمایل پیامبر خدا سؤال کرده و چیزی را نپرسیده باقی نگذاشته بود.

حسین علیه السلام گفت: از پدرم درباره زندگی داخلی پیامبر خدا، سؤال کردم. پدرم فرمود: «ورود ایشان به هر خانه‌ای، به خاطر اجازه‌ای که [از همسران و کسان خود] داشت، در اختیار خودش بود. و هر گاه به خانه می‌رفت، وقت خود را سه قسمت می‌کرد: یک قسمت برای خداوند - تبارک و تعالی -، یک قسمت برای خانواده، و یک قسمت نیز برای خود. سپس، قسمت خود را بین خود و مردم، تقسیم می‌کرد و اول، خواص وارد می‌شدند و پس از آن، سایر مردم، و چیزی از وقت خود را از مردم دریغ نمی‌فرمود و در مورد قسمت امت، روش او این گونه بود که اهل فضل را با اجازه دادن به آنها به اندازه فضیلتشان در دین، بر دیگران ترجیح می‌داد.

بعضی از آنان، یک حاجت داشتند، بعضی دو حاجت و بعضی بیشتر. پس به آنها می‌پرداخت و آنان را نیز به آنچه باعث اصلاحشان و اصلاح امت بود (از جمله با جویا شدن از احوالشان و نیز گفتن مطالب لازم)، مشغول می‌کرد و می‌فرمود: «افراد حاضر، به افراد غایب، ابلاغ کنند و هر کس به من دسترس ندارد، حاجتش را به من برسانید؛ زیرا هر کس نیاز نیامندی را که خود قادر نیست نیازش را به حاکم برساند، در نزد حاکم مطرح نماید، خداوند، او را در قیامت، ثابت قدم خواهد فرمود.

در نزد وی، فقط همین مطالب مطرح می‌شد و از هیچ کس چیزی جز اینها قبول نمی‌فرمود. همچون پشاهنگان جستجوگر، وارد می‌شدند و با دست پُر، دین شناس و قادر به هدایت دیگران، خارج می‌شدند».

[حسین علیه السلام] گفت: درباره رفتار بیرونی پیامبر خدا و این که در بیرون، چه می‌کرد، از پدرم سؤال کردم.

پدرم فرمود: «پیامبر خدا، زبان خود را [از سخن گفتن،] جز در موارد نیاز، حفظ می‌کرد. در میان مردم، تحبیب قلوب می‌کرد و آنان را از خود نمی‌راند. کریم [و بزرگ] هر قومی را گرامی می‌داشت و رئیس آنان قرار می‌داد. از مردم، دوری می‌جست و خود را از [اعمال و رفتار غفلت‌آور] آنان به دور نگه می‌داشت، بدون این که خوش رویی خود را از آنان دریغ کند. از یاران خود، سراغ می‌گرفت و تفقد

وَيَحْذَرُ النَّاسَ وَيَحْتَرِسُ مِنْهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَطْوِيَ عَنْ أَحَدٍ بُشْرَهُ وَلَا خُلُقَهُ، وَيَتَفَقَّدُ أَصْحَابَهُ، وَيَسْأَلُ النَّاسَ عَمَّا فِي النَّاسِ، وَيُحَسِّنُ الْحَسَنَ وَيُقَوِّيه، وَيُقَبِّحُ الْقَبِيحَ وَيُوهِنُهُ. مُعْتَدِلٌ الْأَمْرِ غَيْرٌ مُخْتَلِفٍ، لَا يَغْفُلُ مَخَافَةً أَنْ يَغْفُلُوا أَوْ يَمَلُّوا، وَلَا يَقْصُرُ عَنِ الْحَقِّ، وَلَا يَجُوزُهُ الَّذِينَ يَلُونَهُ مِنَ النَّاسِ، خِيَارُهُمْ أَفْضَلُهُمْ عِنْدَهُ، وَأَعَزُّهُمْ نَصِيحَتُهُ لِلْمُسْلِمِينَ وَأَعْظَمُهُمْ عِنْدَهُ مَنَزَلَةٌ أَحْسَنُهُمْ مُوَاسَاةً وَمُؤَازَرَةً.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ مَجْلِسِهِ، فَقَالَ: كَانَ ﷺ لَا يَجْلِسُ وَلَا يَقُومُ إِلَّا عَلَى ذِكْرِ، وَلَا يُوَطِّنُ الْأَمَاكِينَ وَيَنْهَى عَنْ إِطْطَانِهَا، وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ وَيَأْمُرُ بِذَلِكَ، وَيُعْطِي كُلَّ جُلَسَائِهِ نَصِيحَتَهُ حَتَّى لَا يَحْسَبَ أَحَدٌ مِنْ جُلَسَائِهِ أَنْ أَحَدًا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنْهُ، مَنْ جَالَسَهُ صَابِرُهُ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُنْصَرِفُ عَنْهُ، مَنْ سَأَلَهُ حَاجَةً لَمْ يَرْجِعْ إِلَّا بِهَا أَوْ بِمِثْلِهَا مِنَ الْقَوْلِ، قَدْ وَسَّعَ النَّاسُ مِنْهُ خُلُقَهُ، وَصَارَ لَهُمْ أَبًا رَحِيمًا وَصَارُوا عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً، مَجْلِسُهُ مَجْلِسُ حِلْمٍ وَحَيَاءٍ وَصِدْقٍ وَأَمَانَةٍ، لَا تَرْفَعُ فِيهِ الْأَصْوَاتُ، وَلَا تُؤَبَّنُ فِيهِ الْحُرُمُ، وَلَا تُنْشَى^١ فَلَتَاتُهُ، مُتَعَادِلِينَ مُتَوَاصِلِينَ فِيهِ بِالتَّقْوَى مُتَوَاضِعِينَ، يُوقِرُونَ الْكَبِيرَ وَيَرْحَمُونَ الصَّغِيرَ، وَيُؤْثِرُونَ ذَا الْحَاجَةِ، وَيَحْفَظُونَ الْغَرِيبَ.

فَقُلْتُ: كَيْفَ كَانَ سِيرَتُهُ فِي جُلَسَائِهِ؟ فَقَالَ: كَانَ دَائِمَ الْبِشْرِ، سَهْلَ الْخُلُقِ، لَيِّنَ الْجَانِبِ لَيْسَ بِفَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا صَخَّابٍ وَلَا فَحَّاشٍ وَلَا عَيَّابٍ وَلَا مَزَّاحٍ وَلَا مَدَّاحٍ، يَتَغَافَلُ عَمَّا لَا يَشْتَهِي، فَلَا يُؤَيِّسُ مِنْهُ، وَلَا يُخَيِّبُ فِيهِ مُؤْمِلِيهِ. قَدْ تَرَكَ نَفْسَهُ مِنْ ثَلَاثٍ: الْعِرَاءِ وَالْإِكْثَارِ وَمَا لَا يَعْنِيهِ، وَتَرَكَ النَّاسَ مِنْ ثَلَاثٍ: كَانَ لَا يَذُمُّ أَحَدًا وَلَا يُعَيِّرُهُ، وَلَا يَطْلُبُ عَثْرَاتِهِ وَلَا عَوْرَتَهُ، وَلَا يَتَكَلَّمُ إِلَّا فِيمَا رَجَا ثَوَابَهُ، إِذَا تَكَلَّمَ أَطْرَقَ جُلَسَاؤُهُ كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُوسِهِمُ الطَّيْرُ، وَإِذَا سَكَتَ تَكَلَّمُوا وَلَا يَتَنَازَعُونَ عِنْدَهُ

١. في معاني الأخبار: «لا تُنْشَى» ولعله هو الأصح.

می‌فرمود و از مردم، در مورد مسائلی که بین خود آنان بود، سؤال می‌کرد. بدون افراط و تفریط، نیکی را می‌ستود و تایید می‌کرد، و بدی را تقبیح می‌کرد و بی‌ارزش می‌شمرد. میانه‌رو بود. کارهای متناقض انجام نمی‌داد. هیچ‌گاه غفلت نمی‌کرد تا مبادا مردم، غفلت کنند یا خسته شوند. در حق، کوتاهی نمی‌کرد و از آن، تجاوز هم نمی‌کرد. اطرافیان ایشان، از بهترین مسلمانان نیکوکار بودند، و برتر و بالاتر از همه نزد وی، آن کسی بود که خیرش به همه می‌رسید، و هرکس نسبت به دیگران بهتر همدردی و کمک می‌کرد، نزد وی، مقام و منزلتی بزرگ‌تر داشت.

[حسین علیه السلام] گفت: در مورد نشست و برخاست ایشان، سؤال کردم.

[پدرم] فرمود: «در نشستن و برخاستن، همواره به ذکر مشغول بود. در اماکن [عمومی]، توقف نمی‌کرد و از این کار، نهی می‌فرمود. هر وقت به مجلسی وارد می‌شد، در آخر مجلس می‌نشست و همواره به این کار، دستور می‌داد. با هم‌نشینان خود، یکسان برخورد می‌فرمود تا کسی گمان نبرد که دیگری، نزد وی گرامی‌تر است. هر کس با ایشان هم‌نشین می‌شد، در مقابل او آن قدر صبر می‌کرد که اوّل، خود او بلند شود و مجلس را ترک کند. هر کس از ایشان حاجتی می‌خواست، یا بابت پُر برمی‌گشت و یا در پاسخ، گفتاری نرم و ملایم، دریافت می‌کرد. حُسن خُلق او، شامل حال همه بود. برای مردم، همچون پدری مهربان بود. در مورد حق، همه در مقابل ایشان، یکسان بودند. مجلس وی، مجلس بُردباری و حیا و صداقت و امانت بود و صدا در آن جا بلند نمی‌شد و از کسی هتکِ حرمت نمی‌گردید و لغزش کسی بازگو نمی‌شد. همه، با هم هماهنگ بودند و از روی تقوا با هم رفتار می‌نمودند. برابر و نسبت به هم، فروتن بودند، افراد بزرگ‌تر را احترام می‌کردند و به کودکان، مهربانی می‌نمودند و افراد حاجتمند را بر خود، ترجیح داده، افراد غریب را پناه می‌دادند.»

پرسیدم: رفتارش با هم‌نشینان خود، چگونه بود؟

[امیر مؤمنان] فرمود: «پیوسته، خوش‌رو و ملایم و خوش‌برخورد بود. سختگیر و خشن، داد و فریادکن و بد زبان نبود. عیبجویی نمی‌کرد. خیلی شوخی نمی‌کرد، و از کسی خیلی تعریف نمی‌نمود. در مقابل آنچه دوست نمی‌داشت، خود را به غفلت می‌زد و به روی خود نمی‌آورد. کسی از وی ناامید نمی‌شد و آرزو مندانش، محروم نمی‌شدند. سه کار را کنار گذاشته بود: جدال و ستیزه‌جویی، زیاده‌گویی، و سخن گفتن بیهوده. و سه کار را در مورد مردم انجام نمی‌داد: کسی را نکوهش و سرزنش نمی‌کرد، لغزش‌ها و مسائل پنهانی افراد را پیجویی نمی‌کرد، و در موردی تکلم می‌فرمود که امید ثواب داشت. وقتی صحبت می‌کرد، همه ساکت بودند، چنان‌که گویی پرنده‌ای بر روی سر آنها نشسته است، و هرگاه سکوت می‌نمود، دیگران صحبت می‌کردند. در حضور ایشان، مجال سخن گفتن را از یکدیگر نمی‌گرفتند. اگر کسی در حضور ایشان صحبت می‌کرد، ایشان سکوت می‌کرد تا

الْحَدِيثَ، وَإِذَا تَكَلَّمَ عِنْدَهُ أَحَدٌ أَنْصَتُوا لَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ حَدِيثِهِ، يَضْحَكُ مِمَّا يَضْحَكُونَ مِنْهُ، وَيَتَعَجَّبُ مِمَّا يَتَعَجَّبُونَ مِنْهُ، وَيَصْبِرُ لِلْغَرِيبِ عَلَى الْجَفْوَةِ فِي الْمَسْأَلَةِ وَالْمَنْطِقِ حَتَّى أَنْ كَانَ أَصْحَابُهُ لَيَسْتَجْلِبُونَهُمْ، وَيَقُولُ: إِذَا رَأَيْتُمْ طَالِبَ حَاجَةٍ يَطْلُبُهَا فَأَرْفِدُوهُ، وَلَا يَقْبَلِ الثَّنَاءَ إِلَّا مِنْ مُكَافِيٍّ، وَلَا يَقْطَعُ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَجُوزَهُ فَيَقْطَعَهُ بِنَهْيٍ أَوْ قِيَامٍ.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ سُكُوتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ ﷺ: كَانَ سُكُوتُهُ عَلَى أَرْبَعٍ: الْحِلْمِ وَالْحَذَرِ وَالتَّقْدِيرِ وَالتَّفَكُّرِ، فَأَمَّا التَّقْدِيرُ فَفِي تَسْوِيَةِ النَّظَرِ وَالِاسْتِمَاعِ بَيْنَ النَّاسِ، وَأَمَّا تَفَكُّرُهُ فَفِيمَا يَبْقَى وَيَفْنَى.

وَجُمِعَ لَهُ الْحِلْمُ فِي الصَّبْرِ فَكَانَ لَا يَغْضِبُهُ شَيْءٌ وَلَا يَسْتَفْرِهُ.

وَجُمِعَ لَهُ الْحَذَرُ فِي أَرْبَعٍ: أَخْذِهِ الْحَسَنَ لِلْقَدَى بِهِ، وَتَرْكِهِ الْقَبِيحَ لِيُنْتَهَى عَنْهُ، وَاجْتِهَادِهِ الرَّأْيَ فِي إِصْلَاحِ أُمَّتِهِ وَالْقِيَامِ فِيمَا جَمَعَ لَهُمْ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^١

٢٠٩. الإمام الصادق عليه السلام: مَا أَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَكِنًا مُنْذُ بَعَثَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى أَنْ قَبَضَهُ، تَوَاضَعًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَمَا رَأَى رُكْبَتَيْهِ أَمَامَ جَلِيسِهِ فِي مَجْلِسٍ قَطُّ، وَلَا صَافَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا قَطُّ فَتَنَزَعَ يَدَيْهِ مِنْ يَدَيْهِ حَتَّى يَكُونَ الرَّجُلُ هُوَ الَّذِي يَنْزِعُ يَدَهُ، وَلَا كَافَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَيِّئَةٍ قَطُّ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ: «أَنْفَعُ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ»^٢ فَقَعَلَ، وَمَا مَنَعَ سَائِلًا قَطُّ، إِنْ كَانَ عِنْدَهُ أُعْطِيَ وَإِلَّا قَالَ: يَا أَبْنَى اللَّهِ بِهِ، وَلَا أُعْطِيَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَيْئًا قَطُّ إِلَّا أَجَازَهُ اللَّهُ، إِنْ كَانَ لِيُعْطِيَ الْجَنَّةَ فَيُجِيزُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ ذَلِكَ^٣.

٢١٠. السنن الكبرى عن خارجه بن زيد: إِنْ نَفَرَأ دَخَلُوا عَلَى أَبِيهِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ فَقَالُوا:

١. عيون أخبار الرضا: ج ١ ص ٣١٦ ح ١، معاني الأخبار: ص ٨٠ ح ١ كلاهما عن إسماعيل بن محمد بن إسحاق عن الإمام الرضا عن أبياته عليه السلام، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٢٨ ح ٤.

٢. المؤمنون: ٩٦.

٣. الكافي: ج ٨ ص ١٦٤ ح ١٧٥ عن معاوية بن وهب، بحار الأنوار: ج ٤١ ص ١٣٠ ح ٤١.

سخن او تمام شود. به هرچه دیگران را می‌خندانید، می‌خندید، و از هر چیز که دیگران تعجب می‌کردند، اظهار تعجب می‌کرد. در مقابل افراد غریب - که در گفتار و درخواست، رفتار درستی نداشتند - صبر می‌کرد، و حتی یاران ایشان، به دنبال چنین افرادی می‌گشتند. ایشان می‌فرمود: «وقتی حاجتمندی را دیدید که در پی برآوردن نیاز خویش است، به او کمک کنید» و مدح و تمجید را جز از مؤمن صادق، نمی‌پذیرفت و کلام کسی را قطع نمی‌کرد، مگر زمانی که [ناروا شده]، از حد می‌گذشت که در این صورت، کلامش را یا با نهي کردن و یا برخاستن از مجلس، قطع می‌کرد.»

حسین علیه السلام گفت: درباره سکوت پیامبر خدا نیز سؤال کردم.

پدرم فرمود: «سکوت وی، بر پایه چهار [اصل] استوار بود: بردباری، حذر (احتیاط)، سنجش و تفکر. و اما سنجش، در یکسان نگاه کردن به مردم و یکسان گوش دادن به سخن‌های آنان بود، و تفکر وی، در امور باقی و امور فانی بود. بردباری را در عین شکیبایی و صبر دارا بود. چیزی او را عصبانی نمی‌کرد و از کوره به در نمی‌برد.

در چهار مورد، با دقت و احتیاط، رفتار می‌کرد: انجام دادن کارهای نیک، تا دیگران به او تأسی کنند؛ ترک کارهای زشت، تا دیگران نیز توبی کنند؛ کوشش و دقت نظر در اصلاح امت خویش؛ و اقدام به کاری که برای همه، خیر دنیا و آخرت داشت.»

۲۰۹. امام صادق علیه السلام: پیامبر خدا از آن هنگام که خداوند تعالی او را به پیامبری برانگیخت، تا آن هنگام که او را به سوی خود برگرفت، برای فروتنی در پیشگاه الهی، هرگز لمیده چیزی نخورد و در هیچ مجلسی، دو زانوی خود را در برابر هم نشینش نشان نداد و هیچ گاه، با مردی دست نداد که دستش را از دست او بکشد تا آن که آن مرد، دست خود را [عقب] کشد و هرگز کار کسی را با بدی، جبران نکرد. خداوند - تبارک و تعالی - به او فرموده است: ﴿[سخن] بد آنان را به هرچه نیکوتر است، پاسخ گوی﴾ و او نیز چنین کرد و هرگز گدایی را پس نزد. اگر چیزی نزدش بود، می‌بخشید و گر نه، می‌فرمود: «خدا بدو بدهد!».

پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز به حساب خداوند تعالی چیزی را نبخشید، مگر آن که خداوند، آن را اجازه داد و اگر بهشت را هم [به حساب خدا به کسی می‌بخشید]، خداوند تعالی آن را اجازه می‌داد.

۲۱۰. السنن الکبری - به نقل از خارجه بن زید -: گروهی بر پدرم زید بن ثابت وارد شدند

حَدَّثَنَا عَنْ بَعْضِ أَخْلَاقِ النَّبِيِّ ﷺ. فَقَالَ: كُنْتُ جَارَهُ، فَكَانَ إِذَا نَزَلَ الْوَحْيُ بَعَثَ إِلَيَّ فَآتِيهِ فَأَكْتُبُ الْوَحْيَ، وَكُنَّا إِذَا ذَكَرْنَا الدُّنْيَا ذَكَرَهَا مَعَنَا، وَإِذَا ذَكَرْنَا الْآخِرَةَ ذَكَرَهَا مَعَنَا، وَإِذَا ذَكَرْنَا الطَّعَامَ ذَكَرَهُ مَعَنَا، أَوْ كُلُّ هَذَا نَحَدِّثُكُمْ عَنْهُ؟^١

٢١١. السنن الكبرى عن أبي أمامة سهل بن حنيف الأنصاري عن بعض أصحاب النبي ﷺ:
 إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَعُودُ مَرْضَى مَسَاكِينَ الْمُسْلِمِينَ وَضَعْفَائِهِمْ، وَيَتَّبِعُ جَنَائِزَهُمْ، وَلَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ أَحَدٌ غَيْرُهُ. وَإِنَّ امْرَأَةً مَسْكِينَةً مِنْ أَهْلِ الْعَوَالِي طَالَ سَقْمُهَا فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْأَلُ عَنْهَا مَنْ حَضَرَهَا مِنْ جِيرَانِهَا، وَأَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَدْفِنُوهَا إِنْ حَدَثَ بِهَا حَدَثٌ فَيُصَلِّي عَلَيْهَا، فَتَوَفَّيْتُ تِلْكَ الْمَرْأَةَ لَيْلاً وَاحْتَمَلُوهَا فَأَتَوْا بِهَا مَعَ الْجَنَائِزِ - أَوْ قَالَ: مَوْضِعَ الْجَنَائِزِ - عِنْدَ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِيُصَلِّيَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. كَمَا أَمَرَهُمْ، فَوَجَدُوهُ قَدْ نَامَ بَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ فَكَرِهُوا أَنْ يَهْجُدُوا^٢ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ نَوْمِهِ، فَصَلُّوا عَلَيْهَا ثُمَّ انْطَلَقُوا بِهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلَ عَنْهَا مَنْ حَضَرَهُ مِنْ جِيرَانِهَا، فَأَخْبَرُوهُ خَبَرَهَا وَأَنَّهُمْ كَرِهُوا أَنْ يَهْجُدُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَهَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَلِمَ فَعَلْتُمْ؟ انْطَلِقُوا، فَاَنْطَلَقُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى قَامُوا عَلَى قَبْرِهَا، فَصَفُّوا وَرَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَمَا يُصَفُّ لِلصَّلَاةِ عَلَى الْجَنَائِزِ، فَصَلَّى عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ^٣.

٢١٢. حلية الأولياء عن أنس: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ لُطْفًا بِالنَّاسِ، فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يَمْتَنِعُ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ مِنْ عَبْدٍ وَلَا أَمَةٍ وَلَا صَبِيٍّ أَنْ يَأْتِيَهُ بِالْمَاءِ فَيَغْسِلَ وَجْهَهُ وَذِرَاعَيْهِ، وَمَا سَأَلَهُ سَائِلٌ قَطُّ إِلَّا أَصْفَى إِلَيْهِ، فَلَمْ يَنْصَرِفْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَنْصَرِفُ عَنْهُ، وَمَا تَنَاولَ أَحَدٌ بِيَدِهِ قَطُّ إِلَّا نَاولَهَا إِيَّاهُ، فَلَمْ يَنْزِعْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي

١. السنن الكبرى: ج ٧ ص ٨٣ ح ١٣٣٤٠، الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٢٤٥، البداية والنهاية: ج ٦ ص ٤٢.

٢. هجد: أيقظ (لسان العرب: ج ٣ ص ٤٣٢ «هجد»).

٣. السنن الكبرى: ج ٤ ص ٧٩ ح ٧٠١٩.

و گفتند: برای ما، درباره بخشی از اخلاق پیامبر ﷺ سخن بگو.

او گفت: من همسایه او بودم. هرگاه وحی نازل می شد، دنبال من می فرستاد و من نزد او می آمدم و وحی را می نگاشتم. هرگاه یاد دنیا در میان بود، او هم با ما یاد دنیا می کرد و هرگاه یاد آخرت در میان بود، او هم با ما یاد آخرت می کرد و هرگاه از خوراک، سخن به میان می آوردیم، او هم با ما سخن از آن به میان می آورد. آیا می خواهید همه آنها را برایتان بگویم؟

۲۱۱. السنن الکبری - به نقل از ابو امامه، سهل بن حنیف انصاری، از یکی از اصحاب پیامبر ﷺ: - پیامبر خدا مسلمانان مسکین و ضعیف را که بیمار بودند، عیادت می فرمود و جنازه شان را تشییع می کرد و هیچ کس جز او، بر آنها نماز نمی خواند. زنی درمانده از اهالی عوالی، بیماری اش طولانی شد و پیامبر خدا از همسایگانی که به دیدار او می رفتند، حال آن زن را جویا می شد و به آنان فرمان داد که اگر آن زن از دنیا رفت، به خاکش نسپرند تا این که خود ایشان بر او نماز بگزارد. شبی، آن زن درگذشت و او را با جنازه ها [یا گفت: به مکان جنازه ها] به مسجد پیامبر خدا آوردند تا پیامبر ﷺ. آن گونه که از ایشان خواسته بود - بر او نماز بگزارد؛ اما دیدند پیامبر ﷺ پس از نماز عشا خوابیده است و خوش نداشتند که پیامبر را از خواب بیدار کنند. لذا خود، بر او نماز گزاردند و او را بردند. چون صبح شد، پیامبر ﷺ از همسایگان آن زن که نزد پیامبر بودند، حال آن زن را جویا شد و آنها خبر مرگ او را به پیامبر ﷺ دادند و گفتند که نخواستند پیامبر ﷺ را برای او بیدار کنند. پیامبر ﷺ به آنها فرمود: «چرا چنین کردید؟ راه بیفتید».

آنها با پیامبر ﷺ به راه افتادند تا به گور او رسیدند و چنان که برای نماز میت می ایستند، پشت سر پیامبر ﷺ به صف ایستادند و پیامبر ﷺ بر آن زن نماز گزارد.

۲۱۲. حلیه الأولیاء - به نقل از آنس: - پیامبر خدا مهربان ترین فرد با مردم بود. به خدا سوگند، ایایی نداشت که در بامدادی سرد، برای پرده ای یا کنیزی یا کودکی، آب بیاورد تا آن

يَنْزِعُهَا مِنْهُ^١.

٢١٣. المناقب لابن شهر آشوب: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْلَ الْمَبْعُوثِ مَوْصُوفاً بِعِشْرِينَ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ، لَوْ انْفَرَدَ وَاحِدٌ بِأَحَدِهَا لَدَلَّ عَلَى جَلَالِهِ، فَكَيْفَ مَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ؟! كَانَ نَبِيًّا أَمِينًا، صَادِقًا، حَازِقًا، أَصِيلًا، نَبِيلًا، مَكِينًا، فَصِيحًا، نَصِيحًا، عَاقِلًا، فَاضِلًا، عَابِدًا، زَاهِدًا، سَخِيًّا، كَمِيًّا، قَانِعًا، مُتَوَاضِعًا، حَلِيمًا، رَحِيمًا، غَيُورًا، صَبُورًا، مُوَافِقًا، مُرَافِقًا، لَمْ يُخَالِطْ مُنْجَمًا وَلَا كَاهِنًا وَلَا عَيَّافًا^٢.

٢١٤. الطبقات الكبرى عن كعب الأحبار - لَمَّا سُئِلَ عَنْ نَعْتِ النَّبِيِّ ﷺ فِي التَّوْرَةِ -: نَجَدُهُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ... لَيْسَ بِفَحَّاشٍ وَلَا بِصَخَّابٍ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يُكَافِي بِالسَّيِّئَةِ، وَلَكِنْ يَعْفو وَيَغْفِرُ^٣.

٢١٥. الطبقات الكبرى عن كعب الأحبار: إِنَّا نَجِدُ فِي التَّوْرَةِ: مُحَمَّدُ النَّبِيُّ الْمُخْتَارُ، لَا فَظٌ وَلَا غَلِيظٌ، وَلَا صَخَّابٌ فِي الْأَسْوَاقِ، وَلَا يَجْزِي السَّيِّئَةَ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَعْفو وَيَغْفِرُ^٤.

٢١٦. الطبقات الكبرى عن الحسن: إِنَّ رَهْطًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ اجْتَمَعُوا فَقَالُوا: لَوْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَسَأَلْنَاهُمْ عَمَّا نَحْلُوا عَلَيْهِ - يَعْنِي النَّبِيُّ ﷺ - مِنْ الْعَمَلِ لَعَلَّنَا أَنْ نَقْتَدِيَ بِهِ، فَأَرْسَلُوا إِلَى هَذِهِ ثُمَّ هَذِهِ، فَجَاءَ الرَّسُولُ بِأَمْرٍ وَاحِدٍ: إِنَّكُمْ تَسْأَلُونَ عَنْ خُلُقِ نَبِيِّكُمْ ﷺ وَخُلُقِ الْقُرْآنِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَبِيتُ يُصَلِّي وَيَنَامُ، وَيَصُومُ وَيُفْطِرُ، وَيَأْتِي أَهْلَهُ^٥.

١. حلية الأولياء: ج ٣ ص ٢٦.

٢. المناقب لابن شهر آشوب: ج ١ ص ١٢٣. بحار الأنوار: ج ١٦ ص ١٧٥ ح ١٩.

٣. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٦٠، سنن الدارمي: ج ١ ص ١٠ ح ٧، تاريخ دمشق: ج ١ ص ١٨٥ كلاهما نحوه.

٤. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٦٠.

٥. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ٣٦٤.

شخص دست و رویش را بشوید، هیچ طالبی، از او چیزی طلب نکرد، مگر این که به سخنان او گوش می‌داد و از نزد وی نمی‌رفت، تا آن که او پیامبر را ترک کند. هیچ کس دست به طرف پیامبر ﷺ دراز نمی‌کرد، مگر آن که آن را می‌گرفت و دستش را از دست او نمی‌کشید تا وقتی که وی دستش را [عقب] بکشد.

۲۱۳. المناقب، ابن شهر آشوب: پیامبر خدا پیش از آن که مبعوث شود، بیست خصلت از خصلت‌های پیامبران را دارا بود که اگر فردی یکی از آنها را داشته باشد، دلیل بر عظمت اوست، چه رسد به کسی که همه آنها را دارا باشد! وی پیامبری امین، راستگو، ماهر، با اصالت، شریف، والا مقام، سخنور، خردمند، با فضیلت، عبادت پیشه، بی‌اعتنا به دنیا، سخاوتمند، دلیر و جنگاور، قانع، فروتن، بردبار، مهربان، غیرتمند، صبور، سازگار و نرمخو بود و با هیچ منجم و کاهن و پیشگویی در نیامیخت.

۲۱۴. الطبقات الکبری - به نقل از کعب الأحبار، در پاسخ پرسشی درباره اوصاف پیامبر ﷺ در تورات: او را چنین می‌یابیم: «محمد پسر عبد الله... نه بد زبان است، و نه در کوچه و بازار، هیاهو به راه می‌اندازد و بدی را با بدی پاسخ نمی‌دهد؛ بلکه می‌بخشد و گذشت می‌کند».

۲۱۵. الطبقات الکبری - به نقل از کعب الأحبار: ما در تورات، چنین می‌خوانیم: «محمد پیامبر برگزیده، نه تندخوست و نه خشن و نه اهل جار و جنجال. در کوچه و بازار، بدی را با بدی جواب نمی‌دهد؛ بلکه می‌بخشد و گذشت می‌کند».

۲۱۶. الطبقات الکبری - به نقل از حسن^۱: گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ جمع شدند و گفتند: چه خوب است کسی را پیش همسران پیامبر خدا بفرستیم و از نحوه رفتار او در خانه‌اش، سؤال کنیم تا شاید آن را سرمشق خود قرار دهیم. آنان کسی را پیش یکایک همسران پیامبر فرستادند و آن فرستاده، [از همه آنان] یک پاسخ آورد: شما از اخلاق پیامبرتان می‌پرسید. اخلاق او، [همان دستورهایی] قرآن است. پیامبر خدا شب‌ها را نماز می‌خواند و می‌خوابد و روزه می‌گیرد و روزه می‌گشاید و با همسر خود، هم‌بستر می‌شود.

۱. حسن در این جا، ممکن است حسن بصری یا امام حسن ﷺ باشد.

الفصل السادس

مُحَمَّدٌ عَنْ لِسَانِ مُحَمَّدٍ

٢١٧. رسول الله ﷺ: أنا أديبُ الله وعليَّ أدبي.^١
٢١٨. عنه ﷺ: أئِهَا النَّاسُ، إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ.^٢
٢١٩. الطبقات الكبرى عن الضحَّاك: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ، قَالَ وَهُوَ يَرْفَعُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ: «رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ...»^٣.
٢٢٠. رسول الله ﷺ: أَنَا دَعْوَةُ أَبِي إِبْرَاهِيمَ، وَكَانَ آخِرُ مَنْ بَشَّرَ بِي عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.^٥
٢٢١. عنه ﷺ: أَنَا فِئَةُ الْمُسْلِمِينَ.^٦

١. مكارم الأخلاق: ج ١ ص ٥١ ح ١٩ عن ابن عباس، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٢٣١ ح ٢٥.

٢. سنن الدارمي: ج ١ ص ١٤ ح ١٥، الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٩٢ كلاهما عن أبي صالح، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٤٥ ح ٣٢٠٩٣ و ح ٣١٩٩٥.

٣. البقرة: ١٢٩.

٤. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٤٩، تاريخ دمشق: ج ١ ص ١٧٣ ح ٢٠١، كنز العمال: ج ١١ ص ٣٨٤ ح ٣١٨٣٣.

٥. تاريخ دمشق: ج ٢ ص ٣٩٣ ح ٧٥٢ عن عبادة بن الصامت، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٥ ح ٣١٨٨٩.

٦. المصنف لابن أبي شيبة: ج ٧ ص ٧٣٣ ح ١، مسند أبي يعلى: ج ٥ ص ٣٠٥ ح ٥٧٥٤ كلاهما عن ابن عمر، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٤ ح ٣١٨٨٧.

فصل ششم

محمد از زبان محمد

۲۱۷. پیامبر خدا ﷺ: من، تربیت شده خدا هستم و علی، تربیت شده من است.

۲۱۸. پیامبر خدا ﷺ: ای مردم! من در حقیقت، رحمتی اهدایی [از جانب خدا] هستم.

۲۱۹. پیامبر خدا ﷺ: من، اجابت دعای پدرم ابراهیم هستم که هنگام ساختن پایه‌های کعبه گفت: «ای پروردگار ما! در میان آنان، پیامبری از خودشان برگزین...».

۲۲۰. پیامبر خدا ﷺ: من، اجابت همان دعای پدرم ابراهیم هستم، و آخرین کسی که به ظهور من بشارت داد، عیسی بن مریم بود.

۲۲۱. پیامبر خدا ﷺ: من، پشت و پناه مسلمانان هستم.

٢٢٢. عنه عليه السلام : أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَلَا فَخْرَ.^١

٢٢٣. عنه عليه السلام : أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ.^٢

٢٢٤. عنه عليه السلام : أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ.^٣

٢٢٥. عنه عليه السلام : أَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجاً إِذَا بُعِثُوا، وَأَنَا خَطِيبُهُمْ إِذَا وَقَدُوا، وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا أُيْسُوا.^٤

٢٢٦. عنه عليه السلام : أَنَا أَكْثَرُ الْأَنْبِيَاءِ تَبَعاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^٥

٢٢٧. عنه عليه السلام : أَنَا قَائِدُ الْمُرْسَلِينَ وَلَا فَخْرَ، وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَلَا فَخْرَ، وَأَنَا أَوَّلُ شَافِعٍ وَأَوَّلُ مُشَفِّعٍ وَلَا فَخْرَ.^٦



٢٢٨. عنه عليه السلام : أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ.^٧

٢٢٩. عنه عليه السلام : أَنَا أَوَّلُ وَافِدٍ عَلَى الْعَرْشِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكِتَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِي ثُمَّ أُمَّتِي، ثُمَّ أَسْأَلُهُمْ: مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَبِأَهْلِ بَيْتِي؟^٨

١. عيون أخبار الرضا: ج ٢ ص ٣٥ ح ٧٨ عن داود بن سليمان الفراء عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام، الاختصاص: ص ٣٣ عن الحسين بن عبد الله عن الإمام الصادق عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج ٨ ص ٢٨ ح ٥١.

٢. سنن الترمذي: ج ٥ ص ٣٠٨ ح ٣١٢٨ عن أبي سعيد، مسند ابن حنبل: ج ١ ص ٦٠٣ ح ٢٥٤٦ عن ابن عباس، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٤ ح ٣١٨٨٢.

٣. سنن الترمذي: ج ٥ ص ٥٨٧ ح ٣٦١٥، سنن ابن ماجه: ج ٢ ص ١٤٤٠ ح ٢٣٠٨ كلاهما عن أبي سعيد، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٣ ح ٣١٨٧٩.

٤. سنن الترمذي: ج ٥ ص ٥٨٥ ح ٣٦١٠، سنن الدارمي: ج ١ ص ٣٠ ح ٤٨ نحوه وكلاهما عن أنس، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٣ ح ٣١٨٧٨.

٥. صحيح مسلم: ج ١ ص ١٨٨ ح ٣٣١، السنن الكبرى: ج ٩ ص ٨ ح ١٧٧١٤ كلاهما عن أنس، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٣ ح ٣١٨٧٧.

٦. سنن الدارمي: ج ١ ص ٣١ ح ٢٩، المعجم الأوسط: ج ١ ص ٦١ ح ١٧٠ كلاهما عن جابر بن عبد الله، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٤ ح ٣١٨٨٣.

٧. الأوائل للطبراني: ص ٢٨ ح ٥، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٤ ح ٣١٨٨٦ نقلاً عن ابن النجار وكلاهما عن أنس.

٨. الكافي: ج ٢ ص ٦٠٠ ح ٢ عن أبي الجارود عن الإمام الباقر عليه السلام، وسائل الشيعة: ج ٤ ص ٨٢٧ ح ٢.

۲۲۲. پیامبر خدا ﷺ: خودستایی نیست؛ من، سرور فرزندانِ آدم هستم.

۲۲۳. پیامبر خدا ﷺ: قصدم فخر فروشی نیست. من در روز قیامت، سرور فرزندانِ آدم هستم.

۲۲۴. پیامبر خدا ﷺ: من نخستین کسی هستم که زمین، بر او شکافته می شود (از گور برمی خیزد).

۲۲۵. پیامبر خدا ﷺ: زمانی که مردم بر انگیخته شوند، من نخستین کسی هستم که [از گور] بیرون می آید و آن گاه که به پیشگاه خدا در آیند، من خطیب آنان هستم و هرگاه نومید شوند، من نوید دهنده ایشانم.

۲۲۶. پیامبر خدا ﷺ: در روز قیامت، من بیش از همه پیامبران، پیرو دارم.

۲۲۷. پیامبر خدا ﷺ: خودستایی نیست؛ من جلودار پیامبرانم. خودستایی نیست؛ من خاتم پیامبرانم. خودستایی نیست؛ من نخستین شفاعت کننده و نخستین کسی هستم که شفاعتش پذیرفته می شود.

۲۲۸. پیامبر خدا ﷺ: من، نخستین کسی هستم که در بهشت را می گوید.

۲۲۹. پیامبر خدا ﷺ: نخستین کسی که روز قیامت، بر خدای عزیز جبار وارد می شود، من هستم و کتاب او و اهل بیت من، و سپس امتم. آن گاه، از آنان می پرسم: «با کتاب خدا و اهل بیت من، چه کردید؟».

٢٣٠. عنه عليه السلام: أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، الْأَنْبِيَاءِ أَوْلَادُ عِلَّاتٍ^١.
٢٣١. عنه عليه السلام: أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، الْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةُ لِعِلَّاتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ، وَلَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ نَبِيٌّ^٢.
٢٣٢. عنه عليه السلام: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، أَنَا رَسُولُ الرَّحْمَةِ، أَنَا رَسُولُ الْمَلْحَمَةِ، أَنَا الْمُقَفِّي^٣ وَالْحَاشِرُ^٤، بُعِثْتُ بِالْجِهَادِ وَلَمْ أُبْعَثْ بِالزَّرَّاعِ^٥.
٢٣٣. عنه عليه السلام: أَنَا أَعْرَبُكُمْ، أَنَا مِنْ قُرَيْشٍ وَلِسَانِي لِسَانُ بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرِ^٦.
٢٣٤. عنه عليه السلام: أَنَا أَتَقَاكُمْ اللَّهُ، وَأَعْلَمُكُمْ بِحُدُودِ اللَّهِ^٨.
٢٣٥. عنه عليه السلام: إِنَّ أَتَقَاكُمْ وَأَعْلَمُكُمْ بِاللَّهِ أَنَا^٩.
٢٣٦. عنه عليه السلام: فَضَّلْتُ بِأَرْبَعٍ، جُعِلَتْ لِأُمَّتِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، وَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَرَادَ الصَّلَاةَ فَلَمْ يَجِدْ مَاءً وَوَجَدَ الْأَرْضَ فَقَدْ جُعِلَتْ لَهُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، يَسِيرُ بَيْنَ يَدَيَّ، وَأُحِلَّتْ لِأُمَّتِي الْغَنَائِمُ، وَأُرْسِلَتْ إِلَيَّ
-
١. أولاد عِلَّات: الَّذِينَ أُمَّهَاتُهُمْ مُخْتَلِفَةٌ وَأَبُوهُمْ وَاحِدٌ، أَرَادَ أَنْ يُبَيِّنَ أَنَّ إِيمَانَهُمْ وَاحِدٌ وَشِرَائِعُهُمْ مُخْتَلِفَةٌ (النهاية: ج ٣ ص ٢٩١ «علل»).
٢. صحيح مسلم: ج ٤ ص ١٨٣٧ ح ١٤٢، صحيح البخاري: ج ٣ ص ١٢٧٠ ح ٣٢٥٩ نحوه وكلاهما عن أبي هريرة. كنز العمال: ج ١١ ص ٥٠١ ح ٣٢٣٤٦.
٣. المستدرک علی الصحیحین: ج ٢ ص ٦٤٨ ح ٤١٥٣، صحيح البخاري: ج ٣ ص ١٢٧٠ ح ٣٢٥٩ نحوه وكلاهما عن أبي هريرة، كنز العمال: ج ١١ ص ٥٠١ ح ٣٢٣٤٦.
٤. الْمُقَفِّي: هُوَ الْمُؤَلِّي الذَّاهِبُ، يَعْنِي أَنَّهُ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ الْمُتَّبَعِ لَهُمْ، فَإِذَا قَفِيَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ (النهاية: ج ٤ ص ٩٤ «قفا»).
٥. العاشِر: أَيِ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ خَلْفَهُ وَعَلَى مِلَّةٍ دُونِ مِلَّةٍ غَيْرِهِ (النهاية: ج ١ ص ٣٨٨ «حشر»).
٦. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٠٥ عن مجاهد، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٦٢ ح ٣٢١٦٧.
٧. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١١٣ عن يحيى بن يزيد السعدي، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٤ ح ٣١٨٨٤.
٨. مسند ابن حنبل: ج ٩ ص ١٧٢ ح ٢٣٧٤٣، المصنّف لعبد الرزّاق: ج ٤ ص ١٨٤ ح ٨٤١٢، كنز العمال: ج ١١ ص ٤١٩ ح ٣١٩٦٢.
٩. صحيح البخاري: ج ١ ص ١٦ ح ٢٠ عن عائشة، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٢٥ ح ٣١٩٩١.

۲۳۰. پیامبر خدا ﷺ: من، نزدیک‌ترین مردم به پسر مریم هستم. پیامبران، فرزندان یک پدر و چند مادرند.^۱

۲۳۱. پیامبر خدا ﷺ: من، در دنیا و آخرت، نزدیک‌ترین مردم به عیسی بن مریم هستم. میان من و او، پیامبری وجود ندارد. پیامبران، برادرانی از یک پدر و چند مادر هستند؛ مادرانشان گوناگون است و دینشان یکی است. میان من و عیسی بن مریم، پیامبری نیست.

۲۳۲. پیامبر خدا ﷺ: من محمد و احمد هستم. من پیامبر رحمت هستم. من پیامبر حماسه هستم. من مُقَفّی^۲ و حاشِر^۳ هستم و با [شعار] جهاد بر انگیزخته شده‌ام، نه برای کشت و کار.

۲۳۳. پیامبر خدا ﷺ: من فصیح‌ترین شما هستم. من از قریشم و زبانم زبان [قبیله] بنی سعد بن بکر است.

۲۳۴. پیامبر خدا ﷺ: من، خدا پرواترین شما و آگاه‌ترینتان به قوانین پروردگارم هستم. ۲۳۵. پیامبر خدا ﷺ: باتقواترین و خداشناس‌ترین شما، من هستم.

۲۳۶. پیامبر خدا ﷺ: مرا با چهار چیز، برتری داده‌اند: زمین، برای امتم مسجد و پاک‌کننده قرار داده شده است و هر کس از امت من که بخواهد نماز بگذارد و آبی نیابد و زمینی داشته باشد، زمین برایش مسجد و پاک‌کننده است؛ من با ترس [در دل دشمن] یاری داده شده‌ام، به گونه‌ای که در برابرم، دشمن تا مسیر یک ماه راه را شکست می‌خورد و فراری می‌شود؛ غنائم برای امتم حلال شده‌اند؛ و پیامبر همه مردم هستم.

۱. جمهور عالمان، در معنای این حدیث گفته‌اند: یعنی اصل ایمانشان یکی است، ولی شریعتشان متفاوت است؛ زیرا همه آنان، در اصل توحید هم‌داستان‌اند.

۲. مقَفّی در این جا یعنی پیامبری که در پی همه پیامبران آمده و پیامبر دیگری پس از او نمی‌آید (النهاية فی غریب الحديث: ج ۴ ص ۹۴).

۳. حاشِر، در این جا یعنی کسی که مردم بر دین او محشور می‌شوند (النهاية: ج ۴ ص ۲۵).

النَّاسِ كَافَّةً. ١.

٢٣٧. عنه عليه السلام: فَضَّلَنِي رَبِّي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ بِأَرْبَعٍ: أَرْسَلْتُ إِلَيَّ النَّاسَ كَافَّةً، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ كُلُّهَا وَلِأُمَّتِي مَسْجِداً وَطَهُوراً... وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ يَقْدِفُهُ فِي قُلُوبِ أَعْدَائِي، وَأُحِلَّ لِي الْغَنَائِمُ. ٢.

٢٣٨. عنه عليه السلام: مَنْ عَلَى رَبِّي وَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ... نَصَرْتُكَ بِالرُّعْبِ الَّذِي لَمْ أَنْصُرْ بِهِ أَحَداً. ٣.

٢٣٩. عنه عليه السلام: أُعْطِيتُ خَمْساً لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ قَبْلِي: جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُحِلَّ لِي الْمَغْنَمُ، وَأُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ. ٤.

٢٤٠. عنه عليه السلام - فِي بَيَانِ فَضْلِهِ عَلَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام: إِنْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام خَلِيلَهُ فَأَنَا مُحَمَّدٌ حَبِيبُهُ. ٥.

٢٤١. عنه عليه السلام: أَمَّا وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ، وَأَمِينٌ مَنْ فِي الْأَرْضِ. ٦.

٢٤٢. عنه عليه السلام: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقاً أَفْضَلَ مِنِّي، وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ مِنِّي. ٧.

٢٤٣. عنه عليه السلام: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي، وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ

١. الخصال: ص ٢٠١ ح ١٤ عن أبي أمامة، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٣٢١ ح ١١.
٢. تفسير ابن كثير: ج ٢ ص ١١٢، المسنن الكبرى: ج ١ ص ٣٤٠ ح ١٠٥٩ كلاهما عن أبي أمامة، الدرر المشهور: ج ٢ ص ٣٢٣.
٣. علل الشرايع: ص ١٢٨ ح ٣ عن جابر بن عبد الله، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٩٣ ح ٢٧.
٤. الخصال: ص ٢٩٢ ح ٥٦ عن ابن عباس، الأمالي للصدوق: ص ٢٨٥ ح ٣١٥ عن إسماعيل الجعفي عن الإمام الباقر عليه السلام عنه عليه السلام، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٣١٣ ح ١.
٥. الاحتجاج: ج ١ ص ١١٠ ح ٢٩ عن ابن عباس، بحار الأنوار: ج ٩ ص ٢٩٠ ح ٣.
٦. تفسير ابن كثير: ج ٢ ص ٣٦٦ عن أبي رافع، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٥٧ ح ٣٢١٤٧.
٧. عيون أخبار الرضا: ج ١ ص ٢٦٢ ح ٢٢، علل الشرائع: ص ٥ ح ١ كلاهما عن عبد السلام بن صالح الهروي عن الإمام الرضا عن أبيه عليه السلام، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٣٢٥ ح ٥٦.

وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ: بَلَى. ١.

٢٣٢. عنه عليه السلام: كُنْتُ أَوَّلَ النَّاسِ فِي الْخَلْقِ، وَآخِرَهُمْ فِي الْبَعْثِ. ٢.

٢٣٥. عنه عليه السلام: أُعْطِيتُ خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ نَبِيٌّ كَانَ قَبْلِي: أُرْسِلْتُ إِلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ، وَجُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ طَهْرًا وَمَسْجِدًا، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُجِلَّتْ لِي الْفَنَائِمُ وَلَمْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ - أَوْ قَالَ: لِنَبِيٍّ - قَبْلِي، وَأُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ. ٣.

٢٣٦. عنه عليه السلام: مَنْ عَلَيَّ رَبِّي وَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَدْ أُرْسِلْتُ كُلَّ رَسُولٍ إِلَى أُمَّتِهِ بِلِسَانِهَا، وَأُرْسِلْتُكَ إِلَى كُلِّ أَحْمَرَ وَأَسْوَدَ مِنْ خَلْقِي، وَنُصِرْتُكَ بِالرُّعْبِ الَّذِي لَمْ أَنْصُرْ بِهِ أَحَدًا. ٤.

٢٣٧. عنه عليه السلام: أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ، وَاخْتَصِرَ لِي الْحَدِيثُ اخْتِصَارًا. ٥.

٢٣٨. الإمام علي عليه السلام: قِيلَ لِلنَّبِيِّ عليه السلام: هَلْ عَبَدْتَ وَتَنَا قَطُّ؟ قَالَ: لَا، قَالُوا: فَهَلْ شَرِبْتَ خَمْرًا قَطُّ؟ قَالَ: لَا، وَمَا زِلْتُ أَعْرِفُ أَنَّ الَّذِي هُمْ عَلَيْهِ كُفْرٌ، وَمَا كُنْتُ أُدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ. ٦.

٢٣٩. الإمام الرضا عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ عليه السلام: أَنَا ابْنُ الذَّبِيحَيْنِ -: يَعْنِي إِسْمَاعِيلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ عليه السلام وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. ٧.

١. الكافي: ج ٢ ص ١٠ ح ١ و ج ١ ص ٢٤١ ح ٦، علل الشرائع: ص ١٢٢ ح ١ كلها عن صالح بن سهل عن الإمام الصادق عليه السلام، بحار الأنوار: ج ١٥ ص ١٥ ح ٢١.

٢. الطبقات الكبرى: ج ١ ص ١٤٩ عن قتادة، كنز العمال: ج ١١ ص ٤٠٩ ح ٣١٩١٦.

٣. الأمالي للطوسي: ص ٤٨٢ ح ١٠٥٩ عن عطاء بن السائب عن الإمام الباقر عن آبائه عليهم السلام، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٣٢٢ ح ١٦.

٤. علل الشرائع: ص ١٢٨.

٥. تاريخ دمشق: ج ٤ ص ٨ ح ٨٠٩ عن عمر، كنز العمال: ج ١٦ ص ١١٢ ح ٤٤٠٨٧.

٦. كنز العمال: ج ١٢ ص ٢٠٦ ح ٣٥٢٣٩ نقلاً عن أبي نعيم في الدلائل.

٧. عيون أخبار الرضا: ج ١ ص ٢١٠ ح ١ عن الحسين بن علي بن فضال، الخصال: ص ٥٦ ح ٧٨ عن الحسن بن علي بن فضال، بحار الأنوار: ج ١٢ ص ١٢٣ ح ١.

بر خودشان گواه ساخت [و گفت] که: «آیا من پروردگار شما نیستم؟». من نخستین پیامبری بودم که گفتم: چرا.

۲۴۲. پیامبر خدا ﷺ: من نخستین مردم در آفرینش هستم و آخرین آنان در برانگیخته شدن [به پیامبری].

۲۴۵. پیامبر خدا ﷺ: پنج چیز به من داده شده که به هیچ یک از پیامبران پیش از من، داده نشده است: به سوی [همگان، از] سفید و سیاه و سرخ فرستاده شده‌ام؛ زمین برای من، پاک کننده و سجده گاه قرار داده شده؛ با رعب و وحشت، یاری داده شده‌ام؛ غنائم برای من حلال شده، در حالی که پیش از من، برای هیچ کس (یا: هیچ پیامبری) حلال نبوده؛ و سخنان جامع، به من عطا شده است.

۲۴۶. پیامبر خدا ﷺ: خداوند بر من منت نهاد و فرمود: «یا محمد درود خدا بر تو باد... تو را با رعب و وحشت، یاری دادم، در حالی که هیچ کس را با آن یاری ندادم.

۲۴۷. پیامبر خدا ﷺ: به من، سخنان جامع داده شده و کلام، برایم کاملاً مختصر شده است.

۲۴۸. امام علی علیه السلام: به پیامبر ﷺ گفته شد: آیا هرگز بیتی را پرستیده‌ای؟

فرمود: «نه».

گفتند: آیا هرگز شراب نوشیده‌ای؟

فرمود: «نه». همواره می‌دانستم که آنچه مردم انجام می‌دهند، کفر است، در حالی که هنوز نمی‌دانستم کتاب و ایمان چیست».

۲۴۹. امام رضا علیه السلام - در پاسخ به سؤال از این سخن پیامبر ﷺ که: من فرزند دو ذبیح (قربانی) هستم - مقصود، اسماعیل بن ابراهیم خلیل و عبد الله بن عبد المطلب است.

الفصل السابع

مُحَمَّدٌ عَنْ لِسَانِ عَلِيٍّ

٢٥٠ . الإمام عليٌّ عليه السلام : مَا بَرَأَ اللَّهُ نَسَمَةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ ﷺ .^١

٢٥١ . عنه عليه السلام : إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ ﷺ .^٢

٢٥٢ . عنه عليه السلام - لَمَّا سُئِلَ عَنْ صِفَةِ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مُحْتَسِبٌ بِحِمَائِلِ سَيْفِهِ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ - :
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبْيَضَ اللَّوْنِ مُشْرَبًا حُمْرَةً، أَدْعَجَ الْعَيْنِ، سَبَطَ الشَّعْرَ، كَثَّ اللَّحْيَةَ،
سَهَلَ الْخَدَّ، ذَا وَفْرَةٍ، دَقِيقَ الْمَسْرُوبَةِ، كَانَ عُنُقُهُ إِبْرِيْقُ فِضَّةٍ، لَهُ شَعْرٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَى سُرَّتِهِ
يَجْرِي كَالْفَضِيْبِ، لَيْسَ فِي بَطْنِهِ وَلَا صَدْرِهِ شَعْرٌ غَيْرُهُ، شَتْنُ الْكَفِّ وَالْقَدَمِ، إِذَا مَشَى
كَأَنَّمَا يَنْعَدِرُ مِنْ صَبَبٍ، وَإِذَا قَامَ كَأَنَّمَا يَنْقَلِعُ مِنْ صَخَرٍ، إِذَا التَفَتَ التَفَتَ جَمِيعًا،
كَأَنَّ عَرَقَهُ فِي وَجْهِهِ اللَّوْلُؤُ، وَلَرِيحُ عَرَقِهِ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ، لَيْسَ بِالْقَصِيرِ وَلَا
بِالطَّوِيلِ، وَلَا بِالْعَاجِزِ وَلَا اللَّثِيمِ، لَمْ أَرْ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ مِثْلَهُ ﷺ .^٣

٢٥٣ . عنه عليه السلام : لَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ ﷺ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهِ، يَسْلُكُ بِهِ
طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلُهُ وَنَهَارُهُ...

١ . الكافي : ج ١ ص ٢٢٠ ح ٢ عن حماد عن الإمام الصادق عليه السلام .

٢ . التوحيد : ص ١٧٢ ح ٣ عن أبي الحسن الموصلي عن الإمام الصادق عليه السلام .

٣ . الطبقات الكبرى : ج ١ ص ٢١٠ ، تاريخ دمشق : ج ٣ ص ٢٦٠ ، كنز العمال : ج ٧ ص ١٧٢ ح ١٨٥٦٤ .

فصل هفتم محمد از زبان علی

۲۵۰. امام علی علیه السلام: خداوند، انسانی بهتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافریده است.

۲۵۱. امام علی علیه السلام: جز این نیست که من، بنده‌ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله هستم.

۲۵۲. امام علی علیه السلام - وقتی که در مسجد کوفه، حمایل شمشیرش را به خود پیچیده بود و مردی درباره خصوصیات [جسمی] پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد -: پیامبر خدا رخساری سفید و گلگون داشت و چشمانی سیاه و درشت، و موهایی صاف و نرم، و ریشی انبوه و گونه‌هایی کم گوشت و استخوانی، و گیسوانی که تا نرمة گوشش می‌رسید، و گردنی چون جام سیمین. از زیر گلو تا نافش، خطّ باریکی از مو، چون نی رسته بود و جز آن، مویی بر سینه و شکمش وجود نداشت. دست و پایش درشت و استخوانی بود. هرگاه راه می‌رفت، مثل این بود که از سرازیری فرود می‌آید و به هنگام برخاستن، چابک و سریع بود. وقتی به طرفی برمی‌گشت، با تعام بدنش برمی‌گشت. دانه‌های عرق، بر چهره‌اش چون مروارید بود. عرق بدنش، خوش بوتر از مشک تند بود. نه کوتاه قامت بود و نه بلند، نه ناتوان بود و نه پست. کسی را چون او ندیده‌ام، نه پیش از او و نه پس از او.

۲۵۳. امام علی علیه السلام: از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از شیر گرفته شد، خداوند، بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را همدم او گردانید و آن فرشته، او را شب و روز در راه بزرگواری‌ها و خوی‌های والای انسانی حرکت می‌داد... هر سال، در کوه جبراقامت می‌کرد و من او را می‌دیدم و کسی جز من، او را نمی‌دید. آن روزها، [اهل] هیچ خانه‌ای به اسبلام درنیامده بود، مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه رضی الله عنها و من سومین آنان بودم. نور وحی و رسالت را می‌دیدم و رایحه نبوت را می‌بویدم.

وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِزُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِرَاءَ، فَأَرَاهُ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي.

وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا، أَرَى نَوْرَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ النُّبُوَّةِ.

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ ﷺ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ، وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ.

وَلَقَدْ كُنْتُ مَعَ ﷺ لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ عَظِيمًا لَمْ يَدَّعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَنْتَ أُجِبْتَنَا إِلَيْهِ وَأَرَيْتَنَاهُ عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَرَسُولٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ. فَقَالَ ﷺ: وَمَا تَسْأَلُونَ؟ قَالُوا: تَدْعُونَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرُوقِهَا وَتَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَقَالَ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَتَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَإِنِّي سَأَرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ، وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيضُونَ إِلَيَّ خَيْرٍ، وَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِ، وَمَنْ يُحْزَبُ الْأَحْزَابِ.

ثُمَّ قَالَ ﷺ: يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ إِنْ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، وَتَعْلَمِينَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَاتَّقِلِي بِعُرُوقِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ.

فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَا نَقَلَعَتْ بِعُرُوقِهَا، وَجَاءَتْ وَلَهَا دَوِيٌّ شَدِيدٌ، وَقَصَفُ كَقَصْفِ أُجْنِحَةِ الطَّيْرِ، حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مُرْفَرَفَةً، وَأَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَبِبَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي، وَكُنْتُ عَنْ يَمِينِهِ ﷺ. فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا - عُلُوءًا وَاسْتِكْبَارًا -: فَمُرْهَا فَلْيَأْتِكَ نِصْفُهَا وَيَبْقَى نِصْفُهَا، فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نِصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَأَشَدُّ دَوِيًّا، فَكَادَتْ تَلْتَفُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا - كُفْرًا وَعُتُوًّا -: فَمُرْ هَذَا النُّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى نِصْفِهِ كَمَا كَانَ، فَأَمَرَ ﷺ فَرَجَعَ،

هنگامی که وحی بر ایشان نازل شد، من فریاد شیطان را شنیدم و عرض کردم: ای پیامبر خدا! این چه فریادی است؟

فرمود: «این، شیطان است که از پرستیده شدنش مأیوس شده است. آنچه من می شنوم، تو هم می شنوی و هر چه من می بینم، تو هم می بینی، جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه تو وزیر و دستکاری، و تو در راه خیر و صلاح هستی.»
من با ایشان بودم که سران قریش آمدند و گفتند: ای محمد! تو ادعای بزرگی می کنی که پدران تو و هیچ یک از خاندانت، چنین ادعایی نکرده است. اینک، ما از تو کاری می خواهیم که اگر آن را انجام دهی و به ما نشان دهی، می فهمیم که تو پیامبر و فرستاده [ی خدا] هستی، و اگر نتوانستی انجام دهی، می فهمیم که تو جادوگری دروغگو هستی.

پیامبر ﷺ فرمود: «چه می خواهید؟»

گفتند: از این درخت بخواه تا از ریشه کنده شود و در برابر تو بایستد.
پیامبر ﷺ فرمود: «البته خداوند، بر هر کاری تواناست. اگر خداوند، این کار را برای شما انجام دهد، آیا ایمان می آورید و به حقیقت گواهی می دهید؟»
گفتند: آری.

پیامبر فرمود: «من آنچه شما تقاضا می کنید، به شما نشان می دهم؛ اما می دانم که به راه خیر، باز نمی آید. در میان شما کسانی هستند که به چاه [بدر] افکنده خواهند شد و کسانی هستند که [بر ضد من] دسته ها به راه خواهند انداخت [و نبرد احزاب را به پا خواهند کرد].»

پیامبر ﷺ سپس فرمود: «ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و می دانی که من فرستاده خدا هستم، به اذن خداوند، از ریشه کنده شو و در برابر من بایست!»

سوگند به خدایی که او را به حق برانگیخت، آن درخت، از ریشه کنده شد و در حالی که همه ای سخت داشت و صدایی چون صدای برهم خوردن بال های پرندگان از آن به گوش می رسید، جلو آمد و بال بال زنان، در برابر پیامبر خدا ایستاد و شاخه بلند خود را بر سر پیامبر خدا و یکی از شاخه هایش را روی شانه من - که در طرف راست ایشان بودم - انداخت. اما چون آن جماعت، این صحنه را دیدند، سرکشانه و گردن فرازانه، گفتند: دستور بده تا نیمی از آن، پیش تو آید و نیم دیگرش، در جای خویش بماند.

پیامبر خدا به درخت چنین فرمانی داد. پس نیمه ای از درخت، به نحوی بسیار شگفت آور و با سر و صدایی شدیدتر، به طرف پیامبر رفت، به طوری که نزدیک بود

فَقُلْتُ أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَوَّلُ مَنْ أَقَرَّ بِأَنَّ الشَّجَرَةَ
فَعَلْتُ مَا فَعَلْتَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى تَصْدِيقاً بِنُبُوءَتِكَ، وَإِجْلَالاً لِكَلِمَتِكَ، فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ:
بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ السَّحَرِ خَفِيفٌ فِيهِ، وَهَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا؟
(يَعْنُونَنِي) وَإِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، سِيَمَاهُمْ سِيَمَا الصُّدِّيقِينَ،
وَكَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ، عُمَارُ اللَّيْلِ وَمَنَارُ النَّهَارِ، مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ، يُحْيُونَ
سُنَنَ اللَّهِ وَسُنَنَ رَسُولِهِ: لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَلَا يَعْزُبُونَ، وَلَا يَفْلَحُونَ وَلَا يُفْسِدُونَ، قُلُوبُهُمْ
فِي الْجَنَانِ، وَأَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ^١.

٢٥٢. عنه عليه السلام: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَبِيحَةَ اللَّيْلِ الَّتِي أُسْرِيَ بِهَا فِيهَا وَهُوَ بِالْحِجْرِ يُصَلِّي،
فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ وَقَضَيْتُ صَلَاتِي سَمِعْتُ رَنَّةً شَدِيدَةً، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ
الرَّنَّةُ؟ قَالَ: أَلَا تَعْلَمُ؟! هَذِهِ رَنَّةُ الشَّيْطَانِ، عَلِمَ أَنِّي أُسْرِيَ بِيَ اللَّيْلَةَ إِلَى السَّمَاءِ،
فَأَيْسَ مِنْ أَنْ يُعْبَدَ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ^٢.

٢٥٥. عنه عليه السلام: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ بِمَكَّةَ فَخَرَجْنَا فِي بَعْضِ نَوَاحِيهَا، فَمَّا اسْتَقْبَلَهُ جَبَلٌ وَلَا
شَجَرٌ إِلَّا وَهُوَ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ^٣.

٢٥٦. عنه عليه السلام: لَقَدْ رَأَيْتُنِي أَدْخُلُ مَعَ [رَسُولِ اللَّهِ ﷺ] الْوَادِي فَلَا يَمُرُّ بِحَجَرٍ وَلَا شَجَرٍ إِلَّا

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٩٢، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٧١ ح ٣٨.

٢. شرح نهج البلاغة: ج ١٣ ص ٢٠٩. قال ابن أبي الحديد في ذيل الحديث: وقد روي عن النبي ﷺ ما يشابه هذا،
لَمَّا بَايَعَهُ الْأَنْصَارُ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، سَمِعَ مِنَ الْعَقَبَةِ صَوْتَ عَالٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ، هَذَا مُذْمَمٌ
وَالصُّبَاةُ مَعَهُ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى حَرْبِكُمْ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِلْأَنْصَارِ: أَلَا تَسْمَعُونَ مَا يَقُولُ؟ هَذَا أَرْبُ الْعَقَبَةِ
- يَعْنِي شَيْطَانُهَا - (شرح نهج البلاغة: ج ١٣ ص ٢٠٩).

قال: وَأَمَّا أَمْرُ الشَّجَرَةِ الَّتِي دَعَاَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَالْحَدِيثُ الْوَاردُ فِيهَا كَثِيرٌ مُسْتَفِيزٌ، قَدْ ذَكَرَهُ الْمُحَدِّثُونَ فِي
كُتُبِهِمْ، وَذَكَرَهُ الْمُتَكَلِّمُونَ فِي مَعْجَزَاتِ الرَّسُولِ ﷺ. وَالْأَكْثَرُونَ رَوَوْا الْخَبَرَ فِيهَا عَلَى الْوَضْعِ الَّذِي جَاءَ فِي خُطْبَةِ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَرَوِي ذَلِكَ مُخْتَصِراً أَنَّهُ دَعَا شَجَرَةً فَأَقْبَلَتْ تَخَذُّ إِلَيْهِ الْأَرْضَ (شرح نهج البلاغة: ج ١٣
ص ٢١٢).

٣. سنن الترمذي: ج ٥ ص ٥٩٣ ح ٣٦٢٦ عن عباد بن أبي يزيد. كنز العمال: ج ١٢ ص ٣٦٥ ح ٢٥٣٧٠.

بر روی پیچد. باز هم، از روی کفر و سرکشی، گفتند: دستور بده تا این نیمه درخت، به طرف نیمه دیگرش برگردد و مثل اول شود.

پیامبر ﷺ دستور داد و آن نیمه درخت برگشت. من گفتم: لا اله الا الله. ای پیامبر خدا! من، نخستین ایمان آورنده به تو هستم و نخستین کسی هستم که اعتراف می‌کند آنچه این درخت، به فرمان خداوند متعال انجام داد، برای اعتراف به نبوت تو و بزرگداشت و ارج نهادن سخن تو انجام داد.

اما آن جماعت، یک پارچه گفتند: [نه] بلکه او جادوگری دروغگوست؛ جادوگری شگفت و تردست است. آیا کسی جز او [و مقصودشان من بودم] تو را در کارِت تصدیق می‌کند؟

من از گروهی هستم که در راه خدا، از سرزنش هیچ سرزنشگری باک ندارند، سیمایشان سیمای راستان است، و گفتارشان گفتار نیکوکاران، آبادکنندگان شب‌اند و نشانه‌های [هدایت در] روز. به ریسمان قرآن چنگ آویخته‌اند، سنت‌های خدا و سنت‌های پیامبر او را زنده نگه می‌دارند، نه تکبر می‌ورزند و نه سرکشی، نه نادرستی و خیانت می‌کنند و نه تباهی می‌آفرینند، دل‌هایشان در بهشت است و بدن‌هایشان در کار و کوشش!

۲۵۲. امام علی علیه السلام: فردای آن شبی که پیامبر خدا به آسمان برده شد، من با او بودم و او در حجر [اسماعیل] نماز می‌خواند. چون نمازش تمام شد و من نیز نمازم را به پایان بردم، آواز شدیدی را شنیدم. عرض کردم: ای پیامبر خدا! این چه صدایی است؟

فرمود: «مگر نمی‌دانی؟ این، بانگ شیطان است که چون فهمید دیشب به آسمان برده شده‌ام، از این که زین پس در روی این زمین پرستش شود، نومید گشت.»^۱

۲۵۵. امام علی علیه السلام: من در مکه با پیامبر ﷺ بودم و با هم، به یکی از نواحی شهر رفتیم. ایشان با هیچ کوه و کلوخ و درختی رو به رو نمی‌شد، مگر این که می‌گفتند: «سلام بر تو ای پیامبر خدا!».

۲۵۶. امام علی علیه السلام: با پیامبر ﷺ به وادی [مکه] رفتم. بر هیچ سنگ و درختی نمی‌گذشت،

۱. ابن ابی الحدید، در ذیل این حدیث می‌گوید: شبیه این مطلب، از خود پیامبر ﷺ نیز روایت شده است. هنگامی که هفتاد نفر از انصار، در شب عقبه با پیامبر بیعت کردند، در دل شب، صدایی بلند از عقبه شنیده شد که می‌گفت: «ای اهل مکه! این نکوهیده و از دین برگشتگان همدست او، برای جنگ با شما هم‌داستان شده‌اند». پیامبر خدا به انصار فرمود: «می‌شنوید چه می‌گوید؟ این، شیطان عقبه است».

او می‌گوید: اما درباره آن درخت که پیامبر ﷺ صدایش زد، احادیث بسیاری آمده است و علمای حدیث، آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند و متکلمان نیز، این موضوع را در شمار معجزات پیامبر ﷺ ذکر کرده‌اند. بیشتر محدثان، این خبر را به همان گونه‌ای که در خطبه امیر مؤمنان آمده است، روایت کرده‌اند و بعضی هم آن را به اختصار روایت می‌کنند و می‌گویند: پیامبر ﷺ، درختی را صدا زد و آن درخت، در حالی که زمین را می‌شکافت، پیش پیامبر خدا آمد.

قال: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَا أَسْمَعُهُ. ۱

۲۵۷. عنه علیه السلام: حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله شَهِيداً وَبَشيراً وَنَذيراً، خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً، وَأَنْجَبَهَا كَهْلاً، وَأَطْهَرَ الْمُطَهَّرِينَ شَيْعَةً، وَأَجْوَدَ الْمُسْتَمْطَرِّينَ دِيْمَةً. ۲

۲۵۸. عنه علیه السلام: إِخْتَارَهُ مِنْ شَجَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمِشْكَاةِ الضِّيَاءِ، وَذُؤَابَةِ الْعَلْيَاءِ، وَسُرَّةِ الْبَطْحَاءِ، وَمَصَابِيحِ الظُّلُمَةِ، وَيَنَابِيعِ الْحِكْمَةِ. ۳

۲۵۹. عنه علیه السلام - فِي ذِكْرِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله -: حَتَّى أَوْرى قَبْساً لِقَابِسٍ، وَأَنَارَ عِلْماً لِحَابِسٍ، فَهُوَ أَمِينُكَ الْمَأْمُونُ، وَشَهِيدُكَ يَوْمَ الدِّينِ، وَبَعِثُكَ نِعْمَةً، وَرَسُولُكَ بِالْحَقِّ رَحْمَةً. ۴

۲۶۰. عنه علیه السلام - أَيْضاً -: حَتَّى أَوْرى قَبْسَ الْقَابِسِ، وَأَضَاءَ الطَّرِيقِ لِلْخَائِطِ، وَهُدَيْتَ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوَاضَاتِ الْفِتَنِ وَالْآثَامِ، وَأَقَامَ بِمَوْضِعَاتِ الْأَعْلَامِ، وَنِيرَاتِ الْأَحْكَامِ. ۵

۲۶۱. عنه علیه السلام - أَيْضاً -: فَلَقَدْ صَدَعَ بِمَا أُمِرَ بِهِ، وَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ، فَأَصْلَحَ اللَّهُ بِهِ ذَاتَ الْبَيِّنِ، وَآمَنَ بِهِ السُّبُلَ، وَحَقَّنَ بِهِ الدِّمَاءَ، وَأَلْفَ بِهِ بَيْنَ ذَوِي الضَّغَائِنِ الْوَاعِرَةِ فِي الصُّدُورِ، حَتَّى أَتَاهُ الْيَقِينُ. ۶

۲۶۲. عنه علیه السلام: لَا عَرَضَ لَهُ أَمْرَانِ إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا. ۷

۲۶۳. عنه علیه السلام: إِبْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِيِّ، وَالبُّرْهَانِ الْجَلِيِّ، وَالْمِنْهَاجِ الْبَادِي، وَالْكِتَابِ الْهَادِي، أَسْرَتُهُ خَيْرُ أَسْرَةٍ، وَشَجَرَتُهُ خَيْرُ شَجَرَةٍ، أَغْصَانُهَا مُعْتَدِلَةٌ، وَثَمَارُهَا مُتَهَدِّلَةٌ، مَوْلَدُهُ

۱. كنز القوائد: ج ۱ ص ۲۷۲ عن عباد بن يزيد. بحار الأنوار: ج ۱۷ ص ۲۸۸ ح ۵۵: كنز العمال: ج ۱۲ ص ۴۰۴ ح ۳۵۴۳۶.

۲. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۵، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۲۸۴ ح ۱۳۵.

۳. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۸، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۴۰ ح ۹۹۹.

۴. نهج البلاغة: الخطبة ۱۰۶، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۸۱ ح ۹۳.

۵. نهج البلاغة: الخطبة ۷۲، بحار الأنوار: ج ۱۶ ص ۳۷۸ ح ۹۰.

۶. شرح نهج البلاغة: ج ۱ ص ۳۰۹.

۷. مكارم الأخلاق: ج ۱ ص ۶۱ ح ۵۵.

مگر این که می گفت: «سلام بر تو ای پیامبر خدا» و من آن را می شنیدم.

۲۵۷. امام علی علیه السلام: تا آن که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان گواه و نویذ دهنده و هشدار دهنده فرستاد. در کودکی، بهترین مردم بود و در میان سالی، نجیب ترین خلائق. اخلاق و خصالش، پاک تر از همه پاکان بود و جود و کرمش، سرشارتر و مداوم تر از بخشنندگان.

۲۵۸. امام علی علیه السلام: خداوند، او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را از شجره پیامبران و از چراغدان روشنایی و از کاکل بالایی [هستی] و از ناف بطحا و از چراغ های روشنی بخش تاریکی و از چشمه های حکمت، برگزید.

۲۵۹. امام علی علیه السلام: در یاد کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله: تا آن که برای جوینده شعله [ی هدایت]، شعله ای برافروخت و برای ره گم کرده، آتشی به علامت روشن ساخت. پس او امین و مورد اعتماد توست و گواه تو در روز پاداش و برانگیخته نعمت تو و فرستاده به حق تو، که از روی رحمت و مهر فرستاده ای.

۲۶۰. امام علی علیه السلام: در یاد کرد از پیامبر صلی الله علیه و آله: تا آن که برای جوینده شعله [ی هدایت]، شعله را برافروخت و برای گم گشته، راه را روشن ساخت و دل های فرو رفته در فتنه ها و گناهان، به وسیله او هدایت شدند و او نشانه های روشنگر و احکام نورانی را برپا داشت.

۲۶۱. امام علی علیه السلام: در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله: مأموریت خود را آشکار ساخت و پیام های پروردگارش را ابلاغ کرد. پس خداوند، به وسیله او، میان مردم صلح و آشتی برقرار نمود و راه ها را امن ساخت و از خونریزی ها جلوگیری کرد و دل های کینه توز را به یکدیگر الفت داد، تا آن گاه که یقین (مرگ) به سراغش آمد.

۲۶۲. امام علی علیه السلام: هیچ دو کاری بر پیامبر خدا ارائه نشد، مگر آن که سخت ترین آن دو را برگزید.

۲۶۳. امام علی علیه السلام: خداوند، او را با نور روشنایی بخش و برهان آشکار و راه پیدا و کتاب راه نما برانگیخت. خاندانش بهترین خاندان است و شجره اش بهترین شجره

بِمَكَّةَ، وَهَاجَرَتْهُ بِطَيْبَةَ^١.

٢٦٢. عنه عليه السلام: حَتَّى أَفْضَتْ كَرَامَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى إِلَى مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَأَخْرَجَهُ مِنْ أَفْضَلِ الْمَعَادِنِ مَتِينًا، وَأَعَزَّ الْأُرُومَاتِ مَغْرَسًا؛ مِنَ الشَّجَرَةِ الَّتِي صَدَعَ مِنْهَا أَنْبِيَاءُهُ، وَانْتَجَبَ مِنْهَا أَمَنَاءُهُ... سِيرَتُهُ الْقَصْدُ، وَسُنَّتُهُ الرُّشْدُ، وَكَلَامُهُ الْفَصْلُ، وَحُكْمُهُ الْعَدْلُ^٢.

٢٦٥. عنه عليه السلام: طَبِيبٌ دَوَّارٌ بِطَبِّهِ، قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ، وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ، يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ، مِنْ قُلُوبٍ عُمِيٍّ، وَأَذَانٍ صُمٍّ، وَالسِّنَةِ بُكْمٍ، مُتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ، وَمَوَاطِنَ الْحَيَرَةِ، لَمْ يَسْتَضِيؤُوا بِأَضْوَاءِ الْحِكْمَةِ، وَلَمْ يَقْدَحُوا بِزِنَادِ الْعُلُومِ الشَّاقِبَةِ، فَهُمْ فِي ذَلِكَ كَالْأَنْعَامِ السَّائِمَةِ، وَالصُّخُورِ الْقَاسِيَةِ^٣.

٢٦٦. عنه عليه السلام: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ، وَقَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا عَنْ دِينِهِ، لَا يَتْنِيهِ عَنْ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ، وَالتَّمَاشُ لِإِطْفَاءِ نَوْرِهِ^٤.

٢٦٧. عنه عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ^٥.

٢٦٨. عنه عليه السلام: أَرْسَلَهُ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ وَشَهِيدًا عَلَى الْخَلْقِ، فَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ غَيْرَ وَاٍ وَلَا مُقَصِّرٍ، وَجَاهَدَ فِي اللَّهِ أَعْدَاءَهُ غَيْرَ وَاهِنٍ وَلَا مُعَذِّرٍ، إِمَامٌ مَنِ اتَّقَى، وَبَصَرٌ مَنِ اهْتَدَى^٦.

٢٦٩. عنه عليه السلام: أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ، وَظُهُورِ الْقَلَجِ، وَإِضَاحِ الْمَنَهِجِ، فَبَلَغَ الرِّسَالََةَ صَادِعًا بِهَا، وَحَمَلَ عَلَى الْمَحَبَّةِ دَالًّا عَلَيْهَا^٧.

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٦١، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٢٢ ح ٥٨.

٢. نهج البلاغة: الخطبة ٩٤، بحار الأنوار: ج ١٦ ص ٣٧٩ ح ٩١.

٣. نهج البلاغة: الخطبة ١٠٨، بحار الأنوار: ج ٢٤ ص ٢٤٠ ح ٩٩٩.

٤. نهج البلاغة: الخطبة ١٩٠.

٥. نهج البلاغة: الكتاب ٦٢، بحار الأنوار: ج ٣٣ ص ٥٩٦ ح ٧٢٣.

٦. نهج البلاغة: الخطبة ١١٦، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٢٠ ح ٥٣.

٧. نهج البلاغة: الخطبة ١٨٥، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٢٣ ح ٥٩.

و شاخه‌هایش راست و میوه‌هایش آویزان. زادگاهش مکه است و هجرتش به مدینه). (مدینه).

۲۶۲. امام علی علیه السلام: تا آن‌که کرامت خداوند سبحان به محمد صلی الله علیه و آله رسید. پس او را از برترین رویشگاه‌ها و ارجمندترین ریشه و تبارها بیرون آورد؛ از درختی که پیامبرانش را از آن به وجود آورد و اُمنای خویش را از آن برگزید... راهش راست و معتدل است، و شیوه‌اش راه‌نمایی، و سخنش جداکننده حق از باطل، و حکمش بر اساس عدل و داد.

۲۶۵. امام علی علیه السلام: طبیبی بود که با داروی خود، در میان مردم می‌گردید. مرهم‌هایش را درست و آماده کرده و ابزار داغ کردنش را تافته بود و آنها را بر هر جا که لازم بود، از دل‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های گنگ، می‌گذاشت. با داروی خود، بیماری‌های غفلت و سرگردانی را در کسانی درمان می‌کرد که از پرتوهای حکمت، روشنایی برنگرفته بودند و با آتش زنه‌های دانش‌های درخشان، شعله‌ای برنیفروخته بودند، و همچون حیوانات چرنده و تخته سنگ‌های سخت بودند.

۲۶۶. امام علی علیه السلام: گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده خداست، به فرمانبری از خدا فرا خواند و در راه دفاع از دین او، دشمنانش را مقهور ساخت، هم‌داستانی [دشمنان خدا] بر تکذیب و مخالفت با او و کوشش آنان برای خاموش ساختن نورش، او را از این کار [که دعوت به طاعت خدا و دفاع از دینش بود] باز نمی‌داشت.

۲۶۷. امام علی علیه السلام: خداوند سبحان، محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به جهانیان هشدار دهد و گواه بر پیامبران باشد.

۲۶۸. امام علی علیه السلام: خداوند، او را برای دعوت به حق و گواه بودن بر مردمان فرستاد و او پیام‌های پروردگارش را، بدون کمترین سستی و کوتاهی، ابلاغ کرد و با دشمنان او، بدون نشان دادن کمترین ضعف و اظهار کوچک‌ترین بهانه‌ای، جهاد کرد. او پیشوای پرهیزگاران و دیده‌رهجویان بود.

۲۶۹. امام علی علیه السلام: [خداوند] او را با دلایل لازم (قانع کننده)، و با پیروزی آشکار و برای روشن ساختن راه، فرستاد و او پیام خداوند را آشکار و ابلاغ کرد و با راه‌نمایی کردن مردم، آنان را به راه راست کشاند.

٢٧٠. عنه عليه السلام : أَرْسَلَهُ بِحُجَّةٍ كَافِيَةٍ، وَمَوْعِظَةٍ شَافِيَةٍ، وَدَعْوَةٍ مُتَلَافِيَةٍ.^١

٢٧١. عنه عليه السلام : أَرْسَلَهُ بِالضِّيَاءِ، وَقَدَّمَهُ فِي الْأَصْطِفَاءِ، فَرَتَّقَ بِهِ الْمَفَاتِقَ، وَسَاوَرَ بِهِ الْمُغَالِبَ، وَذَلَّلَ بِهِ الصُّعُوبَةَ، وَسَهَّلَ بِهِ الْخُزُونَةَ، حَتَّى سَرَّحَ الضَّلَالَ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ.^٢

٢٧٢. عنه عليه السلام : أَرْسَلَهُ بِأَمْرِهِ صَادِعاً، وَبِذِكْرِهِ نَاطِقاً، فَأَدَّى أَمِيناً، وَمَضَى رَشِيداً، وَخَلَّفَ فِينَا رَايَةَ الْحَقِّ.^٣

٢٧٣. عنه عليه السلام : أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالَّذِينَ الْعَشْهُورُ، وَالْعَلَمُ الْمَأْثُورُ، وَالْكِتَابُ الْمَسْطُورُ، وَالنُّورُ الشَّاطِعُ، وَالضِّيَاءُ اللَّامِعُ، وَالْأَمْرُ الصَّادِعُ، إِزَاحَةً لِلشُّبُهَاتِ، وَاحْتِجَاجاً بِالْبَيِّنَاتِ، وَتَحْذِيراً بِالْآيَاتِ، وَتَخْوِيفاً بِالْمَثَلَاتِ، وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ انْجَدَمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ.^٤

٢٧٤. عنه عليه السلام : أَضَاءَتْ بِهِ الْبِلَادُ بَعْدَ الضَّلَالَةِ الْمُظْلِمَةِ، وَالْجَهَالَةِ الْغَالِبَةِ، وَالْجَفْوَةِ الْجَافِيَةِ، وَالنَّاسُ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيمَ، وَيَسْتَذِلُّونَ الْحَكِيمَ، يَحْيُونَ عَلَى فِتْرَةٍ، وَيَمُوتُونَ عَلَى كَفْرَةٍ.^٥

٢٧٥. عنه عليه السلام : أَرْسَلَهُ وَأَعْلَامُ الْهُدَى دَارِسَةٌ، وَمَنَاهِجُ الدِّينِ طَامِسَةٌ، فَصَدَعَ بِالْحَقِّ، وَنَصَحَ لِلْخَلْقِ.^٦

٢٧٦. عنه عليه السلام : إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْقَرَبِ يَقْرَأُ كِتَاباً، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً، فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّاهُمْ مَحَلَّتَهُمْ، وَبَلَّغَهُمْ مَنَاجَاتَهُمْ.^٧

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٦١، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٢٢ ح ٥٨.

٢. نهج البلاغة: الخطبة ٢١٣، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٢٥ ح ٦٦.

٣. نهج البلاغة: الخطبة ١٠٠، بحار الأنوار: ج ٣٤ ص ٢١٤ ح ٩٩٠.

٤. نهج البلاغة: الخطبة ٢، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢١٧ ح ٤٩.

٥. نهج البلاغة: الخطبة ١٥١.

٦. نهج البلاغة: الخطبة ١٩٥، بحار الأنوار: ج ٣٤ ص ٢٢٦ ح ٩٩٦.

٧. نهج البلاغة: الخطبة ٣٣، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٢٦ ح ٦٩.

۲۷۰. امام علی علیه السلام: او را با دلیلی بسنده و اندرزی شفافبخش و دعوتی جبران کننده فرستاد.
 ۲۷۱. امام علی علیه السلام: او را بانور و روشنایی فرستاد و در انتخاب و گزینش، او را مقدم داشت. به واسطه او، گسستگی‌ها را به هم برآورد و چیره‌جو را شکست داد و مشکلات را آسان ساخت و ناهمواری‌ها را هموار کرد، تا جایی که گم‌راهی را از راست و چپ دور گردانید.

۲۷۲. امام علی علیه السلام: [خداوند] او را برای آشکار کردن فرمان خود و زنده ساختن یادش فرستاد، و او امانت [الهی] را گزارد و ره نموده رفت، و پرچم حق را در میان ما باقی گذاشت.

۲۷۳. امام علی علیه السلام: گواهی می‌دهم که محمد، بنده و فرستاده خداست. او را با دین شناخته شده و نشانه برگزیده (دست به دست شده) و کتاب نبشته و نور درخشان و روشنی تابان و فرمان آشکار فرستاد تا شبهات را بزداید و با دلایل روشن، حجت‌آوری کند و با آیات و نشانه‌ها هشدار دهد و از کیفرها و عبرت‌های گذشتگان بترساند، و این در حالی بود که مردم، گرفتار فتنه‌هایی بودند که در آنها ریسمان دین از هم گسیخته بود.
 ۲۷۴. امام علی علیه السلام: شهرها در گم‌راهی تیره و تاریک، فرو رفته بودند و جاهل و نادانی، بر آنها چیره بود و خشونت و بربریت، حاکمیت داشت. مردم، حرام را حلال می‌کردند و دانشمند را خوار و خفیف می‌شمردند و بدون آیین الهی می‌زیستند و با کفر و بی‌دینی می‌مردند، پس به نور وجود او (پیامبر) روشن شدند.

۲۷۵. امام علی علیه السلام: او را در زمانی فرستاد که نشانه‌های هدایت و راهیابی، از میان رفته بود و راه‌های آشکار دین، ناپدید گشته بود. پس [پیامبر خدا] حق را آشکار نمود و مردم را ارشاد کرد.

۲۷۶. امام علی علیه السلام: خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را در حالی برانگیخت که هیچ عربی کتابخوان نبود و ادعای نبوت نمی‌کرد. پس او مردم را تا سر منزل مقصود، سوق داد و آنان را به جایگاه نجات و رستگاری رسانید.

٢٧٧. عنه علیه السلام: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا، وَلَا يَدَّعِي نُبُوَّةً وَلَا وَحْيًا، فَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَهُ مِنْ عَصَاهُ، يَسَوْفَهُمْ إِلَى مَتَجَاتِهِمْ^١.

٢٧٨. عنه علیه السلام: ... إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ... وَأَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَفَرِّقَةٌ، وَأَهْوَاءُ مُتَشِيرَةٌ، وَطَرَائِقُ مُتَشَتَّةَةٌ، بَيْنَ مُسَبِّهِ لِلَّهِ بِخَلْقِهِ، أَوْ مُلْحِدٍ فِي اسْمِهِ، أَوْ مُشِيرٍ إِلَى غَيْرِهِ، فَهَدَاهُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ^٢.

٢٧٩. عنه علیه السلام: اللَّهُمَّ ... اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ، وَنَوَامِي بَرَكَاتِكَ، عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ، وَالْفَاتِحِ لِمَا انْعَلَقَ، وَالْمُعَلِّمِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ ...

اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ مَفْسَحًا فِي ظِلِّكَ، وَاجْزِهِ مُضَاعَفَاتِ الْخَيْرِ مِنْ فَضْلِكَ، اللَّهُمَّ وَأَعْلِ عَلَى بِنَاءِ الْبَانِينَ بِنَاءَهُ، وَأَكْرِمْ لَدَيْكَ مَنَزَلَهُ، وَأَتِمِّمْ لَهُ نَوْرَهُ، وَاجْزِهِ مِنْ اِبْتِعَائِكَ لَهُ مَقْبُولَ الشَّهَادَةِ، مَرْضِيَّ الْمَقَالَةِ، ذَا مَنْطِقٍ عَدْلٍ، وَخُطْبَةٍ فَصْلٍ^٣.

٢٨٠. عنه علیه السلام - وَهُوَ يَلِي غُسْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَتَجْهِيْزُهُ - يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النُّبُوَّةِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ.

خَصَّصْتَ حَتَّى صِرْتَ مُسْلِيًا عَمَّنْ سِوَاكَ، وَعَمَّمْتَ حَتَّى صَارَ النَّاسُ فِيكَ سَوَاءً ...

يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي! اذْكُرْنَا عِنْدَ رَبِّكَ، وَاجْعَلْنَا مِنْ بَالِكَ^٤.

١. نهج البلاغة: الخطبة ١٠٤، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢٢٠ ح ٥٢.

٢. نهج البلاغة: الخطبة ١، بحار الأنوار: ج ١٨ ص ٢١٦ ح ٤٨.

٣. نهج البلاغة: الخطبة ٧٢، بحار الأنوار: ج ٩٤ ص ٨٣ ح ٣.

٤. نهج البلاغة: الخطبة ٢٢٥، بحار الأنوار: ج ٢٢ ص ٥٤٢ ح ٥٥.

۲۷۷. امام علی علیه السلام: اما بعد، خداوند سبحان، محمد صلی الله علیه و آله را زمانی برانگیخت که هیچ عربی، نه کتابی می خواند و نه ادعای نبوتی و نه ادعای وحی ای می کرد. پس ایشان با کمک پیروان خویش، با مخالفانش پیکار کرد تا آنان را به سوی سر منزل نجات سوق دهد.

۲۷۸. امام علی علیه السلام: ... تا این که خداوند، محمد را به رسالت مبعوث کرد... و در آن روزگار، مردم روی زمین، آیین های پراکنده و خواست ها و اهداف (عقاید) گوناگون داشتند و راه های پراکنده را می پیمودند. گروهی، خدا را به آفریدگانش تشبیه می کردند و جماعتی، در نام او کجروی می کردند و طایفه ای، خدایی جز او را نشان می دادند. پس خداوند، آنان را به واسطه پیامبر، از گمراهی به درآورد و هدایت نمود.

۲۷۹. امام علی علیه السلام: بار خدایا! ... برترین درودها و پربرترین برکت هایت را بر محمد، بنده و فرستاده خویش، قرار ده؛ همو که ختم کننده نبوت است و گشاینده درهای بسته [ی سعادت و رحمت] و آشکار کننده حق با حق... بار خدایا! در سایه [رحمت] خویش، جایی فراخ برای او بگشای و از فضل خویش، او را خیرهای مضاعف پاداش ده. بار خدایا! بنیان [شریعت] او را از بنیان پیشینیان، بالاتر ببر و منزلت او را نزد خویش، گرامی دار و نور او را کامل گردان و پاداش پیامبری اش را شهادت پذیرفته و گفتار پسندیده قرار ده که گفتارش راست و درست و سخنش جدا کننده حق از باطل بود.

۲۸۰. امام علی علیه السلام - در حالی که مشغول غسل دادن و آماده کردن پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله برای کفن و دفن بود - : پدر و مادرم فدای تو ای پیامبر خدا! با مرگ تو، چیزی به پایان رسید که با مرگ کسی جز تو، به پایان نرسید: نبوت و خبر دادن و خبرهای آسمان.

تو چنان در دل ها نشستی که داغ تو، تسلی بخش هر داغ دیگری است و چندان در میان مردم جا باز کردی که همگان، در مصیبت تو ماتم گرفتند...

پدر و مادرم فدایت باد! ما را در نزد پروردگارت یاد کن و به خاطرمان داشته باش.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فهرست

۱. فهرست آیات..... ۲۵۳
۲. فهرست اسامی انبیاء و ائمه و ملانکه..... ۲۶۱
۳. فهرست جمعیت‌ها و قبیله‌ها..... ۲۶۵
۴. فهرست شهرها و مکان‌ها..... ۲۶۷
۵. فهرست ادیان، فرقه‌ها و مذاهب..... ۲۶۸
۶. فهرست منابع و مآخذ..... ۲۶۹
۷. فهرست تفصیلی..... ۲۸۱



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

فہرست آیات

آیہ	شمارہ آیہ	صفحہ
البقرہ		
﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ...﴾	۸۹	۵۶
﴿رَبَّنَا وَأَنْبِئْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ...﴾	۱۲۹	۲۲۶، ۹۴
﴿وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ...﴾	۱۲۹	۹۶
﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾	۱۴۶	۵۶
﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...﴾	۲۱۳	۷۸
﴿وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا﴾	۲۸۶	۱۰۰

آل عمران

﴿وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلِأَجْلِ...﴾	۵۰	۱۰۲
﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...﴾	۶۱	۶۸، ۶۶
﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...﴾	۶۱	۶۶
﴿قُلْ يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ...﴾	۶۴	۱۲۸
﴿يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ...﴾	۶۴	۱۲۴
﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا و...﴾	۱۰۲	۷۸

۱۰۲	۱۱۳	﴿لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ...﴾
۱۰۲	۱۱۴	﴿وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ...﴾
۱۶۶	۱۵۹	﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ يَخَافُكَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا...﴾

النساء

۱۶۴	۸۴	﴿لَا تَكْفُلُ إِلَّا نَفْسَكَ﴾
۱۰۴	۱۶۵	﴿رُسُلًا مُّبْتَلِينَ وَمُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ...﴾
۲۰	۱۶۶	﴿لُبِّحِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...﴾

المائدة

۹۲	۱۶	﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ...﴾
۵۶	۸۳	﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ...﴾
۵۶	۸۴	﴿وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ...﴾

الأنعام

۱۱۸، ۲۲	۱۹	﴿قُلْ أَىُّ شَيْءٍ أَحَبُّ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ...﴾
۵۶	۲۰	﴿الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ...﴾
۱۹۴	۵۲	﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ...﴾
۷۶	۹۱	﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا...﴾

الأعراف

۱۰۲	۳۲	﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ...﴾
۱۰۰، ۹۸، ۲۸	۱۵۷	﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي...﴾

۱۰۰، ۸۰	۱۵۷	﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾
۱۱۸	۱۵۸	﴿قُلْ يَتَّيِّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ...﴾
۱۵۲	۱۹۹	﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾

الأنفال

۷۲	۲۴	﴿يَتَّيِّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ...﴾
----	----	---

التوبة

۱۲۰	۳۳	﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...﴾
۱۶۶	۱۲۸	﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ...﴾



یونس

۲۴	۱	﴿الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾
۲۴	۲	﴿وَإِن كَانَ لِلنَّاسِ عِجَابٌ أَن نُّوحِیْنَآ إِلَیْ...﴾

هود

۵۴، ۵۲، ۵۰	۱۷	﴿أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَیِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ، وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ﴾
------------	----	---

یوسف

۷۲	۱۰۸	﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِی أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِیرَةٍ أَنَا...﴾
----	-----	--

الرعد

۵۰	۴۳	﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ...﴾
----	----	--

ابراہیم

- ﴿الرَّحْمَنُ أَنْزَلَ نَارَهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ...﴾ ۱ ۹۲
 ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ...﴾ ۵ ۹۲

النحل

- ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ﴾ ۳۶ ۸۰
 ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمْ...﴾ ۶۴ ۸۰
 ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ...﴾ ۱۲۵ ۷۲

الاسراء

- ﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ...﴾ ۹۶ ۲۰

الكهف

- ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ...﴾ ۲۸ ۱۹۴

طه

- ﴿طه﴾ ۱ ۲۰۴
 ﴿مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ ۲ ۲۰۴
 ﴿وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ...﴾ ۱۳۳ ۱۰۴

الأنبياء

- ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ...﴾ ۹۸ ۲۰۲
 ﴿لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَ اللَّهِ مَا وَرَدُّوَهَا وَكُلَّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ۹۹ ۲۰۲
 ﴿لَهُمْ فِيهَا زُفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ﴾ ۱۰۰ ۲۰۲

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ ١٠٧ ١٢٠

الحجّ

﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ...﴾ ٥٢ ٥٨

المؤمنون

﴿وَأَدْفَعْ بِالنِّفْيِ هِيَ أَحْسَنُ السِّيئَةِ﴾ ٩٦ ٢٢٠

الشعراء

﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾ ١٩٦ ٥٤، ٢٨

﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَن يَخْلَعَهُرَ عِلْمُهُمْ...﴾ ١٩٧ ٥٤

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ ٢١٤ ١٥٨، ٨٢



مرکز تحقیقات کلامی و تفسیری

القصص

﴿وَلَوْلَا أَن تُصِيبَهُمُ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ...﴾ ٤٧ ١٠٤

العنكبوت

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ...﴾ ٤٨ ٥٨

﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا...﴾ ٥٢ ٢٠

الأحزاب

﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...﴾ ٣٣ ١٤٠

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ...﴾ ٤٠ ١٠٨

۷۲	۴۵	﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾
۷۲	۴۶	﴿وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾

سجاء

۵۸	۶	﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ...﴾
۱۱۸	۲۸	﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...﴾

ص

۱۹۲	۷-۱	﴿ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ...﴾
-----	-----	-----------------------------------



الزمر

۸۰	۱۷	﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطُّغُوتَ أَنْ يَخْبُدُوهَا...﴾
----	----	---

مرکز تحقیقات کلامی و فقهی

الشوری

۱۶۰	۱۵	﴿فَلِذَلِكَ فَادْعُ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ...﴾
۵۸	۵۲	﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا...﴾

الزخرف

۲۰۰	۳۱	﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا الْقُرْآنُ...﴾
۱۰۲	۶۳	﴿قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ...﴾

الأحقاف

۲۰	۸	﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ...﴾
۵۶	۱۰	﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ...﴾

٧٤ ٣١ ﴿يَقُومَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ...﴾

٧٤ ٣٢ ﴿وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ...﴾

الفتح

٢٠ ٢٨ ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ...﴾

١٤٦ ٢٩ ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ﴾

الحديد

١٨٢ ١٦ ﴿فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ﴾

٩٨ ٢٥ ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا...﴾



١٤٦، ٢٨ ٦ ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَنْبِئُكِ ابْنُكِ عِيسَى...﴾

٢٨ ٧ ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ...﴾

الجمعة

٩٦، ٩٤ ٢ ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ...﴾

الملك

١٠٦ ٩ ﴿أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ﴾

١٠٦ ١٠ ﴿قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا...﴾

القلم

١٥٢ ٢ ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

المزمل

۲۰۴	۱	﴿يَتَأْتِيهَا الْمُزْمَلُ﴾
۲۰۴	۲	﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾
۲۰۴	۲۰	﴿فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾

الضحى

۱۴۴، ۱۴۲	۶	﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾
۱۴۴	۸	﴿وَوَجَدَكَ عَابِلًا فَأَغْنَى﴾



مرکز تحقیقات کلامی و تفسیری علوم اسلامی

۲۰۲	۱	﴿وَيَلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ﴾
۲۰۲	۲	﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾
۲۰۲	۳	﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾
۲۰۲	۴	﴿كَأَلَّا لَيَدْبُدُنْ فِي الْحُطَمَةِ﴾
۲۰۲	۵	﴿وَمَا أَذْرَكَ مَا الْحُطَمَةُ﴾
۲۰۲	۶	﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ﴾
۲۰۲	۷	﴿الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنَةِ﴾
۲۰۲	۸	﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾
۲۰۲	۹	﴿فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ﴾

المسد

۱۶۰	۱	﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾
-----	---	--------------------------------------

فہرست اسامی انبیاء وائمہ و ملائکہ ﷺ

آدم ﷺ ۱۰۸، ۱۴۸	أبو ذر ۲۰۲
إبراهيم ﷺ ۳۰، ۳۲، ۸۰، ۸۲، ۱۲۰، ۱۴۸	أبو سالم ۲۰۲
۲۳۲، ۲۲۶	أبو سعيد الخدري ۱۶۶، ۱۶۸
ابن أبي كبشة ۱۲۸	أبو سفیان ۱۲۶
ابن إسحاق ۲۰۰، ۲۰۲	أبو صالح ۲۱۰
ابن البرّة ۳۶، ۱۰۰	أبو صخر ۱۷۸
ابن خولي ۱۷۶	أبو طالب ۲۴، ۸۲، ۱۹۲
ابن سلام = عبد الله بن سلام	أبو طلحة ۱۶۴
ابن عباس ۵۶، ۱۴۴، ۱۸۸	أبولهب ۱۶۰، ۱۷۴
ابن عبد الله بن سلام ۵۴	أبو مسعود ۱۹۸
ابن عمر ۱۶۸	أبونملة ۳۶
ابن مسعود ۱۷۴	أحمد = رسول الله ﷺ
ابن مهدي الماطيري ۱۳۰	الأخنس بن شريق بن عمرو بن وهب
ابن هشام ۲۰۲	الثقفي ۲۰۰
أبو الحارث بن علقمة بن ربيعة ۳۶	أسامة بن زيد ۱۸۶، ۱۸۸
أبو القاسم = رسول الله ﷺ	إسحاق ﷺ ۸۰، ۸۲
أبو امامة ۱۷۰، ۲۲۲	إسراييل ﷺ ۳۲
أبو أمية بن المغيرة بن عبيد الله بن عمر بن	إسرافيل ﷺ ۱۶۸
مخزوم ۱۵۶	أسعد بن ذكوان ۱۸۲
أبو جعفر الباقر ﷺ ۵۴	أسعد بن زرارة ۱۸۲، ۱۸۴

- عبد العزى ١٧٤
عبد الله بن الحارث بن حزم ١٥٤
عبد الله بن حذافة السهمي ١٢٨
عبد الله بن حذافة بن قيس بن عدي بن سعد بن
سهم ١٣٠
عبد الله بن سلام ١٦٠، ٥٦
عبد الله بن عباس ١٧٦
عبد الله بن عبد المطلب ٢٣٤
عبد الله بن عطاء ٥٤
عبد المسيح ٦٨
عبيد الله بن جحش الأسدي ١٢٢
عبيدة بن الحارث ١٨٨
عتاب بن أسيد ١٨٦، ١٨٤
عظيم بصرى ١٢٤
عقبة بن أبي معيط ٥٦
العلامة الطباطبائي ١٠٠
علي بن أبي طالب ٥٢، ٥٤، ٥٦، ١٦٢،
١٩٦
علي بن الحسين ٢٠٨، ٢٠٦
عمر بن الخطاب ٥٦، ١٧٦، ٢٠٦
عمر بن أمية الضمري ١٢٢
عمر بن عمير الثقفي ١٩٨
عيسى بن مريم ٣٠، ٣٢، ٣٤، ٣٦، ١٠٢،
٢٣٠، ٢٢٦، ١٢٤، ١٢٠
غوث ١٧٠
الفارقلط ٣٦، ١٠٠
فاطمة بنت علي بن أبي طالب ٢٠٦
فاطمة ٦٦، ٦٨، ٧٠، ١٩٠
- ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٨
الرضا ٣٢، ٣٤، ٣٦
الزبير بن باطا ٣٠
الزمخشري ٧٠
زيد بن ثابت ٢٢٠
زين العابدين ٢٠٦
زينب بنت رسول الله ١٧٤
سعد بن معاذ ١٨٤
سعيد المقبري ٢٠٨
سعيد بن المسيب ١١٢
سليط بن عمرو العامري ١٣٦
سهل بن حنيف الأنصاري ٢٢٢
سيرين ١٣٢
سيف ابن ذي يزن ١٣٢
شجاع بن وهب الأسدي ١٣٤
الشعبي ٣٠، ٦٨
شعيا النبي ٣٤
شرويه ١٣٠، ١٣٢
الضحاك ٢٢٦
طارق المعاري ١٧٤
الطيّب ٦٨
عائشة ١٥٤، ١٦٠، ١٨٠، ١٩٠، ٢٠٤، ٢١٠
العاقب ٦٨، ١٢٨
عامر بن الطفيل ١٩٢
عامر بن سعد بن أبي وقاص ١١٢
عتاد بن عبد الله الأسدي ٥٤
عبد الحميد بن جعفر ٣٠
عبد الرحمن بن كثير ٦٦

فیروز الدیلمی ۱۳۲

قیصر ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۷۶

کسری بن هرمز ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۷۶

کعب ۳۶

کعب الأحبار ۲۲۴

الکلبی ۲۲

ماریه أم ابراهیم ۱۳۲

محمد بن جعفر بن الزبیر ۳۶

محمد بن عبد الله ﷺ ۱۴۰، ۲۲۴

محمد بن عماره بن غزیه ۳۶

محمد بن کعب ۲۸

محمد بن مسلم ۱۸۸

محمد = رسول الله ﷺ

مری (حاجب قیصر) ۱۳۴

مصعب بن عمیر ۱۸۲، ۱۸۴

معاویه بن أبي سفیان ۱۸۸

المقفی = رسول الله ﷺ

المقوقس ۱۳۲

ملك الروم ۱۲۴

منیب ۱۷۴

موسی بن عمران ﷺ ۳۲، ۱۱۲، ۱۲۰

النبی ﷺ ۲۲، ۲۸، ۵۴، ۶۸، ۹۲، ۱۰۲، ۱۳۰

النجاشی ۱۲۲

النذیر = رسول الله ﷺ

النضر بن الحارث ۲۰۲

النضر بن الحارث بن علقمة ۵۶

النضر بن الحارث بن علقمة بن کلدة بن عبد مناف

بن عبد الدار بن قصی ۲۰۰

نوح ﷺ ۱۲۰

الولید بن المغيرة ۱۹۸، ۲۰۲

هارون ﷺ ۱۱۲

هرقل ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸

هند بن أبي هالة ۲۱۲

هند بن أبي هالة التميمي ۱۷۸

هوزة بن علي الحنفی ۱۳۶

یحیی بن أبي كثير ۱۶۸

یزید بن حبيب ۱۳۰

یزید بن قسيط ۱۷۸

يعقوب ﷺ ۲۸، ۸۰، ۸۲

يوسف بن يعقوب ﷺ ۲۰۸

فهرست جمعیت با وقبیلہ

آل محمد ﷺ ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۱۰	أهل العوالي ۲۲۲
الأرستين ۱۲۴، ۱۲۸	أهل الفرقان ۵۲
أصحاب الكساء ﷺ ۷۰	أهل المدينة ۱۸۲
أصحاب الملل والمقالات ۳۲	أهل مكة ۲۲
أصحاب النبي ﷺ ۲۲۲، ۲۲۴	أهل نجران ۷۰، ۸۲
أصحاب رسول الله ﷺ ۱۶۲	بنی اسرائیل ۳۲، ۵۴
الأنبياء ﷺ ۶۰، ۷۶، ۹۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۴۲	بنی زهرة ۱۵۸، ۲۰۰
۱۴۴، ۱۷۴، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲	بنی سعد بن بكر ۲۳۰
۲۴۲	بنی عبد المطلب ۱۵۸، ۱۷۴
الأنصار ۱۸۶	بنی عبد مناف ۱۵۸
أهالي نجران ۸۰	تقيف ۱۹۸
أهل الأديان ۶۰	الخزرج ۱۸۴
أهل الإنجيل ۵۲، ۱۴۸	خلفاء بني أمية ۸۴
أهل التوراة ۵۲، ۱۴۸	الرسول ﷺ ۷۶
أهل الزبور ۵۲	الزوم ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۸۶
	المجم ۸۲، ۸۴

المرب	۷۰، ۸۲، ۸۴، ۱۳۲، ۱۹۲، ۲۴۶	مزینة	۱۳۸
۲۴۸		مساكين المسلمين	۲۲۲
علماء أهل الكتاب	۵۴	المشركين	۱۷۰، ۱۸۴
فارس	۱۲۴، ۱۳۰	ملوك فارس	۲۰۰
القبط	۱۳۲	المهاجرين	۱۸۶، ۲۰۲
قریش	۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۸۲، ۱۲۶، ۱۵۴	النَّبیین ﷺ	۱۴۸، ۱۵۰
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲		نجد	۱۷۲
۲۳۸، ۲۳۰		نجران	۳۶، ۷۰
کنانة	۱۳۸	يهود بني قريظة	۳۶
المجوس	۱۳۰	يهود يثرب	۵۶
المرسلين	۳۶، ۲۴۴		



مرکز تحقیقات کلمه پیر علوی

فهرست شهرها و مکان ها

سوق ذي المجاز ١٧٤	أرض القرظ ٣٠
الشام ٣٠، ١٢٦، ١٣٢، ١٥٦	الإسكندرية ١٣٢
الصفاء ١٥٨	إيران ١٢٨
طية ١٦٢	إيلياء ١٢٤، ١٣٤، ١٣٦
غوطة دمشق ١٣٤	البيق ١٧٠
قسطنطينية ١٢٤	بيت المقدس ٣٠، ٣٤
الكعبة ٨٢، ١٥٦	جبل تهامة ١٣٨
المدينة ٣٦، ٥٦، ١٣٠، ١٥٠، ١٦٠، ١٨٢	جبل ساعير ٣٢
١٨٤	جبل طور سيناء ٣٢
مسجد الكوفة ٢٣٦	جبل فاران ٣٢، ٣٤
مسجد النبي ﷺ ٥٤	الحبشة ١٢٢، ١٢٤
مسجد رسول الله ﷺ ٢٢٢	الحجاز ١٣٠
مكة ٣٠، ٣٢، ٣٦، ١٥٨، ١٦٢، ١٨٢، ١٨٤	الحجر الأسود ١٥٦
١٨٦	الحديبية ١٢٢
اليامة ٥٦	حراء ٢٣٨
اليمن ١٣٠، ١٣٤	حمص ١٢٤، ١٣٤

فہرست ادیان، فرقہ و مذہب

الاسلام ۸۲، ۸۴، ۹۲، ۱۰۲، ۱۲۲،

۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶،

۱۸۴، ۱۹۲، ۲۳۸



أهل الكتاب ۱۰۲، ۱۰۴

المسلمون ۷۰، ۸۲، ۱۲۲، ۱۷۰، ۱۸۲

مرکز تحقیقات کتب و نشر علوم اسلامی

۱۸۶، ۱۹۴

النصارى ۲۲، ۶۶، ۶۸، ۷۰

اليهود ۲۲، ۳۰، ۱۰۴

فهرست منابع و مآخذ

* . قرآن کریم ، ترجمه : محمد مهدی فولادوند ، تهران : دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی ، ۱۳۷۶ ، سوم .

۱ . أسد الغابة في معرفة الصحابة ، علي بن أبي الكرم محمد الشيباني (ابن الأثير الجزري) (م ۶۳۰ ق) ، تحقيق : علي محمد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلمية ، ۱۴۱۵ ق ، أول .

۲ . إعلام الوری بأعلام الهدی ، الفضل بن الحسن الطبرسی (م ۵۴۸ ق) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت ع ، قم : مؤسسة آل البيت ع ، ۱۴۱۷ ق ، أول .

۳ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أحمد بن علی الطبرسی (م ۶۲۰ ق) ، تحقيق : إبراهيم البهادری ومحمد هادی به ، تهران : دار الأسوة ، ۱۴۱۳ ق ، أول .

۴ . الاختصاص ، المنسوب إلى محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادي (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ ق) ، تحقيق : علی أكبر الغفاری ، قم : مؤسسة النشر الإسلامي ، ۱۴۱۴ ق ، چهارم .

۵ . الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ، محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادي (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ ق) ، تحقيق : مؤسسة آل البيت ع ، قم : مؤسسة آل البيت ع ، ۱۴۱۳ ق ، أول .

٦. **الأمالي**، محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (م ٤١٣ ق)،
تحقیق: حسین أستاذ ولی و علی أكبر الفقاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ١٤٠٤ ق،
دوم.

٧. **الأمالي**، محمد بن الحسن الطوسی (م ٤٦٠ ق)، تحقیق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة،
١٤١٤ ق، أول.

٨. **الأمالي**، محمد بن علی ابن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقیق: مؤسسة
البعثة، قم: مؤسسة البعثة، ١٤٠٧ ق، أول.

٩. **الأوائل**، الحسن بن عبد الله بن سهل العسکری (م ٣٩٥ ق)، بیروت: دار الكتب العلمية،
١٤٠٧ ق، أول.

١٠. **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار**، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی
(العلامة المجلسی) (م ١١١١ ق)، بیروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ ق، دوم.

١١. **البداية والنهاية**، إسماعیل بن عمر الدمشقی (ابن کثیر) (م ٧٧٤ ق)، تحقیق: مكتبة
المعارف، بیروت: مكتبة المعارف.

١٢. **بشارة المصطفى لشيعته المرتضى**، محمد بن محمد الطبري (م ٥٢٥ ق)، نجف: المطبعة
الحيدريّة، ١٣٨٣ ق، دوم.

١٣. **بصائر الدرجات**، محمد بن الحسن الصفار القمی (ابن فروخ) (م ٢٩٠ ق)، قم: مكتبة آية
الله المرعشي، ١٤٠٤ ق، أول.

○. **تاريخ الأمم والملوك = تاريخ الطبري**.

١٤. **تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك)**، محمد بن جرير الطبري (م ٣١٠ ق)، تحقیق:
محمد أبو الفضل إبراهيم، مصر: دار المعارف.

١٥. **تاريخ بغداد أو مدينة السلام**، أحمد بن علی الخطيب البغدادی (م ٤٦٣ ق)، مدینه: المكتبة
السلفية.

١٦. تاريخ دمشق، علي بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقي) (م ٥٧١ ق)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ ق، أول.
١٧. تاريخ دمشق (ترجمة الإمام علي عليه السلام)، علي بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقي)، تحقيق: محمد باقر المحمودي.
١٨. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، الحسن بن علي الحراني (ابن شعبة) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٤ ق، دوم.
١٩. الترغيب والترهيب من الحديث الشريف، عبد العظيم بن عبد القوي المنذري الشامي (م ٦٥٦ ق) تحقيق: مصطفى محمد عمارة، بيروت، دار احياء التراث، ١٣٨٨ هـ، سوم.
٢٠. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، إسماعيل بن عمر البصري الدمشقي (م ٧٧٤ ق)، تحقيق: عبد العزيز غنيم ومحمد أحمد عاشور ومحمد إبراهيم البنا، قاهره: دار الشعب.
- تفسير الألوسي = روح المعاني في تفسير القرآن.
٢١. تفسير الثعلبي (الكشف والبيان)، أبو إسحاق أحمد (الإمام الثعلبي) (م ٤٢٧ ق)، تحقيق: أبو محمد بن عاشور، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٢ هـ، أول.
- تفسير الدر المنثور = الدر المنثور في التفسير بالمأثور.
- تفسير الطبري = جامع البيان عن تأويل آي القرآن.
٢٢. تفسير العياشي، محمد بن مسعود السلمى السمرقندى (العياشى) (م ٣٢٠ ق)، تحقيق: هاشم الرسولى المحلاتى، تهران: المكتبة العلمية، ١٣٨٠ ق، أول.
- تفسير الفخر الرازى = التفسير الكبير ومفاتيح الغيب.
- تفسير القرآن العظيم = تفسير ابن كثير.
٢٣. تفسير القرآن العظيم مسنداً عن الرسول (تفسير ابن أبي حاتم)، عبد الرحمان بن أبي حاتم الرازى (م ٣٢٧ ق)، تحقيق: أحمد عبد الله عمّار زهرانى، مدينة: مكتبة الدار، ١٤٠٨ ق، أول.

○ . تفسیر القرطبی = الجامع لأحكام القرآن .

٢٢ . تفسیر القمّی ، علی بن ابراهیم القمّی (م ٣٠٧ ق) ، به کوشش : السید الطیب الموسوی
الجزائری ، مطبعة النجف الأشرف .

٢٥ . التفسیر الكبير ومفاتیح الغیب (تفسیر الفخر الرازی) ، محمد بن عمر (الفخر الرازی)
(م ٦٠٤ ق) ، بیروت : دار الفكر ، ١٤١٠ ق ، اول .

○ . تفسیر المیزان = المیزان فی تفسیر القرآن .

○ . تفسیر مجمع البیان = مجمع البیان فی تفسیر القرآن .

٢٦ . تنبیه الخواطر ونزعة النواظر (مجموعة ورام) ، ورام بن أبی فراس الحمدان (م ٦٠٥ ق) ،
بیروت : دار التعارف ودار صعب .

٢٧ . التوحید ، محمد بن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ٣٨١ ق) ، تحقیق : هاشم
الحسینی الطهرانی ، قم : مؤسسة النشر الإسلامی ، ١٣٩٨ ق ، اول .

٢٨ . تهذیب الأحكام فی شرح المقنعة ، محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ٤٦٠ ق) ،
بیروت : دار التعارف ، ١٤٠١ ق ، اول .

٢٩ . جامع الأخبار أو معارج اليقين فی أصول الدين ، محمد بن محمد الشعیری السبزواری
(ق ٧ ق) ، تحقیق : مؤسسة آل البيت ، قم : مؤسسة آل البيت ، ١٤١٤ ق ، اول .

٣٠ . جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر الطبری) ، محمد بن جریر الطبری (م ٣١٠ ق) ،
بیروت : دار الفكر ، ١٤٠٨ ق ، اول .

○ . الجامع الصحيح = سنن الترمذی .

٣١ . الجامع لأحكام القرآن (تفسیر القرطبی) ، محمد بن أحمد الأنصاری القرطبی (م ٦٧١ ق) ،
تحقیق : محمد عبد الرحمان المرعشلی ، بیروت : دار إحياء التراث العربی ، ١٤٠٥ ق ،

٣٢. حلیۃ الأولیاء وطبقات الأصفیاء، أحمد بن عبد الله الإصبهانی (أبو نعیم) (م ٤٣٠ ق)، بیروت: دار الكتاب العربی، ١٣٨٧ ق، دوم.

٣٣. الخرائج والجرائح، سعید بن عبد الله الراوندی (قطب الدین الراوندی) (م ٥٧٣ ق)، تحقیق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، ١٤٠٩ ق، أول.

٣٤. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام، أحمد بن شعيب النسائي (م ٣٠٣ ق)، به كوشش: محمد باقر المحمودی، ١٤٠٣ ق، أول.

٣٥. النخصال، محمد بن علی ابن بابویه القمّي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٤ ق، چهارم.

٣٦. الدر المنثور فی التفسیر المأثور، عبد الرحمن بن أبی بکر السيوطی (م ٩١١ ق)، بیروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق، أول.

٣٧. دلائل النبوة، أحمد بن عبد الله الإصبهانی (أبو نعیم) (م ٤٣٠ ق) تحقیق: محمد رؤاس قلعجي وعبد البر عبّاس، بیروت: دار النفائس، ١٤٠٦ ق، دوم.

٣٨. روح المعانی فی تفسیر القرآن (تفسیر آلوسی)، محمود بن عبد الله الألوسی (م ١٢٧٠ ق)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

٣٩. روضة الواعظین، محمد بن الحسن الفتال النيسابوری (م ٥٠٨ ق)، تحقیق: حسین الأعلمی، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ١٤٠٦ ق، أول.

٤٠. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوينی (ابن ماجه) (م ٢٧٥ ق)، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار إحياء التراث، ١٣٩٥ ق، أول.

٤١. سنن أبي داود، سليمان بن أشعث السجستاني الأزدي (م ٢٧٥ ق)، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار إحياء السنة النبوية.

٤٢. سنن الترمذی (الجامع الصحیح)، محمد بن عیسی الترمذی (م ٢٩٧ ق)، تحقیق: أحمد محمد شاكر، بیروت: دار إحياء التراث.

٤٣. سنن الدارمی، عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی (م ٢٥٥ ق)، تحقیق: مصطفى ديب البغا، بیروت: دار القلم، ١٤١٢ ق، أول.

٤٤. السنن الكبرى، أحمد بن الحسين البيهقي (م ٤٥٨ ق)، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، بیروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٤ ق، أول.

٤٥. السنن الكبرى، أحمد بن شعيب النسائي (م ٣٠٣ ق)، تحقیق: عبد الغفار سليمان البنداري، بیروت: دار الكتب العلمية، ١٤١١ ق، أول.

٤٦. سير أعلام النبلاء، محمد بن أحمد الذهبي (م ٧٤٨ ق)، تحقیق: شعيب الأرناؤوط، بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ ق، دهم.

٤٧. السيرة الحلبیة، علی بن برهان الدین الحلبي الشافعي (ق ١١ ق)، بیروت: إحياء التراث العربی.

٤٨. السيرة النبوية، عبد الملك بن هشام الحميري (ابن هشام) (م ٢١٨ ق)، تحقیق: مصطفى السقا وإبراهيم الأبياري، قم: مكتبة المصطفى، ١٣٥٥ ق، أول.

٤٩. السيرة النبوية، إسماعيل بن عمر البصري دمشقي (ابن كثير) (م ٧٤٧ ق)، تحقیق: مصطفى عبد الواحد، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

٥٠. شرح نهج البلاغة، عبد الحميد بن محمد المعتزلي (ابن أبي الحديد) (م ٦٥٦ ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بیروت: دار إحياء التراث، ١٣٨٧ ق، دوم.

٥١. شرح نهج البلاغة، ميشم بن علی البحراني (م ٦٨٩ ق)، بیروت: دار الآثار للنشر، ١٤٠٢ ق.

٥٢. الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، إسماعيل بن حماد الجوهري (م ٣٩٨ ق)، تحقیق: أحمد بن عبد الغفور عطار، بیروت: دار العلم للملايين، ١٤١٠ ق، چهارم.

٥٣. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، على بن بلبان الفارسي (م ٧٣٩ ق)، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ ق، دوم.
٥٤. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (م ٢٦١ ق)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره: دار الحديث، ١٤١٢ ق، أول.
٥٥. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد (كاتب الواقدي) (م ٢٣٠ ق)، بيروت: دار صادر.
٥٦. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)، محمد بن سعد منيع الزهري (م ٢٣٠ ق)، طائف: مكتبة الصديق، ١٤١٤ ق، أول.
٥٧. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، على بن موسى الحلّي (ابن طاووس) (م ٦٦٤ ق)، قم: مطبعة الخيام، ١٤٠٠ ق، أول.
٥٨. علل الشرائع، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، بيروت: دار إحياء التراث، ١٤٠٨ ق، أول.
- . العمدة = عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار.
٥٩. عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار (العمدة)، يحيى بن الحسن الأسدي الحلّي (ابن البطريق) (م ٦٠٠ ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٧ ق، أول.
٦٠. عيون أخبار الرضا، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: السيد مهدي الحسيني اللاجوردی، تهران: منشورات جهان.
٦١. عيون الحكم والمواعظ، علي بن محمد اللبثي الواسطي (ق ٦ ق)، تحقيق: حسين الحسنی البيرجندی، قم: دار الحديث، ١٣٧٦ ش، أول.
٦٢. غرر الحكم ودرر الكلم، عبد الواحد الأمدي التميمي (م ٥٥٠ ق)، تحقيق: مير جلال الدين محدث أرموی، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٦٠ ش، سوم.

۶۳. غریب الحدیث، القاسم بن سلام الهروی (م ۲۲۴ ق)، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۶ ق، اول.

۶۴. غریب الحدیث، عبد الله بن مسلم الدینوری (ابن قتیبہ) (م ۲۷۶ ق)، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.

۶۵. فتح الباری شرح صحیح البخاری، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق)، تحقیق: عبد العزیز بن عبد الله بن باز، بیروت: دار الفکر، ۱۳۷۹ ق، اول.

۶۶. فضائل الصحابة، أحمد بن محمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)، تحقیق: وصی الله بن محمد عباس، مکة: جامعة أم القرى، ۱۴۰۳ ق، اول.

۶۷. فلاح السائل، علی بن موسی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق)، تحقیق: غلامحسین مجیدی، قم: مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۱۹ ق، اول.

۶۸. القاموس المحيط، محمد بن یعقوب الفیروز آبادی (م ۸۱۷ ق)، بیروت: دار الفکر.

۶۹. الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی الرازی (م ۳۲۹ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، بیروت: دار صعب ودار التعارف، ۱۴۰۱ ق، چهارم.

۷۰. الکامل فی التاریخ، علی بن محمد الشیانی الموصلی (ابن الأثیر) (م ۶۳۰ ق)، تحقیق: علی شیر، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، اول.

۷۱. کتاب سلیم بن قیس، سلیم بن قیس الهلالي العامري (ت ۹۰ هـ)، تحقیق: محمد باقر الأنصاري، قم: نشر الهادي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ هـ.

۷۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، محمد بن علی ابن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، دوم.

۷۳. الکشاف، محمود بن عمر الزمخشري (م ۵۳۸ ق)، بیروت: دار المعرفة.

٧٤. كشف الغفة في معرفة الأئمة ، على بن عيسى الإربلي (م ٦٨٧ ق) ، تصحيح : السيد هاشم الرسولي المحلاتي ، بيروت : دار الكتاب ، ١٤٠١ ق ، أول.
٧٥. كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ، الحسن بن يوسف الحلّي (العلامة) (م ٧٢٦ ق) ، تحقيق : على آل كوثر ، قم : مجمع إحياء الثقافة الإسلامية ، ١٤١١ ق ، أول.
٧٦. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ، على المتقي بن حسام الدين الهندي (م ٩٧٥ ق) ، تصحيح : صفوة السقا ، بيروت : مكتبة التراث الإسلامي ، ١٣٩٧ ق ، أول.
٧٧. كنز الفوائد ، محمد بن علي الكراجكي الطرابلسي (م ٤٤٩ ق) ، به كوشش : عبد الله نعمة ، قم : دار الذخائر ، ١٤١٠ ق ، أول.
٧٨. لسان العرب ، محمد بن مكرم المصري الأنصاري (ابن منظور) (م ٧١١ ق) ، بيروت : دار صادر ، ١٤١٠ ق ، أول.
٧٩. مجمع البيان في تفسير القرآن (تفسير مجمع البيان) ، الفضل بن الحسن الطبرسي (أمين الإسلام) (م ٥٤٨ ق) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولي المحلاتي والسيد فضل الله اليزدي الطباطبائي ، بيروت : دار المعرفة ، ١٤٠٨ ق ، دوم.
٨٠. المحاسن ، أحمد بن محمد البرقي (م ٢٨٠ ق) ، تحقيق : السيد مهدي الرجائي ، قم : المجمع العالمي لأهل البيت عليهم السلام ، ١٤١٣ ق ، أول.
٨١. المحجة البيضاء في تهذيب الأحياء ، محمد محسن بن شاه مرتضى الفيض الكاشاني (م ١٠٩١ ق) ، با حاشيه : علي أكبر الغفاري ، قم : جماعة المدرسين في الحوزة العلمية ، ١٣٨٣ ق.
٨٢. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، حسين النوري الطبرسي (م ١٣٢٠ ق) ، قم : مؤسسة آل البيت عليهم السلام ، ١٤٠٧ ق ، أول.
٨٣. المستدرک على الصحيحين ، محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (م ٤٠٥ ق) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلمية ، ١٤١١ ق ، أول.

٨٤. المسند، أحمد بن محمد الشيباني (ابن حنبل) (م ٢٤١ ق)، تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، ١٤١٤ ق، دوم.

٨٥. مسند أبي يعلى الموصلى، أحمد بن على بن المثنى التميمى الموصلى (م ٣٠٧ ق)، تحقيق: إرشاد الحق الأثرى، جدّه: دار القبلة، ١٤٠٨ ق، أول.

٨٦. مسند إسحاق بن راهويه، أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم الحنظلي المروزي (ت ٢٣٨ هـ)، تحقيق: عبد الغفور عبد الحق حسين البلوشي، المدينة المنورة: مكتبة الإيمان، ١٤١٢ هـ، أول.

٨٧. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، على بن الحسن الطبرسي (ق ٧ ق)، تحقيق: مهدي هوشمند، قم: دار الحديث، ١٤١٨ ق، أول.

٨٨. المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي، أحمد بن محمد الفيومي (م ٧٧٠ ق)، قم: مؤسسة دار الهجرة، ١٤١٤ ق، دوم.

٨٩. المصنّف في الأحاديث والآثار، عبد الله بن محمد العباسي الكوفي (ابن أبي شيبة) (م ٢٣٥ ق)، تحقيق: سعيد محمد اللحام، بيروت: دار الفكر.

٩٠. معاني الأخبار، محمد بن على ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ٣٨١ ق)، تحقيق: على أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٣٦١ ش، أول.

٩١. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (م ٣٦٠ ق)، تحقيق: طارق بن عوض الله وعبد الحسن بن إبراهيم الحسيني، قاهره: دار الحرمين، ١٤١٥ ق، أول.

٩٢. المعجم الكبير، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (م ٣٦٠ ق)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٤ ق، دوم.

٩٣. المعجم الوسيط، جماعة من المؤلفين، القاهرة: المجمع العلمي العربي.

٩٤. مفردات ألفاظ القرآن، حسين بن محمد الراغب الإصفهاني (م ٤٢٥ ق)، تحقيق: صفوان عدنان داودي، بيروت: دار القلم، ١٤١٢ ق، أول.
٩٥. مكارم الأخلاق، عبد الله بن محمد القرشي (ابن أبي الدنيا) (م ٢٨١ ق)، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٠٩ ق.
٩٦. مكارم الأخلاق، الفضل بن الحسن الطبرسي (م ٥٤٨ ق)، تحقيق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٤ ق، أول.
٩٧. مناقب آل أبي طالب (المناقب لابن شهر آشوب)، محمد بن علي المازندراني (ابن شهر آشوب) (م ٥٨٨ ق)، قم: المطبعة العلمية.
٩٨. مناقب أبي حنيفة، موفق بن أحمد الخوارزمي (م ٥٦٨ ق)، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤٠١ ق، أول.
٩٩. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (المناقب للكويني)، محمد بن سليمان الكوفي القاضي (م ٣٠٠ ق)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ١٤١٢ ق، أول.
١٠٠. مناقب علي بن أبي طالب (ضميمة «مناقب علي» لابن المغازلي)، عبد الوهاب بن الحسن الكلابي (م ٣٩٦ ق)، تحقيق: محمد باقر البهودي، تهران: المكتبة الإسلامية، ١٤٠٢ ق.
١٠١. موسوعة الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام في الكتاب والسنة والتاريخ، محمد الريشهري وآخرون، تحقيق و إعداد: مركز بحوث دار الحديث، قم: دار الحديث للطباعة والنشر، ١٤٢٥ ق، دوم.
١٠٢. الميزان في تفسير القرآن، السيد محمد حسين الطباطبائي (م ١٤٠٢ ق)، قم: إسماعيليان، ١٣٩٤ ق، سوم.

۱۰۳. *النهاية في غريب الحديث والأثر*، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزري (ابن الأثير) (م ۶۰۶ ق)، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، قم: مؤسسة إسماعيليان، ۱۳۶۷ هـ. ش، چهارم.

۱۰۴. *نهج البلاغة*، محمد بن الحسين الموسوي (الشریف الرضی) (م ۴۰۶ ق)، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ ش، چهاردهم.

۱۰۵. *نهج البلاغة*، محمد بن الحسين الموسوي (الشریف الرضی) (م ۴۰۶ ق)، تصحيح: محمد عبده، بيروت: مؤسسة الأعلمی.

۱۰۶. *نهج البلاغة*، محمد بن الحسين الموسوي (الشریف الرضی) (م ۴۰۶ ق)، تصحيح و ترجمه: سید علی نقی فیض الاسلام (معاصر)، تهران: جاویدان.

۱۰۷. *نهج البلاغة*، محمد بن الحسين الموسوي (م ۴۰۶ ق)، تصحيح: صبحی الصالح، قم: دارالأسوة، ۱۳۷۳ ش.

۱۰۸. *وسائل الشيعة*، محمد بن الحسن الحر العاملي (م ۱۱۰۴ ق)، تحقيق: مؤسسة آل البيت ع، قم: مؤسسة آل البيت ع، ۱۴۰۹ ق، أول.

۱۰۹. *ينابيع المودة لذوي القربى*، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (م ۱۲۹۴ ق)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، تهران: دارالأسوة، ۱۴۱۶ ق، أول.

فهرست تفصیلی

۷	پیش‌گفتار
۹	درآمد
۱۰	۱. دلایل قرآن بر نبوت پیامبر خدا
۱۰	۱/۱. گواهی خدا
۱۰	۲/۱. پیشگویی انبیای پیشین
۱۲	۳/۱. گواهی کسی که علم کتاب، نزد اوست
۱۳	۴/۱. اطلاع علمای بنی اسرائیل
۱۵	۵/۱. گواهی علم
۱۵	۶/۱. داوری خداوند متعال
۱۷	۲. فلسفه بعثت پیامبر خدا
۱۸	۱/۲. دعوت به خدا
۱۸	۲/۲. تکامل انسان
۲۱	فصل یکم: دلایل پیامبری
۲۱	۱/۱. گواهی دادن خداوند به پیامبری محمد
۲۶	سخنی درباره گواهی دادن خدا بر نبوت انبیا
۲۹	۲/۱. گواهی دادن پیامبران
۳۸	داستان مسلمان شدن یک عالم مسیحی
۳۹	فاز قلیطا

۴۷		پسرا اسلام را نمی پذیرید؟
۴۹		پذیرش اسلام
۵۱		۳/۱ گواهی دادنِ دارنده علم کتاب
۵۵		۴/۱ اطلاع علمای بنی اسرائیل و ایمان آوردن شماری از دانیان اهل کتاب
۵۹		۵/۱ گواهی دادن دانش و دانشمند
۶۳		پژوهشی درباره گواهی دادنِ دانش، بر پیامبری محمد ﷺ
۶۵		معرفت قلبی نبی، از دیدگاه غزالی
۶۷		۶/۱ مَبَاهِلَه

فصل دوم: حکمت پیامبری

۷۳		۱/۲ دعوت به خدا
۷۳		۲/۲ تکامل
۷۷		۳/۲ از بین بردن اختلاف
۷۹		۴/۲ آزادی
۸۱		سخنی درباره آزادی در مکتب انبیا
۸۷		بندهای اسارت
۹۰		آزادی اندیشه
۹۳		۵/۲ نور و هدایت
۹۵		۶/۲ آموزش دادن کتاب و حکمت
۹۷		۷/۲ تزکیه اخلاق
۹۹		۸/۲ اهتمام مردم به برقراری عدالت
۹۹		۹/۲ زنده کردن همه ارزش ها
۱۰۱		تفسیر
۱۰۵		۱۰/۲ اتمام حجت

فصل سوم: پایان پیامبری

۱۰۹		تحلیلی درباره حکمت ختم نبوت
۱۱۴		

۱۱۹	فصل چهارم: رسالت جهانی محمد ﷺ
۱۱۹	۱/۴ رسالت همگانی ایشان
۱۲۳	۲/۴ نامه ایشان به نجاشی
۱۲۵	۳/۴ نامه ایشان به پادشاه روم
۱۲۹	۴/۴ نامه ایشان به پادشاه ایران، کسرا
۱۳۳	۵/۴ نامه ایشان به بزرگ قبطیان، مقوقس
۱۳۵	۶/۴ نامه ایشان به حارث بن ابی شمر غنایی
۱۳۷	۷/۴ نامه ایشان به هوذة بن علی حنفی
۱۳۹	۸/۴ نامه ایشان به راهزنان کوه تهامه
۱۴۱	فصل پنجم: ویژگی‌های پیامبر
۱۴۱	۱/۵ ویژگی‌های خانوادگی ایشان
۱۴۱	الف - داشتن بهترین خانواده
۱۴۳	ب - یتیم بودن
۱۴۵	ج - فقر
۱۴۷	۲/۵ ویژگی‌های نام ایشان
۱۵۳	۳/۵ ویژگی‌های اخلاقی ایشان
۱۵۳	الف - خوش‌خویی
۱۵۵	ب - امانتداری
۱۵۹	ج - راستگویی
۱۶۱	د - دادگری
۱۶۵	ه - شجاعت
۱۶۷	و - مهربانی
۱۶۷	ز - بردباری
۱۶۷	ح - حیا
۱۶۹	ط - فروتنی
۱۷۱	ی - توکل
۱۷۳	ک - شکیبایی
۱۷۷	ل - بی‌رغبتی به دنیا
۱۷۹	م - خشمگین نشدن برای خویش

۱۸۱	۴/۵ ویژگی های سیاسی ایشان
۱۸۱	الف - توجه ویژه به جوانان
۱۸۳	یک جوان، نخستین نماینده پیامبر
۱۸۵	جوانی بیست و یک ساله، نخستین فرماندار مکه
۱۸۷	جوانی هجده ساله، فرمانده نبرد بارو میان
۱۸۹	ب - سپر بلا کردن خود و خانواده اش
۱۸۹	ج - مقدم داشتن مردم بر خود و خانواده اش
۱۹۳	د - دوری از فریبکاری
۱۹۵	ه - حمایت از مستضعفان
۱۹۹	و - رویارویی با مستکبران
۲۰۳	ز - نزدیک کردن دل ها
۲۰۵	۵/۵ ویژگی های عبادی ایشان
۲۰۵	الف - فراوانی عبادت
۲۰۹	ب - مداومت در کار
۲۱۱	ج - شدت علاقه به نماز
۲۱۱	د - نهایت خشوع در نماز
۲۱۳	ه - سیره ایشان در روزه
۲۱۳	و - در حال نشسته و ایستاده، به یاد خدا بودن
۲۱۳	۶/۵ سخنی جامع درباره ویژگی های ایشان
۲۲۷	فصل ششم: محمد از زبان محمد ﷺ
۲۳۷	فصل هفتم: محمد از زبان علی ﷺ
۲۵۱	فهرست ها
۲۵۳	فهرست آیات
۲۶۱	فهرست اسامی انبیاء و ائمه و ملائکه
۲۶۵	فهرست جمعیت ها و قبیله ها
۲۶۷	فهرست شهرها و مکان ها
۲۶۸	فهرست ادیان، فرقه ها و مذاهب
۲۶۹	فهرست منابع و مأخذ
۲۸۱	فهرست تفصیلی